


کتابخانه
پنشن شورای
اسلامی

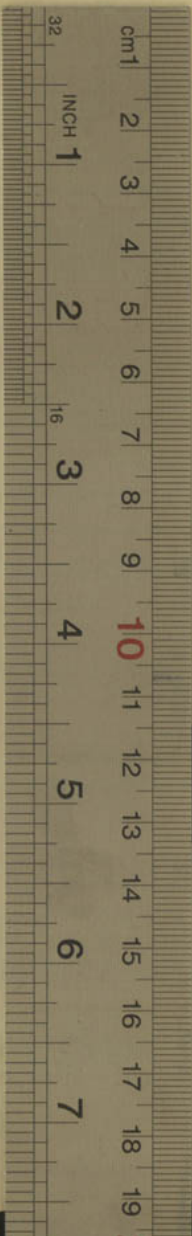
کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتابخانه مجلس شورای ملی (ترک)		
اسم کتاب	مؤلف	موضوع
شماره دفتر ۱۵۰۳۲		

بازرسی شد

۱۱۳۳

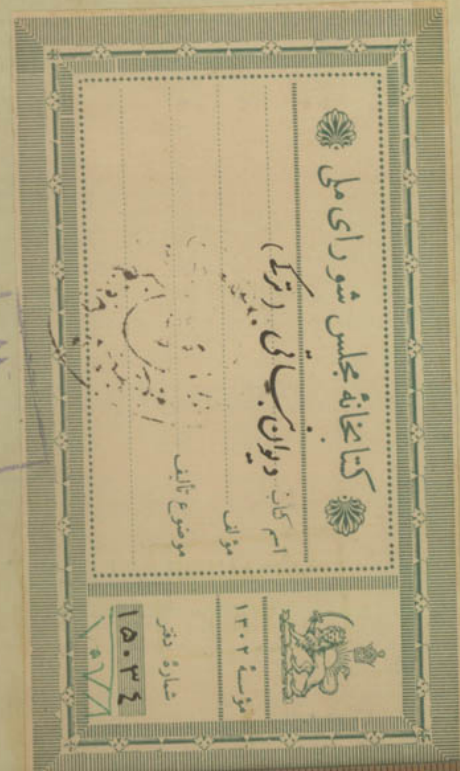


بازدید شد
۱۳۸۱





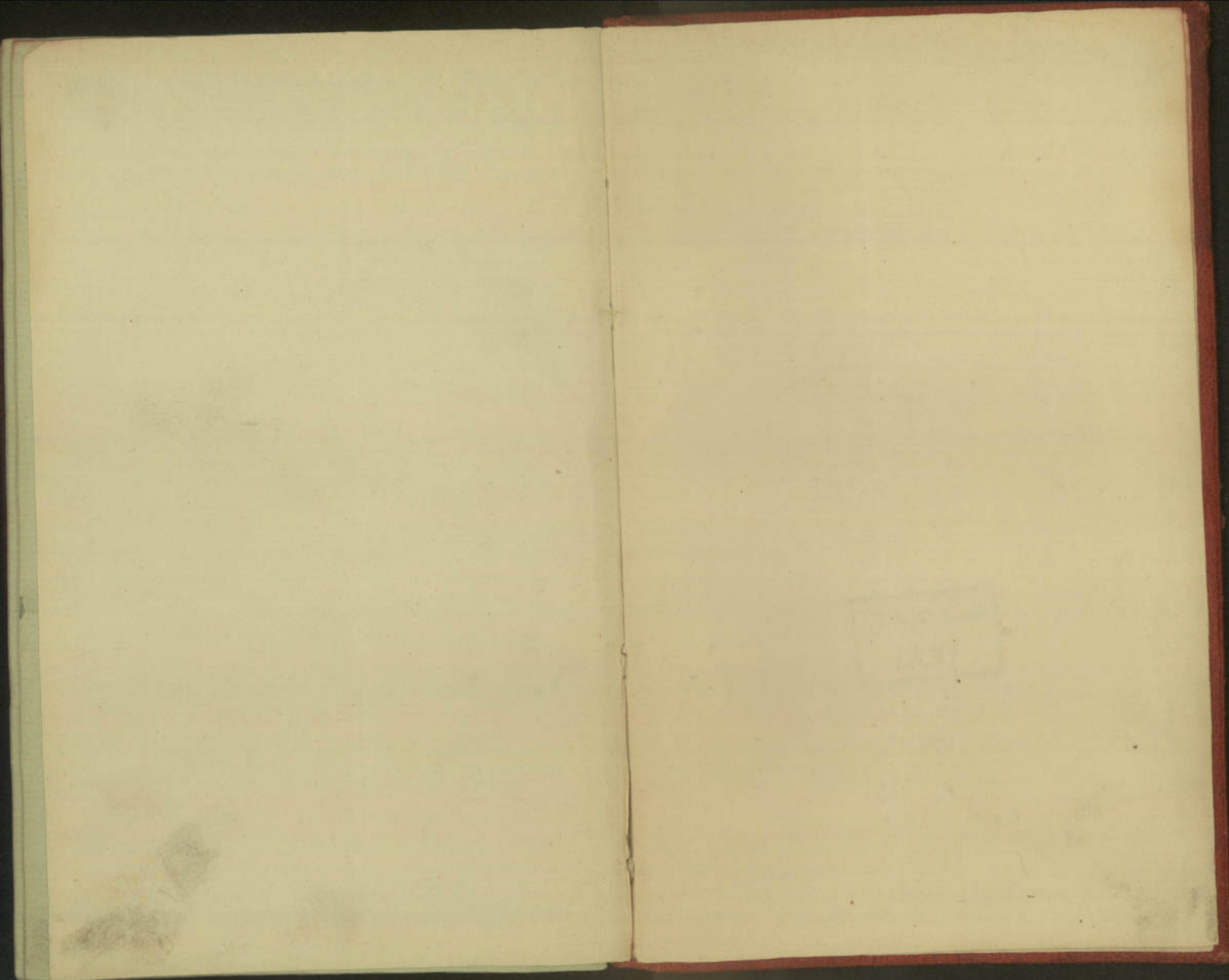
بازدید شد
۱۳۸۱

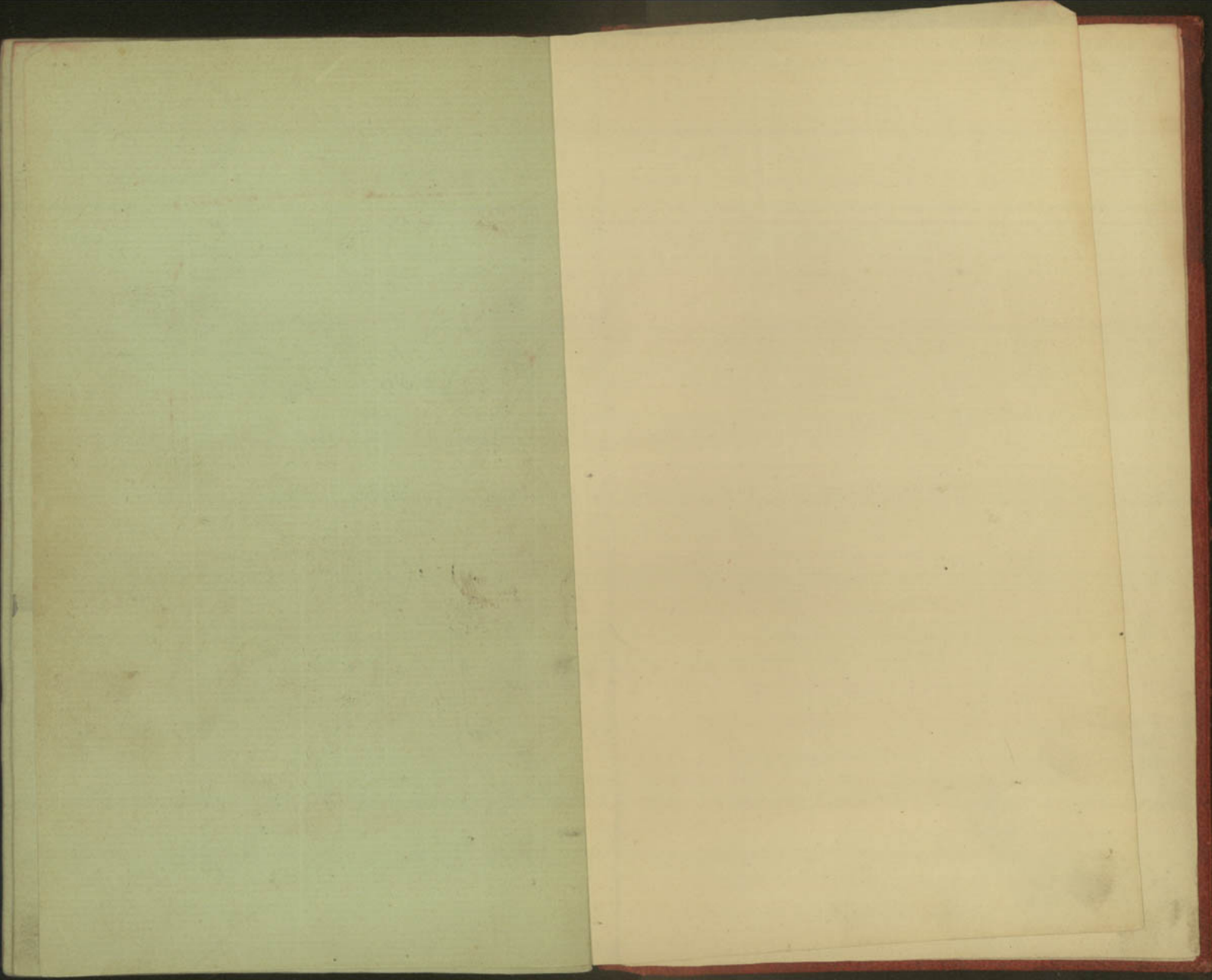


باز سے مشد



کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۸۶۱





بسم الله الرحمن الرحيم
بسم

از گردش روزگار و دور کردن
دیوان من از رویه کرده برون
آشفته تر از شکر زلف لیلی
آشوبیده تر از حال حال مجنون

غزل

نیت در این دفتر بی نیت
حمد خداست رسول ای پسر
در عوض بسمه مطهرش
کرده رقم قشعی کلک قدر
سخت باقی ز غم بجز یار
وای بر آن عاشق خونین جلک
هر که بود عاشق لیلی و شلی
از من دل سوخته گیر جنبه
شاد کند خاک مرا در مرا
با دوسه پیمان بی شور و شر
آتش بسیار فروز و چنگ
طلعه زنده شده او بر بستر

ار

بر لب آتش کفش جام می
ز نغمه خوان ناول شب تهر
دل غمیده جز این آرزو
نیست بهمن است که گفتم و کر
نوسفران از غم عشق بتان
اکسزد و اکسزد و اکسزد

رباعی

ای بی دنیای عالم از نام علمیت
آیین بی ز ضرب صمصامیت
میخانه و برق آفتاب است
آب رخ می ز رنگ کفایت

وله النضا

کیت بگوید من بخت نوشا دار
چند شمع رخ دل نعت صیادار
تا یکی انداختن سر بنهم زیر پر
رضت پرواز و بوسل نوشا
دید فلک نامر دست زنجیر غم
تیر کند دم بدم خنجر بیدار
تا کنم بر صد اکسب افسار
کرد جل چوب بند کوه فریادار
آه زانم چرا بر توست مگر کرد
کرد اثر آمدن آهمن و غولادار

ایکه تورا هر زمان دیدن شادان
اشک مرا دیده بین و جلد بغداد را
تا بخواهر شود سوز دل عاشقان
پای بند ساعتی کوره حسد را
خون دلم ای کنار آید از دیده تر
رحمت چایده نشتر هفتاد را
تا شود از عشق من سر نهان بکار
کرد سلطان چشم تو جلا دارا
لذت ذوق حضور را دینا بدیدل
آنخوردن طعم من بسیار است دارا
تا ج ندیدم بدم دیده حقیر بین
عشق قلندر کند بس شه و شهر دارا
لب ز نکایت بند بجز تو امید بر
خیر صفائی بده حبله دانا دارا
کردم مرا مقام پادشاه حیران
کردم سوز و دل کو کعبه با دارا
با دهماری وزیدم عیش و عشرت
غایب باشد صبا و امن او تارا
چه چو بلبل بکمر قهقهه فیاض
گشت چمن طغنه زن جنبت شاد را
طلعت شیرین نمود صبح شد بخت
کرد فلک ساز باز تیشه فرار را
از ورق هر کلی صورت لیلی بخا
یا دکنه غنای لب قیس هنر دارا

لاله گرفت از شمع ساعه عشرت کف
رقص بر یکا نکره سرو دل آزاد را
یا موافق کنون و فرشتات می
خاصه که نزل کنی سایه شاد را
کی شود ای خواجسته دروچ میر تو
تا کنی احرام طالع اولاد را
نیت بناتی تورا یا بر بخت و فدا
زود بندد در شورش در زار را

غزل ترکی

هر چو میانه طرافن کردم تیرا
که کوردم او نه ناکه بر بخت صبر را
سند لطف کلند صراطی بنیده
فریاد کلند به بند به بند چرخ را
ملک منظر پر یک سرخ کن تر و فارو
بسته رو کل خسته و سوزش کوری
همین چنین شکین مثل لیل قستی و بگو
سراسر فتنه و جلا در با کورس
کورس غنچه خرمین بخله تملک
داعی غنچه بخت و شمشیر شمشیر را
پایان اولدی ایوا الم تو کند صبر را
کریا جان که لاله و جرم رید و الیه
منی کور جلد بویته ادر سوز و جلا
کلوبت کلندی لاله و سوز غنچه

کرم قیدی بخاکهای لوبه که ستم
دور و ایام دیدم ای شایلی
اگر که کرم فیرین صورت مجنون
اوراق کز نه تاشاید برادران
نکته طاهره زین شیشه و کرم
دو تو بستره مجنون کز جوی
بناتی قید الله بن شکر و شایلی
که مجنون قیام کز روزی اید و بیا

غزل و نصیب

کریار من فروکش از رخ نقاب
انداز دار مقام شرف آفتاب
تا زو قدم بردی زمین آفتاب
برمه دراز کرد زبان تراب را
ای بیوفای زود در آرخ نایم
تا کی کشم ز جگر تو من این غدا
حرف نخواهد از دردی در سینه
وادم بآب فرو دوکتاب را
چشم پر فروتنی تا آشنایم
دیگر ندیدم من این غدا
اندر روح بخش تو دیدم کجاست
انداختم نه که نت شراب را
دارد سرخ زلف چون دانه
دیدم شسته بر در سجد کلاب را

حوران نام گشت فرمی شیده شد
خامی که گنجینه کردم کباب را
از کوره جیم غم منک و دیده ام
در بونه فراق تو آن پیچ و تاب
در بخوانی و بقایت منصرف
ارزند ام خار چه نقصان
و شود زینت روز خرابی شایلی
و نه اندک شایلی غم ای کباب
در بحر غم فاده بناتی جوهر
این قصه را که شرح دیدم و بیا

رباعی

ای و هم و کمان معطل از تو
آیا تو چه فدا کردی
هر چند وفات کس ندیده
قرین تو و جفا کردی

غزل و نصیب

ما قیاس قی شراب شراب
شد و لم شد و لم کباب
ماه من ماه من بدار بدار
وز رخت و زلف نقاب
مطر مطر بارش بر حق
سازد سازد شراب رباب

خون من بریز بریز / تا یکی تا یکی عتاب عتاب
از سرم از سرم گذشت گذشت / موج خون موج خون سر بر سر
خسرو خسرو خوش است خوش است / کر کنی کر کنی ثواب ثواب
عاجرم عاجرم هیر هیر / دیده ام دیده ام پر آب پر آب
سیل غم سیل غم نمود نمود / خانه ام خانه ام خراب خراب
لطف کن بوسه بباتی / یاده یاده جواب جواب

غزل ترکی

بیایم کلش نلقله کلها / تا کن زهر جاب نواجی کلها
گرفت غولاله عرق از جهر / بخت سمن بخت سنج زلف سلها
فدای گزشتت سر جان من / که بر حق تو شاقه بس نکو کلها
به تابی رخ خود را باز آورد / با خون منی این بخت غم زد
ازین کوشش صبر کردم هر یک / که بعد از آنکه هر آن بخت زد

۱۰۷۰

چو مردان آستینشان ازین در هر یک / تیران دل خور ازین کمر و تیر
زنا زلف بندیشون لم دیم پش است / ازین منی چه در یابد بر دل قطعه عا
من عاجز خضر بودم سفر بر جنت از هر / بمقصدی رسیدی ازین شوار و نوا
درین دریای بی پایست خیز خیز / چنان بکشته کن هرگز نایب کلها

رباعی

تا چه بپریم باین ناکامی / تا چه ز شراب گفته در ده جانی
اینست غرض ز صبر و غریز / بالاده رخ بپر بر این می

مستزاد ترکی

لیلی کئی یور عثوه ایله ای تب کو / شیده اولون ایشم نزله یون
ایتدون منی مجنون / ای کوزلوی نقون
طباقتفا که ی منم آمده آخر / سحر ایلوب تپدی کوبده
طبل جونی / بو کوش کر حرن

کل ز نظرات عالم ای آفت جانم / چو خده نمی چاره نی گمراشته دگرگون
 یاندم نه دیوم آه / قومیله خیزدن
 معشوق قیلر جور و جفا عاشقه قفا / امانه دیم کورشم من بلیه قانو
 عا وده و از لدن / یوخ من کیمی قنوں
 اظهار ایلدوم درد دلم طبعیه / فریاد میریت سن او زین ای قاپور
 دم وردی المدن / بالقا و دوباتون
 دور شهر فیسیریه کت ترک جود / تاثیر ایلر ناره ملی آیت و اسنون
 ای عاشق شتاق / تا اولسه مکفون
 عشق المنون اولنیرت عشقه / خدا و بیلور کیم خدایر کریمی کانون
 بیکانه بلیون / پروانه نی مسجون
 بوشش ندر ایلر سر و سکا / کبرم کوبیدور کورم سخت وارون
 من عاجزه یارب / چون طالع قارون

از

دورت جانبدن و بوار کر روی / تسخیر اید کجک مکت لی لشکر خون
 قلب و احاطه / کوموسی مارون
 غصه کیمی بون دور ایدم چرخه قایل / حاشا که اگر برده اولم خاقه قوت
 یتیم بوم بومقامه / من ناشی خون
 اول غایب و سوز کورم حیا نظر / تا حاصل اولوب عین یکن کشف اولد
 شول خضر بیگمت / هم کافیه هم نون
 اولدیم که سنا شده کونم اولد / صالون بو شراب یچره کمر بن اولد
 هوس او چیدی سره من / اولدم بلیه دلی خون
 چوخند قوبول ایشیم کوشه نیت / بویکده ده یوخد و مکر باده کلون
 مقصود مه تمین / بس غمشون
 یوخ شاه سرش رجوان یچره نباتی / کیت خرقلی کجک بکشا نند فاطون
 فسانه نشمه / کیم یوخ بلیه معجون

رباع

شد حاصل من را چنان غم خوردن در کوی وفا چو تیس زاری کردن
ای عاشق بچاره چرامینالی بر وصل رسی ولی تو بعد از سر د

وله نفا ناسر

ما سیران زلف جانیم ببل باغ و شمع رند انیم
طعمه پرورد دست صیادیم کاخ خاموش و کاخ نالانیم
در قفس فکر آشیان داریم کاخ خوشدل کوی پشیمانیم
از خیال فراق بمنفان کاخ ستم و کاخ سیرانیم
رحم کن جسم آخر صیاد ما تو را یک دور روزمانیم
عاشق ن راز بند کن آزاد یا بخش ما که سدا مانیم
هر چه ستم دل بیا د تویم که چه بسیم یا ستمانیم
چند پر سی تو از طریقت ما کو چک ابدال شاه مانیم

و در

طالب شاه لغت اللیم سک کوی علی عسرا نیم
روز و شب کار و بار ما است ستم نم بذکر سبحا نیم
که خنجر و کمر بذکر علی نام حق بر زبان خود را نیم
چون نباتی لبه بکوت ذکر او را در کمر منید انیم

رباع

ای دوست مگر تو نیز دردی داری همچون من زار رنگ زردی داری
روزی بری تو هم بکام دل نشین در دست اگر دهن مردی داری

غزل

صفحه عالمه بر در نهاد را و شستن وز نه کلک کلک از چرخ کز اندر او شستن
باش کلک چشمنه و درت لطف غزل غزل
سکند کیمی هر برجی بر حسن شستن دیده بدخواه بر تیر و کماند او شستن
خوش شلقه هر بری خلقی سر سر مران دلیلی تاقی ولی شیرین زبان او شستن

الله ابا و ابيون گنج بهای جان فرا
 قابله بر روح و رواندرا و شستن
 حاکم ایش اندر سیر سلیم کامکا
 اول سبب قلعه بردارالاماند و راو شستن
 ماشا که کوریشی بوی پیش سرور
 جنت شد و باغ جاند و راو شستن
 نازن برداشتی قوت یاسین
 مختصر گنج یار بلوکا ند و راو شستن
 سیدی که شیشه استر آب حیات
 اوذن اوتری خضر که کوزان نهاده شستن
 کوشم عسکری چندی آغده المری
 اوذن اندر سلطان و خاند و راو شستن
 کرشمه اندر خیم برده بی سیرام
 بربری بر چو لی بر بوستاند و راو شستن
 ویرم کل جانیه بر براسین سیرنی
 قیرتاش کورنه کوکچ خورشید و راو شستن
 دو غریب یاقین صنفه جبرام
 بلرم باغ ارم باغستاند و راو شستن
 بربری آونده و باغی جا کوشلر
 بس برین لنگان باغی اند و راو شستن
 ویرکن دلاری ایستاده و رازدن
 رحیم کل انصا و کل سدر اماند و راو شستن
 بر قوایغ نبت باقی سنده کون
 حرمین باغ که او بر خان چماند و راو شستن

رباعی

ایدل غمیده و کیش آه فانی تو
 سربالین شیبی در کجای فانی تو
 چون کمین باغچه دست دیو داده
 پس رست آور درین کجای فانی تو

ولیع

ما خراباتین بدنامیم
 عشق زان بی سرانجامیم
 فارغ از کار و بار هر دو جهان
 فضل ز سل واد و ایامیم
 سرمطرب هفت ده برانو
 کوش بر چنگ و چشم بر جامیم
 مرغ کلد از جشتم ولی
 حایا تخته بند این دایم
 نیت مطلب جز این ز دیدن
 آرزو مند یک دو دشنامیم
 راه پهای وادی عشقیم
 راهب دیو شیخ اسلامیم
 ساقی سوی ما بکن نظری
 زانکه ما عاشقان ناکامیم
 جام پر کن بده چه درد و چه صفا
 مانده در بند بخت و خامیم

حاش لله ما بدستی بدتی شد که باده اش بم
 زر طلب میکنند سبب ورنه ما کی بفکر نفیم
 از هم ، بلند پروایم چه شد از هم نشین نامیم
 کرب تی زنده شد خاش سک سیلی و ما در کرایم

فی الاستاذ

تا اولدی چون رخسار بدستی ساندیم که کوش بر کیه و اولدی
 ای ماه مطبق جان اولدی محرق
 ماه اوزره و شیر نطقه خالین بر ملا حیرته دو بوشده جمله قی
 ای کوزلری جادو عا خرد و له مطلق
 بود ایره نقطه بر کار قلوب تا کرداب بلا ایچره سنوب لکر دور
 شکر سجده چون شاه مردم در حق حق
 بو عا خرد در دیش اگر سرش حشمت اثبات ایلمر بلکه نامی در صفت
 رخصت ویره باب هم عرش مطلق

دانی

فانش المین من داخی اسرار تعالی کیت کیت قانی بیچ بره تو کدره جانی
 یونج یونج غلط ایدوم ای جاسل احسن
 بستم کلیمش حده یو کرده سر کرده سیرا با کور و نو باطله سختی
 ای زاهد کمر اه لشکر تابه رونق

و کمر ای دنیا ره سنون صوم و کوا غفلت ان ایان کور اول تازه
 ساندیم بشته ماند فرزدق

کیت کیت مخانه فی مسجد ده کیم آمان آلداندی سنی بیغه دنیای سر
 کل اول سوزده و و بر باشکنا چون

بخت ایلاچ سینی قیل فطمتی کویا لیل دنیا ایچره سنی قویه خسته
 ای سپید خرابات ای صبح مطلق

بو عرصه خو خوارده دم ورمه بانی کویا نکاشف اولدیو احوال انما
 اول ساکت قصامت سن بلمدون اکت

فی ارباعی

دارم بدل خیال که دم در کشم و در
یکچند نیز با غم در کشم و در
نادم شوم ز باره خیال زشت و
زین یاد کار محبس جم در کشم و در

غزل

بجوانه شدم با کام و دل از رخش دایه
بجوانه شدم با کام و دل از رخش دایه
باین که ز بانه تعیان نروا با
که چون من که ارا پشای کردی دایه
سبب شد دلم از شمع روشن گشت نور
خدا که در قهر سم که کرد با دایه
چو یکم کس و اندر چه کس او چنین
باز هم شمش را مرا از غم را دایه
کشد بر فرد صحت بناقی خایه
لیکن مرشد عشقم بمن این در دایه

رباعی

شکرانه اینک دور بدخواه گشت
کردم ز هزار گونه دلخواه گشت
از بسکه دلم ازین خبر شد سوخته
تا ج ندم ز غم من ماه گشت

انرا

غزل ترکی

کنه لیلی لیلی چشش سیرانه
عاشقین اختار و در دلیده مجنون
یا خنده بر پنجه عشو لی قزلار
کز چو لدن چوله با مونی بهامون
هر زمان او تور و بر بلایه است
قایا قنده شراب نره سیسته
کل کل لاله و دوتوب کون کون
کون او زلی باده دن غم شون
در ر دسته با غلار شیشی کلری
دوداغ آندن کلر شیرین کلری
افش ن المیر مردم او زه طلی
حیران حیران با خار و دید می کلری
کاهی رقصه کلوب و نیر ستاره
کاهی جو شه کلوب اولور دیوار
کاهی لیلی کیمی کلور فضا
اعلار آغلار اخور پات نور
بناتی اسم ادل سقین مولایه
غول اولوب عیشه در شمه حیرا
خواص مکت و ر غوطه بر دریا
جهد قیقا پس بر در مکن

غزل ترکی

عشق باشد و در لب سوزدین تا
کل کوروم کورسن بو کورکیمی کوز
آند اولسون آلدی لایزال
خلق ایندیر برده بو کورکیمی کوز
نیز لایقن کنه اوردن یا ندرش
منی او خلاصه کرکز یا ندرش
چوخ هیری فلک یا خوبیش
هیچ کسند کورسون بو کورکیمی کوز
بو مشکون هیچ کورکیمی کوز
داغ دو کون یو خور و اچی
کورم الله حفظ ایسون آلدی
او کو کیدن کورم خدرایت قن
هیکل سیر اولمایدن صولین قن
یغشی اولور ایوده صودین قن
بیرین شمه اولور بو کورکیمی کوز
عاشتم قورمش قورچور آیدی
کوزم باشی نباشی جور آیدی
ای قاتی شت دبو ی صیدور
ای شوخ و شکر
دستار
ایا کورسن وار بو جهان ایچره
برکل شکایتند

کورجک منی من ای اوز کورکیمی کوز
کرجور پری روی زبیر حیرت کیمیر
الامیدن اوردیم
کو نخل منی آیدر
اولدم کسنون مرزن آیدر تکی
اول اینیم جان این اول تشنه
عشق اولدی بویدا
سندن صوره آذر
سندیشوب خضر نبی سهرنشا
باله ساین نازل آبات پیمر
اولدی منه ثابت
جبر یله مصور
آلمش المینه شعر خورشیدی
هر دم چاقور صدقید باقی کوز
کرد شده دودایم
یا خواجه قنبر
موسی کیدی کو ستره قطعه پیچا
هو هو دکنن طاهر و پنهان
ای ش عیسی
ای رید کلندر
قورخوم بودور انا که اگر ساقی کلندر
عارفرون احوال ایدر عالمه
دور تیه سلسل
اول با ده اهر

منه و صفت شام و صبا ذکر انفق معلوم که یا زمر قلم خالق اکبر
 ایش منه عادت براری مکرر
 قافیه کرک استه بوسیدان بلاد بوعصده دیش قوی بی با سر دولا
 بر کینج نه نه چوخ صاحب فسر
 کورشی که خواص کبار اولدی بیخ درباری سیرالیدی بر خطه دیکیر
 بی فن سیاحت بی نادی و رهبر

رباعی

سیرانی عارفان زجای دگرا بیداری زاهدان زجای دگرا
 بر سه دلت مکرنا تی بنید محرومی عاشق زجای دگرا

ولعه

هر که شد عاشق کهر رویش عاقبت سر نهادر کوش
 اینم هر که دم زدار غشت بوریاشد حریر و پر عویش

همد شب تا بصبح بیدارم از صبا بشنوم مکر بوش
 برده از مات دار و طاق بوش بر کس مت و خال بندیش
 از وفا دست میکشم هرگز صد جف که یسینم از عویش
 در دل اسد که نیت عشق کلی کردش با زیر پلویش
 هر که زین با ده جگر نشید بفلک شد صدای هویش
 خانه کعبه قبله کاهیم منم و قبله طاق ابرویش
 بر نباتی نه ده دایم چشم جادو و ترکیدیش

رباعی

جان رفت بادهای جانیه کجی دل تفت ز غم ساغر و پیمانیه کجی
 کاهیدتم ز صبر تلخ جبران ای عشق پاک که شور و دیوانیه کجی

غزل ترک

نیت سگای شوخ زلف ایولده بوعشده ده بوغنه و بیلی اولده

آهوی قشند آلب طرنگای
کلهک لب تک کل حمه اوله
ایمن کورگی زکس سهرایا
زلف بهین تک شب لاله اوله
جان شه نیه بر بوسه کرم قیسنی یار
داخی دیمال کچه بوسه اوله
بندن سکا عجز الیک اوله کچه کوفه
سند بنگای ناز که عاش اوله
بسکی کورکب بنگا چشی کیمی یار
شدهی داخی محبت بنگا همت اوله
چوخ عهده درشن عشق چاره کوردا
یچ بری بنای کیمی شیدا اوله

ایضا غزل ترکی

کونکلم کلزار نه قیش سونده
آچلوب تازه کل دیماری یار ی
حسرت ادم حیف کوردم اون
قاله ی قیامت دیماری یار ی
چکون کسون من سینه یار آ
سویله اوز که او غلین یار آ
بو یورقون رالی قوی یار آ
اوزن خد نکنا دیماری یار ی
کچه سلیم بودر یار لر سید
اوله دین یرم سنون ریدر

دور آقا جسدن آلماری دیندر
بر بر ابطا قمره دیداری یار ی
خوب یار اشور بازو بند لر بوقا
صونا ظلم سکا دوشمن بوقا
بوندن آرتوخ دور کت اوله بوقا
انصافه کل حراج دیداری یار ی
عمرم باشه کلهی اوزون کچه
بویا تا ماخ منی والسه کچه
منه سلیم کز کز اوفون کچه
دور کلر وقت دیدار اوله یار ی
حسرت تخمین منده اگدم
سنی امد آتدن دوشمه دینه
بر دوشه سن بناتین دینه
سنی طرلان کیمی دیداری یار ی

رباعی

یار بسان قلندر بی باکی
در سیر و سلوک پاک و چاک
باشد خیرش نشانه مال
مشهور بود بیکی و تریاک

غزل شوخ و شنگ

ز شراب شوقم به شوخ و شنگ
سر خاتم به شوخ و شنگ

نه بجام با دود رغبت نه بروی طلایه
نه بر سر سیاحت نه کسب ره قضا
نه بودم قمری نه کشته بودم ای
نه بر کس نکاهی نه مرا امید کنی
نه موددم نه واحد نه مقدم غایب
نه بجنده چون کلمن نه بجنده بلبل
نه مرا پادشاه کشتن نه مرا غم گم
نه چو کل بهار دارم خبر یار دارم
نه بجهل هر چه می بخشم ای غنی
نه نفوس با ظلم من نه نطفه صفت
نه بنای تم تقاض نه نسب کن تقاض

رباعی

من این اصابت بد شوخ و شنگ
من و منزل قضا بد شوخ و شنگ
نه بخت چندیاری بد شوخ و شنگ
منم این مد کلاهی بد شوخ و شنگ
نه بزم من نه زاهد بد شوخ و شنگ
نه زلف و سنبل من بد شوخ و شنگ
نه قلندرم نه درویش بد شوخ و شنگ
نه زمی خست دارم بد شوخ و شنگ
من و کوشه فراقی بد شوخ و شنگ
نه ز خویش غافل من بد شوخ و شنگ
بگذرم از تضرع بد شوخ و شنگ

دایره

یار برسان خیر خوش اطواری
سرمست بودم از مال هرات
خوش نقش غریب رند کی عیاری
مجنونی و تریاکی و بوقی خواری

غزل رنگ

کور و سنی یارب برده اولور می
او غر شنه ناکسند او کور بکوز
نه وقده دین ما خاجا حسن نجی
قربانی اولد قیم او کور بکوز
سمند رنگ یاندم من او کور لرد
سو ایچم برده من او کور لرد
بر درده و دوشم من او کور لرد
ایشم باجمنی اولوب او کور بکوز
کور حسن سود کم بنال الیه
یا کیمی الداد بکیمی آل الیه
قورخوم بودور سنی من آل الیه
چو خنده ایتی باضه او کور بکوز
آجلدی بونیدن دوشدی
سلطانیم کلزارین کنه هور آ
کوزم یاشی دریا لری هور آ
سن کرر سن کوزم او کور بکوز
علی چوخ فضلی چوخ عالی ملاو
نسبانی دایاخ علی ملاو

آرتوخ سور بیلیم عالم الله یارانوب باخمقه اوکوز بوکوزده

رباع

در راه فاز غرب غلت بهتر
صفتش هزار گونه صحبت بهتر

در پیش من انبیره کلماتم
در فصل بهار کنج خلوت بهتر

غزل ترکی

ای قلندر منی اولدردی بو هیون
سنی تازی سبکا ویر بریله سجون هیون
سأسی یوزده وونکن منی لاله
برزی ملعون ایلدی کونجه سجون
سود فرماده کلدی که شیرین
سمه تیدی که صیحه کلگون کلگون
قالدی که کسده تون بوچی الما
دورکتور قاجیلخ برلمکی قادیون
تازه دن کلدی باشمه سودا
شکر لاله که دولاندی که حیران
اولدی که محبه کنر کونکر
مستانه کرر زنده ساتی
یت اخرازم اولوبس یارون
یارون

[illegible]

زهر

ندش که کار مال از ازیست در پای کسی ز ما سرخاری نیست
از دشنی سود ما را چه غم از خاطر ما ز کین کس باری نیست

وله ایضا مستزاد قاشی کمان کبر

ای قاشی کمان کبر که او خ چلیپا باند که اید ر بیل بن مرده می آ
ای کوز لری سلا مانند مسجا
چک پر دی رو کون کمی کو سبزه لیلن رحم الین عاجزه ای سرودل آ

بهریر و پایه ای دسبزیبا
کل مهر و وفا وسته او نوبت و خندان قربان اولیم عاشقی کوردن سلسا

آلهی سورسن تقصیرمه قالما
صنعان کمی تسبیح وردانی آوده شدی دین دورا وده کیرنده یارا

ترسا دین اولدم موقوف برایا

دار

یارب کیمه طنر ایلم راز نهانم فکرم بویادی شمع قیوم سوز
او دود و دم کشدم قلم دیدی شا

عمره اگر بر کیم هم نام اولین ملعوندم آتیدم اگر غیر تماشا
ای شمع دل افروز بر او زکتمت

الته ولله او خود و هم سلم دنی فیض نظری است ی نئی قابل آ
است و از لدن چون خضر معلا

ویر سنکافین کین آسرتی طور نظریده ایلد سرتی
ای نور محرق آ محو اوله موسی

افسون عالمه کل داغ چایان و علما تعلیم و یریدم او نکان در سنعا
فرما دهنر مند تا آیه اونی

جنون ایدی عشق المون آیدی عشق الیه کنا حسن او نین با جلیا
پیریدن آتیدم اوسله بیلا

هر چند قرا د غلم یوخی کلام
هر فروده ستور و بر در مصفا
مشکله و کلام
یوز لولو لا
یاندی حکرم بسد و فغان آیمینا
صحرای جنون ایچره اولان اوده
بر خطه دوت آرام
دوت دامن بولا

ر

لیله که مدار نقطه کردون
تشریف جمال اوز جیدون
نزار مجنون کی ندانوا
اینا، بکی فستانه و افسون

مشنوی

ای دلبر ماه منظر من
ای عشق تو جور در سر من
اولدرمه منی که بینوایم
بر عاشق زار بستلایم
یارب نه اولور ترجمه استین
کورکاب منی بر کلیم استین
قومیه منی نطق رکونده
ایتمه منی خارزار رکونده
بندن

قربانم کل آشکاره
سالمه بنی بیده آه دزاره
کور من چو سنی قرار قالم
کورکاب منی خستار قالم
چوخده منی دلفکار قلعه
بید منی خاروزار قلعه
هر بلبله بر کل اولدی بهم
اوذن بوجده کلدی آدم
ای حور لغت و ماه پیکر
یا ندرمه منی فراقه کیه
رحم ایله منی تیور وصال
بوخته منی قومیه بید قالد
ای غنچه دمان سیرین بو
وی لاله غدار آتشین بو
ای دوش اورکلو باغی قاره
کور بید باخار می یار یاره
او مسر و محبتین نه اولد
اولطف شفقتین نه اولد
ایا نه کنه ایلم من
معلوم ایله بر که نلدم من
ای آفتاب جسم جانم
وی راحت جان ناتوانم
راضی دکلم هشته سنیر
غلان و قصور حور سنیر

ای فرشته خوی دور ایا کل
 چو خنده او جی چینه ای قوم
 غنچه آغنه کنی برجه آکلین
 شاد کو کلی می قیسن بلول
 خلق ایچینده یونج بر قوا کل
 بالا خانه دن بر ایش قوکل
 سنده برداشش بر دماغه کل
 ایندی سوز می سال قولا کل

رباعی

ای سرتو اگر سر کل تو گنج
 ای دل تو اگر رستی آه تو گنج
 ای دیده سر شکفتن نشان تو پند
 حیرانی و شیوه نگاه تو گنج

وله ایضا

لعل نشین تو کز فکر ما و آنکند
 خضر پید آنکند نمرودی کوئی
 هر کسی را ز سر جاذبه فیض
 چاره بال و پر زنده کن ایست
 درد بیمار تو را چاره سیکنند
 مددی که برش آتش موی کنند
 عشق بر شفته را سلسله در پانکند
 سکر آموز تو با عنبر شکیب کنند

انی

ارنی کوی روم تا بسره کو صفا
 در ره عشق تو سیرغ قدر پروا
 میروم شکوه کنان تا بدر برینا
 برک ریزان خزان عین بهار بیتا
 عاشق روی تو اندیشه فردا
 شمع زلف تو آتش باشد رو
 دادم از کف دل جان به بخت
 آنکه گوید بستان کی بجای بخت
 اگر آن هستی بر رخ کن کن
 مرغ کوی است که میل بد برینا
 حافظ از طهر مرا سهره عفا
 غنچه و شل لبش کز خنده و دروا
 بیج تر با چاه بسچو تو سودا
 سوی آن لب بر باره نما

رباعی

بی شمع زلف دیده من بر تو را
 با عشق تو من ازین جهان ختم
 هر چند که بزم قصیر و حضور
 هم روزی فرار روی تو ام منظر

غزل ترکی

جیلمه کم کم لبی بیای کلان ایست
 بوجش خنک عشقی با جانان ایست

یا داور از آن بجای ایام خزن قانع بدود از شوخ و کوشش لغت

غزل ترکی

ساقی نه یار من دور یا دور
خورشید خاوری بچ خود
هر کل اوزیرانی چکوب آغوش
یا تمه یا تمه او یار من سنده کلوش
دولاند زبانش جام کلکونی
کتور یا ده فسرده و المیة مخونی
دور زمانه من یوخ عتباری
اوز نکاحم قیل برکلفداری
میدان عشق ایچر بکرتدم آتی
مهرم اوجم آدم بستان

بای

رباعی

کفتم بجزه که دل چسب وار و تن
فرمود که کنج صانع یخچون آ
کفتم که خستنیه پر بود از زردیم
ایجا که مقام و منزل مجنون آ

ولایت

سوز درون من نفس می توان گرفت
افغان من زبک جرس تیون گرفت
در سینه که طرح عمارت نمود عشق
سیلاب شک دیده بیست تیون گرفت
نابره سرخ کنج نهادن طبع مدار
بی تار عنکبوت میکس تیون گرفت
نرغی که بهر دانه یار تصبر کرد
آرام در نفسی قفس تیون گرفت
شبهای تار طالعیه ابروی
از فوط اشتیاق نفس تیون گرفت
در راه عشق سالک راه محبت
در طلی راه کار و نفس تیون گرفت
من جز در بیت سحر دی رویا دارم
پیش روت بچر کس تیون گرفت
در چاروی عشق هر آن دل سر گرفت
شمس را ز دست عیس تیون گرفت

از دور می چنین که باقی هوا گرفت
اورا در بام بهوسستوان گرفت

رباعی

آه غنم در دای بیدر نام
دا دارستم به رخ جانم
افوسن الفراق باران قدیم
ای وای ز الو داغ جسم جانم

ترکی

کنه موجه کلیدی در بای چشمم
بر بره تو خوشوب عمانه دوی
ذو رق جسمی و روی غرقا
طلاطم ایلیوب طوفانه دوی
اسیدم چو خدی تیم دلدار
دیم عرض عالم اونا لویار
اجل فرمانده دو مکت چار
تیم اسیدم سرمانه دوی
نه فایده کچن کونی ساینه
الم سیدور یار سیردیری قالا
زایش تبرج کلک چالا
می تو کندی داخی پمانه دوی
پنج امیکه دو سون باندن جدا
منم تک قالمسون زار و سیر
پا

بسکه کجیب کوندوز دیدیم یا خدا
جگرم اودد تو بربیان دوی
باقی ناله فیل کیتدی دلدار
سولدی کلدرن سولدی کلدرن
نه دور سن ندور بو نطقان
دور کوچ ایله صلین بهجرا دوی

رباعی

دل صیت یانم که بگویم دل صیت
آکیتیه اوا زین سخن شکل صیت
خوشحال دلی که دلبرش دلبرست
دل ابلطیب بین ز دل صیت

لصنایا

ماه من تا بر خ نقاب گرفت
روی خورشید را سحاب گرفت
بر که بشنید بوی داغ مرا
در دل او بوی دلکباب گرفت
مر جابر صفای باطن ختم
پیر میخانه را شراب گرفت
چشم شوخت بعا شق بید
می ندانم چرا اعتبار گرفت
لاله از سر فکند باز کلاه
مکرا و عبرت از جباب گرفت

رخت بر بادیتی در داد
هر که نسل درین خراب گشت
شد بقاتی بخیج میخانه
ترک صحبت ریشخ و شاخه

رباعی

در بادیه دوش فکر بخون کردم
از اشک کنایه خوشن گون کردم
ناگاه بمن رسید فیض نظرش
دیوانه شدم روی بهای گون کردم

غزل بای

شید ابله فان غنیمتیم
بوگون صبح کل آلوده یار آلود
غریب صلا غنیمتیم و جود
و فاسی یوخ کلن عسری آلود
دیکین فساد و غنیمتیم
شیریندن ایچمه چال دشتیم
عاشق و معشوق ارکسندیم
عشو و اولور غمره اولور نار آلود
کیدر جانندن چرخ دایع حروتن
آرتار کوندن کونه شان آلود
صبح وصله تیر شام فرقون
دلیکون مطلبون می سار آلود

خنده لر دور رساق و صولنده
جواهر باز و بند ایکی قولنده
قواره لر ایشلد دایم کولنده
یاشل باشلی اور دل اولور قاز
بناتی سوشم بر دستانی
بر سوزی کلشکر غنچه دانی
داجی فاش المیده سته نانی
عاشقون کونیکلنده یوزمین آلود

رباعی

از عشق تو ای صنم پیکارم
یا غنی شده ام و در بیکارم
دیروز بدل ترک دورنگی کردم
اسرو زبدم که چند رنگم

مختص

باز دم سگد و انوری
در سه میدان کشتی
شهره شهرم زبان آوری
غیرت نیست برادری
قبرم قبریم قبری

تا که شدم دخیل این کهنه
لب نکشدم کبس از شتر خیز

جن و مکارض و مباحث طیر شام حالند چه مخفی ز غیر

قبریم قبریم قبری

حسن تو را عاشق شیدانم داده دل از کف چو نخیانم

قیس صفت ساکن صحرانم حلقه کبوش در مولا منم

قبریم قبریم قبری

بار لبم شد سخن آشنایم تا که کنم مدح شه لافقی

من ز کجاریب و ریای کجا هست درین نکته کو اہم خدا

قبریم قبریم قبری

عالم ناسوت ز جای منت در همه جا ذکر وفا منت

کلاشن لاہوت سر امتی کون و مکان پر ز صدای منت

قبریم قبریم قبری

تا که مجتہد و چو سجادم در کف موسی ید بیضادم

باز چو می دامنل میناشدم خاک در فار و تلیطاشدم

قبریم قبریم قبری

بلبل طبعم شد در کم سخن نغمه سراشته درین انجمن

کوشش بزنگ است همه مردون تاز شد شوق کبوم که من

قبریم قبریم قبری

ای شه در یاد دل کرد و نفا از کرم خویش مرادم برآر

محنت و غم گشت ز جہشما ورد زبانم شد لبیل و نفا

قبریم قبریم قبری

پیر من آن حافظ نیکو سیر گفت مرا دوش بوقت

کوشش کن این پند سر اسی خوف کن خیر کبورد بد

قبریم قبریم قبری

تا به نباتی شده نام علم شہد بریز و بنجم از مسلم

از کرم سرور گردونم از دل هر دوست برم رنگم
فتنم قهریم قهری

رباعی

در مکتب عشق میر و شایسته سرشق نوینده غلبت
آورده جلوه صورتی را هم عاشق اوتیس هرزاید غلبت

ولایت

این در که منم هر روز فزون این دل که بادای بگذر خون
با عشق ناز عقل از من بشوین اسر و بر آو رفت فردا چه خون
هر که شش عشق شش عالم زل خیزد دیگر چه سخن او را باید که خون
از عشق تو باید لبر هر دل که نیارد کشته و سرگردان چرخ خون
ای که کرم بر خیره دریای نابی نو خیزد که است خفا از خون

رباعی

او خست و تا جدار و من چاکر او او با ده خوشکوار و من غرور
او را و مرا هر نیم جدا نتوان گفت او روح است و چو جان در بر

غزل ترکی

بسکوی او زدن ای غلاید یو که شاولد شربت آید کن شیر خوشش اولد
او ملک منظره آشفته و حیران اولد شک بشکر دمی دیده عشاق اولد
اگر من یک نچوئل عشق با طبعتم کنه فرمان یک اید فرشت اولد
ایستدم تا که دلم لعل این صر فی عشق بی خبری او تو قلب پریش اولد
جان دل می روی تی کشا و خجی و میه با تله که عجب عاشق فلاش اولد

رباعی

ورد دل من همیشه سید یانا دلی مراست از راز
تاج سر من علی و اولاد علی من خاک ره شیر و شیر

رباعی مترادف

ایچرخ تینره جوز دست فریاد
کوا فرج بشید کجا شد شاد
کو تخت فساد
از دست تو داد
دست کرم عقد کس کشید
بادش کان کو توای نوبها
پس از تو چه سود
واری عیناد

غزل ترکی

کیم و اول سلسله عقد کفر اول
تا که کینه غنچه ز خسر دار اول
بشنه جو جو و صوری سنو اول
واری میله قوی و دستکایا اول
پر و باله کن عاشق حیار اول
کورم ایون که چمن او نجا عار اول
او پر کیم که دیم نمی بیار اول
تاریدین آیم برده او بیار اول
ز عداد و اوله این یاره بنای اول
رسم و عاش اولان کوزده کرکار اول

رباعی

بر خسر عشق بی کلاهی تبر
از سکه نقد فلس مایه تبر
الهی

در کوی توان شک خوردن
بسیار مرا ز پا دشتی تبر

ولایت

ای آنکه بخیلید تو در کون و مکان
ظاهر که بود جای تو در روح و روان
بر مچره عسل لبست راه نبریم
در مصطفی بر خاک طیبیدیم زمان
از موی میان تو بختیم زلفی
تا فاصحه نشستم شبان
در لوح تو من لبیک بگفتم
عاجز شده در وصف تو قریب
از جرمه جاست لب من زلفی
خوردند مرفیقان و کمال گرا
از ری بجد خاک در دست کن بود
عشق من تو گرفتاری
از طعن و بیایان شدیم محزون
تا خلق مفیدند این فکر و محزون
اکنون بر خیزم سوی تو
از دست غمت آن تا تو
تا دم زده از جو جمال تو
افقاده بختیر چون زلفی

رباعی

بسیار مرا ز پا دشتی تبر

ای سطرخ شخوانیله برقصنجا
توک لفتی فشان ایله اول قتر قلی
جانم سنکا قربان
ویرکا کلاتانی
هر وقت و شیرا و اول کس مجنون
ایستدیم قانیله بو چشم پرانی
ای لاله غدارم
بونمل خوابی
ای وادی و صده قالدان عشق
میخاره دیکت رس ایله قران و کلبانی
سرشته ورنجور
قادر بو محبانی
قویمنی مشکله قلام راز و پرانی
کوسته بکا و زنون ایله راه و بانی
ای سطرخیاری
فتح ایله بو بانی
بندهن صور ایلم که قالدور شیشه
آخ یاده کین ایام شبانی
مجنون ویر غلار
چک چک بو طنبانی
بو طک قرا و اخده بر عاشق غرای
نیشکی اولدنه اولدنه یا قوت بانی
چوارده کرکدر
نه جام شربانی

بر عاشقی کوردوم ایلم دردی طنبانی
براه چکوب چالیدی بر چک و نیانی
احواله یاندی
ویردی بو جوانی
هر چند که بیار غنم عشقه و اولونج
بیدر بو بر نصیه کنه به دانه لعلانی
بر سوز دیم انا
یا شربت آبی
تقیستش بیکه بیکه بو عاشق یانی
کل اوشتنیخ اوزمی نارد و نیانی
ساکند و نه یرده
آت یا قحیه قالی
بیدر بو قدر آغلاما بچاره نیانی
ذکر ایله و نام که بر عشق نیانی
ولدار دن اتری
بر خضر قالی
در کون و مکان وجود و موجود
در شاپین شید و موجود
ییلی تو بود قیس بیچاره کوب
فراد تو نی لیا و موجود
وله ایضا

یہ شبان دشت امین بر دپام
کہ یکہ وان تکتی ز سر کلام
عصا تا طلعت تو کی شود حق
مکرانکہ خستہ ز پی طلی ز نام
رقیبیہ مرغ نظر کی سیدان
نشود قد گذارشن ہم نام
بحر قرین اسم بہ شہ فقیہ
کہ مکر و طغیان شدہ صبح نام
تو دیکر کو نبتی ارنی بدشت
کہ در تو جان چاہی شدہ دولام

غزل ترکی

نہ تدویر چہ رہ یار بہ قالد
پولدی روم و اقلدی او پر کار
کیمہ ہمارا لیم دریم مانی بحر ام
غم جوخ نکساریم غنچہ ار قالد
در قالدیم قدرین ایل روفا
عجائبت جانم بایر سیرن عار قالد
غم ہجرانہ زدن بی ای صوفی
چیم ہمہ لہین دیم استہر قالد
بناتی تو قیل اما کل فساد
نولہریول دین کیم با علی مین قالد

رباعی

در کوی تو از وطن منیب بکفت
باروی تو از من منیب بکفت
خود فاش کنی راز خود انکو
بہ سچکس این سخن منیب بکفت

غزل ترکی

سن سن کنہ بو طور دلی نوران
سن سن کنہ چاچہ نین ستار
سن سن کنہ بو غنچہ لہر رنگہ بو
سن سن کنہ کشتی شکہ لہر
سن سن کنہ بو جانہ کمال فرین
سن سن کنہ بو کلمہ ایون آوار
سن سن کنہ بو عاجری دیوانہ
سن سن کنہ منی ایل اولس کن
سن سن کنہ بو سوزان و سال
سن سن کنہ قسیدہ ہوش اولوب
سن سن کنہ بو عافی مجروح خار
سن سن کنہ او سلیہ ہمہ ترین
سن سن کنہ بو کسی کرمان و نار
سن سن کنہ تقا و قلوب کز لہر
سن سن کنہ بکا بو نظر ہی ہر مار
چو خلا رسکا فریہر عا شمع
اولہر سنکنا تکی کیمی جان شاد

غسل ترکی

کوره سینه یار سید اولاد
غسل تپدم که سکنه والد و حسین اولاد
اوده یا خدوین بچاره فی پروانه
آهجن کلدی کر عاشق انسان اولاد
سود و برامی جموع المیدان
نیمه کیم زاده اولوب سجده دران اولاد
شیخ حسن کیمی بو نیمه سالدم
شدری کل که کلبه لره برسان اولاد
ایتم اول ولایت بر یو کون بر
ایندی لیم که یقین منده جان اولاد
لله الحمد که یقین مرده بولدم
کچن لیمه صحرای کیشمان اولاد
کل ناتی دایم بهنگاه و ده کور
جان ویر یارده فخر افسانه اولاد

(ولایه)

می نخواهد دل من ذوقی وصال تو کرد
تشنه سیرم نخورم آب لال تو کرد
کرشوی مهر درخشنده یابدر
سرب بالا نکتم سوچی ببال تو کرد
آهجان از غم عشق تو بجان آمده ام
بسته ام بر دل خود را خیال تو کرد

الغیر

ایقدر زنده کن پرده چرب کیم
کشته ام سیرم غنچ و دلال تو کرد
دانه بر سرغ دگر ریزنده دایم کیم
بار خود بسته ام از دانه خال تو کرد
راستی از تو کشته ام کمر از جوریت
باد در کردن از وزر و بال تو کرد
شده فدای سرتور و ساقی
خون آن عاشق بچاره جلال تو کرد

رباعی

از اهل حبیبان کناره ساقی
در خمیده خلق بی نیازی
با جور رقیب بکمر از جور و دل
در بوی بهر جانگدازی

مثنوی

یارب اگر بکشد حرام چه خواهد بود
یزتخانه چه مناسم چه خواهد بود
ساقی زین سخن خام چه خواهد بود
خوشتراز فکری و جام چه خواهد بود

تأییدیم سیر انجام چه خواهد بود

من که شکم شده جاری می جو
روز و شب در زبانم شده و گویا

بدرستی که شد کام و دل میل
مرغ که جود را کو غم خود کرد
رحم کنش کند دلم چه خواهد بود

این جان عالم فانی است که بگذرد
یار قطار پر پیوسته و کل اندام
در مقامی که نشانی رحیم و جام
غم دل چند توان بود که ایام
کونه دل بشن ایام چه خواهد بود

ساقی بسر خدا باوه بر انداز
بختین باقی می بسکند این دور
چو کند دانی که میسر نشود عشق
دست هیچ تو همان بر که شود هر
دانی آخر که بن کام چه خواهد بود

هر که شد ساکن بخانه دروغی
ای خوش آن بر که شود در پیش
میگذریم هزار یکده با حور
پیر نیازه می خواند معنای
از خط جام که بنام چه خواهد بود

دو شش از جام می عشق تو بود
چشم و خواب بی چشم خدام
نما

ناکه از پیر خرد این غم رفت بکجا
باوه خود غم خور و بند متد بکجا
اعتبار سخن عام چه خواهد بود

چون بستی بخورد هر که می از جام
خورد و زجر اشک غم بار عمل
دلبر از دولت عشق تو باین هم
بردم از ره دل عاقل و بکجا
تا نمرای من بد نام چه خواهد بود

رباعی

عالم که چوخ اولدی یان یاقی
قربان اولیم بد ران یاقی
کو حکم ایونی لشکر غم ندی
ویر یاده که با غم اولدی یاقی
اوله نصیحا

مجن بر صول تو امر و نیت نکند
بنده قسم و اندیشه فردا نکند
کاشتم خلوت و دل بر شکر
روزی که یمن بیل بصر نکند
از شک فتن میم بهب استم
در سر جفا این غابر غوغا نکند

دایا چونکه مرا بود تا این صبح
طعن بر من سبب این سیاحت کنم
منکه دارم چه سرور تو را بد
خون بر سجده و بر روی کلک کنم
سجده و خرقه همیشه است تو را
خیر و بهیوده که حرف تو است
هر چه بگویم نسیان چنان می شود
کافرم بر تو اگر مستر خفا کنم

غزل ترکی

خدا کند تیرم را که قلمش در دست
کجاست طره زلفش سبزه ز رخسار
دلم ز نشو و نشان عیش و دیدم که
مهری بر لب یا خدویش آتش اندوه و غم
بود در پرده و ایا غرض از این است
گویم دیدنی قلمش ایام بوجالی
جز در وقت ششم شالید یوزر شوی
مباد او را که کنون از غنیمت فشان
بی ناله بدیدم حیران در خمی
یقین آید که شمع در محبت نماند
دماغ آسوده ام می گوید بر سر
کز شالید یوزر ام بوشهری است
خمار آلوده ام ویرانه در دست خندان
ایند و بر کاکیم دوزخ زوری
سلیما

یگان کور که در کف این قری تو که بر سر
اگر چه ویران قلمش بر این لعل رها
کره قلمش زلفش در این بی بروم خطا
اوطاف دوزخ و بد و بدی بر کافرا
خطا میدم ز عشق که فدا و فدا
تعدیل میدم که بیدارم بر سر
کوزون و قریب ساقی که ز بود و نماند
که و شوی و صد و صد و صد و صد
اگر بوز و کار را می خیزد و ارا و لید
اگر عالم عبادش را می خیزد و ارا و لید
خدا شاد بود و خدایم تا جانده جان
خدا شاک مانند و اگر بشکست و فنا
اگر مقرر و اوله و اوله و اوله
کوزم چون اگر خشمش خور
بجویم که عشق توانا و میبوسد
ولی یوز ضعف الی که دم فکری
کتور و زور و قیام کوز و سون و خندان
پوشیده و الله جان و سون و خندان

جاس

او طرلان بخشون تیر با می
بوی کوز کوز لرن کوز کوز

آماج سیمین نوک مرکان
قویب نشانیه کوز لر نه کوز لر
ز غلطه در دو شوب اوزارا
اونی بلیک اولماز اوزارا
اگر خواص سن اوزارا
بر کوز آخسه اوندن کوز لر
تجلی سن بویور سن غلطه
اگر کوز سن بی سن غلطه
قوید رفیق باخسون غلطه
میب ندور کوز لر کوز لر
یکلی آید و رمانه سودا سی و آ
لفق سنه باج کوز نه سودا
بیج سلیم باشد نه سودا
اعلا غلر ویر کوز لر نه کوز لر
بنای کل اولدی یامدی
بوالودن بر او دو شوب سنه
دیز نرم خجبه ویم سنه
دی کوزم کوز سن کوز لر نه کوز لر
احول اولمه بر نقطه در هر اوجی
بر دوره ده دوله کوز لر هر اوجی
بنای سن سلطانیدر هر اوجی
بوایدی سن دین کوز لر نه کوز لر
رباعی

عید اولدی چمن خرم و جان حقی
هر قطره فی شیشه ده جان حقی
وه وه کنه درد نوش لر بر
ساقی خیلوب بیایه غلظت ابو
وله نصیحا
در فصل نو بهار کت نامم آرزو
چون غنایب غنچه خند ام آرزو
ساغ کف پای کلی فارغ از
یکدم هوای صحبت زندام آرزو
وایم بیایه کز سن محمور آن بکار
مجنون خضای بیایه آرزو
خواسم زنی تیغ بجا کردن را
در کوی دوستیت ام آرزو
دشمنای عالم فانی دلم کز
بیار غیش فضا رضو ام آرزو
جانم بلب رسید و بچیدم کل را
ساقی بیایه کز بکار ام آرزو
وقت اجابت انبای طلوع فجر
یکدم مگو که بهتر دایم آرزو
جیش
قربانی اولدم اخرج و فزایا
بوخته جانی کوزه در کوزه

یکنی کوزه کوزه او کوزه کوزه
 کوزه ایست کوزه ایست کوزه
 ایندی که ایست کوزه ایست کوزه
 سن یلین قیب نج و غل
 فلک نمی سندن جد غل
 نج قیدن او طل در اینه
 قومیه حسین ندن در اینه
 یح کیم بناتی تک کمالا نه
 دالنه دار کلدن کمالا

وینا

کوزه ای که زنا کا می بین یاد
 بشمش برسد بوی دکن
 در سقر من این زمره بیاد
 ترک آسایش این در غم آباد

نای و بوی حبش بان بر آید
 ای نیم خری خیر و بد در شیراز
 کو که مرغ چنگشته اسیر هفت
 خواهم از عت پیش که نرسد
 بسکه چاره بر دوشه بقیا در
 چه شود که نباشی بجای رفیر

رباعی

می از کفیا رساده می باید
 خوابی که بستر گشت گزاف
 سر در قدش نهاده می باید
 از من بشنویا ده می باید

فی الحقیقه

ساقی دوت الیم کیم تیه شیخ کما
 ویر بر جد بیاله
 دوشد کیم غواص کیمی بخیر
 کرداب طالنه

کوکلم قوشی پروازه کلو در چوچه
 قانچو بد و هوا به
 دور الیه قانچال نظرایان
 ای بچه عفتا
 کیستدی دخی فریاد الیه بچه
 وحشی دو بهشبار
 بیلیم فیله کوم چاره در قاشم
 مشکل آشیه دو شدیم
 چوخ زار الیه تو که کورن شیمی
 ای مرغ سحر خیز
 تو که یی چکین ویردی کنش ایشید
 بنیر اولدی مرادن
 آیا کور سن باده شکایلیه
 یا کیم طور به
 شاید نظروان غوشه بر طره غزل
 بر حور شده
 دوشدی کور سن نسی داغ و صفا
 یا قوندی نر داله
 بو شدم غلوط عقل معطله و بو شدم
 دوشدم عجب آله
 دور که دو کون پسیدی اولدی
 کلدی و جمناله
 عقد اتیدی کلسه نسی اولدی
 مهر اولدی قباله

بونمت عیسی سنکا کراولستیر
 ای عاشق مجنون
 ساقی منبر جامیده ویردوری یاک
 دوت لعل
 دیوانه کونکلی غیسیم بوندین بلیز
 صمد الیه حسدایه
 یاتمه دور یان کچ کونکی آتیه کجوا
 ای طبل سرت
 سینمه که نغله چکون بخت
 استیر نسی یا خون
 یارب کور سن لجه یاز و کجوت
 کیم و سلیتم سن
 عهد الیه توانق الیه نسی بکایله
 یا بر جبه سیاله
 صبح اولدی کل اوزر ساجو قلم
 کلکده دولاله
 المنت لاله که رقیب اولدی ازل
 جنت اولدی شتاله
 پیراهه دوشن غصه کی قیل بادشما
 اول شک خضاله
 حسرت ویا نوق تشیه کی ازل
 مله و صواله
 ابسته که قادر دوشدا کل خفا
 هر امر محاله

ال حکیماتی تقدرواری جانون سال عالمی کوزدن یا توپ اول بجه
مولا انکند طلی اولدی مقاله

رُبائی

من بعد در ترک جفا بکیرد با عاشق خود مهر و وفا بکیرد
عزیت چو من عاشق بیا توام با یک کلمی مراد و ابا بکیرد

غزل

مرا کوان ستاد کجاق نامهربان نریز ز دایره زار از کمان دور
چکولیم ی قید اسن قرا بترارو کن است از خوانی پیش خودن
کجا شد آن وفا داری شدن دلدار کیندارم بدستی مرا اند جهان دور
بریدی مهر و استیجی بخت را روم فریاد از تو بر سپهر غافل
نار خاک پارت الکف نقد دوان اگر کلج برانی ز رویت تان
ز دست بخت جاکا دم چون کز نشد تو خود مید که خواهم نمودن بران

بنی

بناتی عظم لفتی بیا از ما و من کبیر و کر نشود و شود مبتدل بزرگوار
وله نصی

ما که ایریح طرف راه ببردیم ساقی خیر روان کشت و آبویا
مغلس عشقم و هر چند ندارم ز تو زمین رنگ خرم شک سیرام
قد برافراز خلاصم کن ازین قید و تاشکیم بچن بال و پری دیکیا
فاش گویم که تویی مطرب و قی فیه همچو منصور اگر میکشیم بر سر دار
ای نسیم سحری خیره و کجولیا که بدیدار خت آمد مجنون فکار
زاهد اجنت و خرد و ترارانی تا کی طون کی سخن این لیل و نما
یک نظر جلوه او که نظر صبا کند همچو گلزار نساید به نظر شعله
قصر غرشید و قمرین تو از دره زمین در بهیت در کی آید
چون بناتی بکل روی تو شمشاد شد کن خاطر او برده در رخسار

رُبائی

سرشته عمر را ز غم خوارم کرد
جان و دل خود تو رفیع خوانم کرد
از یاری من شکش ای دل و ز
بالد که تو را ز خود جدا خوانم کرد

غزل ترکی

سینه سحر کجای که بخت تو را می بخشد
سینه دوزخ کجای که بخت تو را می بخشد
در حجر چایه سی بر سینه دوزخ
نیلند بود و یارین کجای که بخت تو را می بخشد
لیلی لیلی سولیو بخت تو را می بخشد
لیک بخت تو را می بخشد
هر خزان بر سر آینه اوله اوله
بوی چال و گلستان بر بهار تو را می بخشد
کل لیلی لیلی آینه بخت تو را می بخشد
خیم بخت تو را می بخشد
پیش بخت تو را می بخشد
نیلند بود و یارین کجای که بخت تو را می بخشد
بخت تو را می بخشد
بخت تو را می بخشد

رباعی

در مصحف حق بخوان و آینه را
تا در کف غصه ملت مو لارا

وای

خواهی که بسترین ترانی بری
هر لحظه بگو تو لاف می آرا

غزل

دوستی حلقه عشرت زده منم
ساقیا یار بخود باز تو را می نم
می با غم کن و زخیر و یار تو را
تا ز دل محو شود رنگ غم ویرم
کرده ام عهد که هرگز نخورم باده
تا باشد ز لعل لب شیرینم
می ندانم ز من شیوخ چرا و کجای
مگر از زده شدی از روشنی منم
عاشقان را بنودند به کجای
تو وفا خواه چه کار است ترا با منم
بهره ور شد همه رغان گلستان
اغبت نیت شبانه پرست منم
تا کی شکوه بناتی غم جوهرت
یار دلدار من از عهد بخوانم

رباعی

آخر ایدل بخدا طلب کنی تو
همه جا با همه کس شکستی تو
قابل صل بودی ز سیدی بخت
روز و شب با من چاره بخت تو

غزل اوله

زلف حلقه زلف کلام شکست شب
خطا کفتم که آن شسته جان دل است
مگر خواب کفین غنچه امیدم از دست
که از شوق کوی که طعم بلبل است
کل روی خوشم بپایان حلقه
بیا و عاصبت غنچه کل کل است
اگر چه بدی ترک کردم با خود
ولیکن با عشقت عجب در غفل است
بنای در رانغ دل بی این شکیست
زین بهت حافظ کنون اهل است

غزل ایضا

خیال چه جاودی تو بکای دل است
که مرغ طبع من چنان چنان است
کرده زنگ غم نه دل من است
مردم عجبست و یا من دل است
سحرزد کیش بکاف خروسی زنده است
عجب نشی است و من بیدار است
قراند جاق قاده یا شب شایه است
خدا که رویای نکارم در است
بنای صبح روشن مراد زوی
زمانی دیده بر من دعا بجا است

ای

رباعی

خوش آمدش محرم سحر است
مرآت خورشید نظر انوار علی است
ای من بعد از آنکه آواز دل
پیشت لبش بگو گفت علی است

فی التلذذ

ایتدی نمی غم تابانی بر کوی
ساقی منه و لطفیله بر ساعده
بر لب بر عیار
غدن نمی قورتار
بوی غایتی تیرایم کج کوفه
پایه شیشه قلم در دول
شرح غم عشقی
مین کرلی سورم
ایتمون منی مخونه برابر سیرای
کوردی نچه یولانی اول عیار
ای اهل خرابا
اول ساکن کسار
انبیای کور من کیمی بر عاشق محروم
شاهد و بواحواله یکی دیده جبار
دنیا و دنا پلیر
هم آه شربار

بر دم دیلم چاره جلدن غم خجده
 قالدیم بیل بور دیلم بی نسو غم خجده
 کفر که نه حاصل
 بی یار و مدد کار
 ای عشق دوشن عاشق بیچاره
 من ایلدیم دو غریبی لایم
 کیم داده تین یوخ
 خوشدورنه زمار
 مسدود او بو چار طرفدن یار
 کویا کلبه ورنه بر محرم اسرار
 ابواب قوتقا
 بر یار و فادار
 افسون قوسون شری اولدی کر
 آسان ایشی وردودعا ایلدی
 اول طرفه نکاره
 قالدیم بیل یچار
 نه عقلده کام اولدی سیرینه بنوده
 سن زندن ابرکه اول طالب
 ای عارف نالک
 کیش بیل یکار
 فاش تکلن سرنی هر جانقا
 سن اولکلن سرنی جبر اکر
 اول عاشق نکر
 مهور و دل فکار
 ۹۹

جبران میث اولدم قلدیم او دود وندی
 بر خنخونری کتور باغری یار
 آتم شمرندن
 بر کور که نه لردار
 زهر ایلدی یو ایلکی کون دیر لکی لیا
 کورایتدی منی جبر ایلدی چوچک
 من عاجز زار
 جاندن بجز یار
 چوخ اتمه شکایت تم چندان ایل
 اتمه سکر کور سیرین طعنه
 خوش شیره دل
 آه ایلدی زینهار
 اول سنگ لن باشنه چوخ دوش
 توک قانوسر شکر دیکن صدق
 واسه که یار سن
 یاسیدر کرار

رباعی

در بر دمک دو دیده دارم چو تو
 ای محل دیده های صحت شعور
 اجاب تو چون بهیسه خوشه
 نصبت نخسته چشم عین کور
 عزالدین

رباعی

از خانه و کرمست و ملک آمده ام
تا بر سر کوچه لنگ لنگ آمده ام
دیروز بدل ترک دوری کردم
امروز برین که چند رنگ آمده ام

غزل

باز این دل بچاره ام دیوار شد و آینه
خجسته از مردمان بیکانه شد بیکانه
آواره شد از خانه این دروغ لاسکانه
دکوشه تنها نهاریا شد ریشانه
زنا کردم بجز آتش فکرت خرقه
در عشق او یکسر تنم پرواز شد
زین می بر آنکه قطره نوشیدنی
به چون اما سخن کوبی ستا شد
بیار و در عشق آید اندک و دیو
بر کل عتاب ترسد از بیدار شد
هرگز ندیدم یک اثر زین با لعلای بی
افزون من گویا تو را فضا شد
از صبر سید مرغ دل پر دم ندانم
بکربانی عاقبت مرغ غایب شد

رباعی

۱۶۷

ساقی شرب کهنه در ده جایی
تا رفع کنم ز خود هوای خای
بیرون کفتم خرقة سالوس از
مستانه ز منم بگو چه بدیای

بتی

منی محبتون ایدین یار پریش
طا فتم کسدی سیم جان
بر یول الد رمنی چور باشکا
بر جرحمن کسون بونا تو ان
قربان اولم سنین کل یا غنا
الا کوز لرونکا دل دووا قنقا
ایسترم دولانم صول و قنقا
سجده کیم دولانور شمع پروا
کیم اولدی منم تک بجی وارگو
کوزی قانوباشلی عالی وارگو
مانی ز اولدی فرما دو مجنون
کلید یل فریاد من امان
من الله منی قویم یون نزار
او دون قیون ورون انکار
منی اتون سینر کلکون کنار
قویون شعللنون کلکون زمان
عاشق اولن خوف الیز بلان
انجیر یار ایدین جور و جان

بناتی ال چن کید و وفادان تویشم باشی من بوسیدانه

رباعی

ساقی قدحی شهاب المویا مطرب فی و نای چنک و مطویا

خورشید کشید سر بخو که راز بر لب نواز و شمع کا فوریا

غزل

زین خواب غفلت ای سپید شو دور است این نعل ای بیستیا شو

شد کاروان ای خیر از کزبان نمی پیش روی صدفین بی بارشوی بار شو

این راه را طاعت است بهی که با صفت تا خیر و این خط است بهوار شو

آن خسرو میرین سخن استغنی از عجب تا کافشه مایه تور ای کاش شو بکار شو

دل از نهو سما پاک کن چن کاک کاک نامد بسون کن کس رسو کس شو

لاف تجرد چون زده ز غریب بر بنا و ک شیرین بان سوزا شو

باید سپهر جان چو تامل جان از سر فکن این خرقه را چون بار شو

غنی

خواهی که یابی راه منی سر زدن کز پتی روطا لب تسم انوار شو انوار شو

دیگر بناتی راز او در زود هر کس کو در بسته چون آن اسرار شو اسرار شو

ولایتنا

تا ترک چشم تو کف کمان گرفت خنجر اگر شت جان برادرشان گرفت

لب نموده از لبش خطا کن تیغ خاکشید روان نقاش گرفت

آهمنه اشک رو کم نشد چشم تاروی گل زنبیل ترسیان گرفت

شد جلدو که جمال تو چون در این در جرم چم کند مر ایا جهان گرفت

نازم شکوه و صو سلطان عشق از نیتش بهی که سخن در زبان گرفت

از خویش در محاکم و ایاز من دشت آشوخ دیده روی خود از من گرفت

کم کن خروش و ناله بان که ماهو در استنار زد و دول عاشقان گرفت

رباعی

میکو بکوه و دشت عیان کنی تا جمع شوی باش پریشان کنی

خواهی که در وقت حد کتبی بگریز ازین مردم نادان بچند

رباعی

ما یم که در کون و مکان جز نباشد
در ارض و سما، بحر و کان جز نباشد
آن کج خلقی که در سرش کندی
میدان بقین که آن زمان جز نباشد

رباعی

ای دل تو اگر طالب سیر فلکی
پیدا کنی چه تو خوی ملکی
یکچند منقح کنج وحدت یبیا
حاصل بنما خویش سوز و گری

رباعی

شیرین پری باده میخوام
خوش نسل و نجیب زاد میخوام
من مفسد و سفیر و شویبرم
بی ساقی جام باده میخوام

غزل شکر

تا که اولدم شما اول ندانم
باده ویر و دومی شد خال ندانم

باده

دویم و شی کی صحرا ده سکن ندانم
عاشقم بر دهر عیار و شوق و شکر ندانم

بوند آن کج بر خفا قیل و دلت الی
ایندی رحم کلیم هم چنان ندانم

رحم قیل انصاف کلیم شرار ندانم
تو تیا که ماولور سام نکس ندانم

باشم من بغض وانی نباشی
بوجا ملکین سر کتم بر ندانم

دل تاسراغ روی اعزافان رفت
از دین دل گذشت و ده دیوان رفت

از سر کند خرقه و دستر باده رفت
با کوفت خان پله چون ارغوان رفت

کفتی که دل به بر و زلف و لعل
بس بیدی تیر و نظر و لعل رفت

شاید که مرغ دل ازین مرید رفت
در شاخه نخل قد شایان رفت

کفتم که سیر جان و بده بوسه
ایم ندانم آن مرار ایکان رفت

جانم فدای کس مست قلندر
کان ندانم دل ازین ایوان رفت

از شعر و لغز و بیباکی ازین جهان
یکچند و سپهر برین بیت شان رفت

غزل ترکی

ای طبع غلطی چا چهره کز مهر و باغ
با خیمه عاشق بکن زنده ام سر و سوز و باغ
زند خاتم بر تیر زده دیر با کوه من و خیمه
کرستی آویختن کوران بختی با کوه من و خیمه
اول کمر و غیره بکنی بچشم جان و باغ
خالی اندر روز ناز اول در روز خیمه چا باغ
ایده چو بگویم چهره او یار و کوه من و خیمه
کوکن منم کوه منی لایق و خیمه ده خیمه باغ
لعل تو که آت زرد بحر و کوه من و خیمه
قورخمه و خیمه باغی که کوه من و خیمه باغ
کوه من و خیمه باغی که کوه من و خیمه باغ
ساقی او و خیمه باغی که کوه من و خیمه باغ
او که کوه من و خیمه باغی که کوه من و خیمه باغ

رباعی ترکی

تو بل جل چو آیتدی سلطان
کلج شه کلوش بدی آیتدی
ساقی کورسپا لیر صبر کیه
بر جاسیه الدن آلدیلر صبر و قور

ولایتیا

بسیار

بسیار غلط کردم از کرده پشیمانم
لطفی نماید ب مگذار بد پشیمانم
بچاره عشقم من از سر من آگاهی
این خار عشق را بردار و زانوهایم
من از تو نیم غافل از تو نیم غافل
در خاطر هر دو باطن غیر از تو نمیدانم
تا عشق تو ورزیدم مهر از همه مکرتم
نه و ایامه از دوزخ نه طالع نمودم
بر خیر و دم خوش کن قربان عشق
بگذشت دم صحبت و مانده رستم
بس راه خطا نکستی خضر بی حجب
من طفل ره عشقم نادیده بیایم
با این همه درویشی دارم بهوش
خواهد گذرد تا جم از قیه کیوانم
شکرانه بجان منت روزی که بیایم
شمع رخ و لب را در پیش پشیمانم
بشمار رستم ساقی قدیمی
ارستی ناکامل کردیده کز خاتم
بی شوق خفت جان داده بود در
کر حور و پری باشد هم بایر پشیمانم
بردار ز رخ پرده آنگاه تا کن
تا بکج سانان را در محبت افشایم
ز اندم که بنای را دیدم توشه چاک
شدن ترش افروان از خسته و خاتم

رباعی

شرمنده ام از ناز و از طاعت خویش
وزخوی بدو طور بدو عادت خویش
از کرده خود تا بقیامت محکم
بیراشدم ز لذت و رحمت خویش

فی الاستاذ

ای غنچه دامنم بدن دلبر لعل
الدم دانی قربان اولوم رحم المیز
ای سرو سواروار
بس در بود قدر ناز
یادم کلدونم یا سانسیند
اونک لاله اولمه دانی بدم بهراز
ای چتر رسا
والکبیه اولماز
آدم کی چو خندان و اولوب در دنیا
انکه نه حاصل او چاشمه نیانماز
یار بطلبنا
بردم منه باخار
سن سیلور دین اوز عاشق تو بون
دور لطفله اوجا بواودون باشدر
کلن باشکا اولون
اوز باشنه یانماز

من

مین دانی اگر بخت جانم توتیه
اما دانی کور برجه منی یا نه قوتیا
بر اوف دیم من
بر بوسه قیماز

قالدی دانی چون محشره بو قیماز
باری برکی المیده سوشن عالمی انماز
ای یار وفادار
یارجه کاغذ یاز

طولی کی فریاد ایلم خسته بخور
بر پسته ایلم کیمه منی یا دینماز
بو کنج هتده
بر کوکلی آلماز

ای بلبل بیچاره فغان آتیده دماز
دایم که قیش الماز می شیه بیکه قاز
صبر ایلمدوت آرام
ایسته کلور یاز

اوز در منی سیر کستانه آماز
یور فصل بار اولمه منم کلوم آعلماز
ای بدم جانی
بو کفن آیلماز

یارم کنه منم کوسون آجی آید
سلیم نه قیلم چاره نذر بر اورین
اوخ افخ المان کنه
بر کلمه دناشماز

کو کلام یونی لشکر غم ایلمدی ریا
دور ویر که بوسته بر یکی جا سیکه
ساقی سکا قیام
تا دوشمه قاناز
سال غلغلده بوکشد افلا که خرویش
مطرب انی شید اید بر نغمه سهار
ای دغ زن چاکب
ای مرغ خوش آواز
هر نه دیر جاقین جانده خوشد
در یایه و ایل قیسان جه دار
ای زاهد پیش
هرگز که بولاسهار
با نغمه که بید عاجز و سکیک دوتی
مولابولی یو خدور اوزر کی نطیار
هی حذر اوند
عیار چپ انداز

رباعی

اکنون که غمت پیش نهانست
این شعر و غزل کیسه کی نیست
هر که نظر کنی با طراف جهان
آواز صدای شور و غوغای نیست

غزل

بی

بلبل صفت عشق کل بسیار خورم
چیز نشد حاصل از غیر زنجاری خوار
از بلبلان این چنین که ششتم یک سخن
کی میشدم و کشتان از جاکباز
در راه عشق آن پی از صابم رهبری
یارب روشن دکن از جمباز
هر کس برای عزتی بنیاد قصری
افلا شهرت میکند از رفت و آواز
بر شاعری چون غم زار کجا خطا
شاید که غمخواری کند از طغیان
ساقی بیاد و جام می کی طی شود
این نقل را بارود و کونید و بارز
از عکس چون نموی چو اندک
ز انزو بناتی میرود بر دامن کبریا

رباعی

ای دیده تر همیشه بیدار چرا
از زنده کی دور و زنده بیدار چرا
عمری که غریز تراز و چیز نیست
در چشم غریز من چنین خار چرا

وَلَهُ اَيضًا

هر که در دل غم آن لطف پیران دارد
کو که از درد و غمیش که در دانه دارد

اگرچه دارد بنظر جلوه که تملای
چه غم از طول ره خار میغان دارد
ای خوش آن رند که هر دم در پی تو
راه پرواز مرغغان خوش الحان دارد
خیزایم جوانی سبزه نقش مراد
پیش این کی تو را چه بخت کافران دارد
گر کنی گوشه چشمی به سبزه تی کریم
جان شیرین بتو لا تو توان دارد

رباعی

جانا بخدا بجوی آزار مرا
بیو ده مکش بسوی کلزار مرا
از سر چمن نمی کشاید دل من
از مرک مگر کشاید این کار مرا

عنبر تلک

شراب غوغائی و رخ زیبای کارش
معاشره قهر و طلاق ز رنگاری کارش
یکی از غلبیل کی رانده شوی
مرا خوش آید این خلوت درین بهار کارش
غلام آهنگم که همراهی سبزه
قدح در دست و بنشیند بطرف باری کارش
نه از طالع به از صایب چشم بر تو
مردم خرقه حافله که دست کارش

الای لاله حسرت که سار و ابرام
چه خوش شد بدین مردن که سر زاری
که شاید بگذرد در زنجی که بایستد
بگوید زدی که بود این باغدارش
اگر آشتی لبی شدی دیوانه شو جان
مجویز با دل آفتاب و در کوساری
مکود و میکشید اندناتی کار و بار کی
فدای تو فتنه افروخته کارش

رباعی

افسوس که دور زندگانی بگذشت
ایام نشاط و کار را بگذشت
فیسیم برون ز خانه این نپایه
دعای و شکر طریقی بگذشت

ولایت

ای بس زار من خوشگل
از زمانه من تو را چه حاصل
حیفست بدین شامیل جو
طبع تو شود بجوهر مایل
لطف تو لذت تر ز شکر
بی مری تو چو زهر قاتل
زمینان که مرا تو غرق کردی
مشکل که رسم دگر باطل

از آتش غم دلم سوزان عشق تو در و کز فتنه نازل
در بوی تجسس سوخت جانم هر تو نشد ز سینه زایل
وصل تو باین غیب بی یا ارمیت محال در و مشکل
در داکه تمام کشت غمم آخر نشد این خیال باطل
زین بیشستم مکن بجانم از آه و لم باش غافل
وقت است که از تنافل تو دادی بچشم بشت عادل
بر سر چو زنی غم بانی صبر است شعار بر کابل

رباعی

از شوق رخ تو ای پر کیمیا چون مرغ قفس دل اندر بیا
از قرب تو جان وین و اینام خوش تا دوری تو چه آورد بر ما

مصنوعه

تا بکی از زنجیر کشی بر رخ نفا یکلی بر سیاه روده دار افتاب

در

حسیت این زانج بیک کرده کز پیر چین غلام بر سرش از غم برین شکین غم
پرده بکنم ز رو کردم مخی را بلی غنچه سر بسته را اندام دیگر با
تا بماند این زبا ذرا کلمی تو رسم شد باید که دیم کشند کگل کلا
از تو را ز نویش را بچند میزارم کرم مردم از حسرت بد کویوسه بی نا عجب
علل خندان کن که آتش رخ بر خنم این دل بیچاره باکی به اندر خط است
بیم تو از غیر تشویش باقی افریب حایا این موت است کویوسه

غزل ترک

با خم شمشاد کوزم سر و خرامان کز درمه هر غنچه بی بر غنچه خندان کز
نارده دور آب بهشته زهر منجمد کوشن آدین آسیت با ده کز
الک فیر زده فی یاقوت و زبرجد کج در نمانده ندر لعل خندان کز
الکتم بر پولد من بر قوطی نروارید سنی تری که جوم کوهر خندان کز
بر کوزل نیز نظر نصب آید به سیرایه عاشق الکر که بر کوزلری قان کز

نهیست و ناز و زکشت هر کو یک پای
خسب خوش خلقی کوزان بی خند کن
کینه ی شیرین ز لعل کله لیلی
ایندی به عصر و کیم آفت دوران
ملک الزبویه جابند کوزان نیا
ربیع کونی دوران عالمی بران
تا بمن دانی بانی کیمی نیا
الکاشع کوز کون کیمی نیا

رباعی

حاصل چه بود کعبه و دیر کشت
معا کشیده هر سر را از کشت
مقصود نونی ازین مقامات
بهران تود و زخ است و ویش

ولایت

سر و سرکش چه شود سوی کف ناکند
از سر لطف برین سیر و بی پاکند
زنده بی جان بود که در تنه ای
در من آن سر عجب ظاهر و پید کند
آن که باشد که درین تنزل ویران
بهیت قوس و قزح در شب پید کند
کر کیم در بر نیل سرگرم شب جبر
من کویم نظری جانب در یکد

مکراتش عشقت دل من چنانکه
پور سمران بی کو کجایی نکند
پنجو مرعاش دیوانه ندیده کسی
بلکه مجنون دل زده بسای نکند
کر جیلاص کسی فاحشه بیند
ارنس دیده بران فاحشه بیند
یار بآن فی پیمان من و کسل
چه شود که به سبب تی بدو کسل

رباعی

ساقی بمن زکرم بده جانی
تا پی بسم بکوی بدنامی
بسیار مده ولی چنان کنم
کز سر زود خمارش ایامی

غزل ترکی

عشق جانم آن کجاست به پیوسته ای
نه بود نیاده قیامت و ده بیدار
قورخی سلیز انیر شاه و کلدان
مست و نازک ز کاغذ و طومار
بوتنه جگر و بلبل کیمی فضا
قیس حیا پر کیمی چند خردار
ترک اید لذت نانی کجاست
سکه فی داغ قیلا طالب دینار

کو تر مهر و یار نه کورد کجها
ذلتی فخر بلور دز جبهه سیرا لوز
ایلز درونی بیج کیمیکر کز لجا
بند بند و غریس کشف سیرا لوز
اکشور شمع کیمی اودلا شور وانه
جان ویر یاره بناتی کیمی بیار لوز

جناس

سئون تک شبنزه سر وفا
بر جوره طرلان ایامی کرک
کشن ساعده بک دو با
قیانغن دمی ایامی کرک
اکنو کاکیه سن کونده نیلی
بیلی باغی خجیر دسته نیلی
قور و سون مجلسون چای نیلی
النده ساقی نن ایامی کرک
قبا قجه نجید ک چکله
سنی کور جک خانزاده کرچکله
ارشیه شهرتن چینه چکله
دیر لرش بلوقه ایامی کرک
سحر قشام طبل و ناین بولنه
چکله دشمنین داره بولنه
پلو قازانلرن اوسته بولنه
نجشی بوللی اتی ایامی کرک

مهر

صبا بو عوضه فی اله سلمیا
متم سلامی تور کوی سلمیا
ینه کرک منی یاده سلمیا
اونن نباتی تمایعی کرک

رباعی

از دیده دول بی شکایت دلم
وز هر دو توراد و صد حکایت دلم
لیکن غم دل نیست کو کفن
رازی است در که من امان دلم

نسبی

کون سیدی زواله و دندی
یاندی پروانه نن چهره نیکنه
دکین ساقیه ووشمون دورن
کروش کتور سون ایامی نیکنه
نه نه در خرم یوخ اوفرن
نچه ایلده و رایاغ کچید و برون
بوساعده اوئی استیرم نیرد
کورون بارده کور سر نیکنه
جلاد جان سویوب تا
خداک نریشان قویوب کانه
النده جام می کلدی ستان
قانی تو کسکه او ایامی نیکنه

منی کور جب اوزہ دوستان
بہانہ ایڈن شرم و حجابی
سندہ یو خدو مکر و فکارتی
کوزدن آپسن بلا غی کنہ
دیدیم سہ کنی و عینیا
سنی مندن جد ایتلارنہ چا
ایندی کہ حب اودی کدی شرا
قومین کلشنہ اوزاغی کنہ
عشقندن اریدیم دودنم
کونم باشہ کلدی سیت نغم
بر نظر قیل کوردوشم نہ چا
ما چانہ دین کرم بوداغی کنہ
بناتی نالہ دن ارا اولد
کورد کون ایشقندن شرا لہ
بو شبرون سنکا شرا اولد
دور برده کر کنن بواجی کنہ

رباعی

کیرم زکده من ہر اغت شمع چکل
ناوای تورانہ دیدہ دایست
زین عہد نہ مراد دل صاف
عہد دکر از کجا نایم حاصل

غزل

چرا

ایسب با کوزن آن کنار غبار
کلمکی پیغامی خوش کنہ دل را
تسکان تغیت راجا ایلی رسید
از لب بتوید کن معجز بیچار
دیکر از من پیدل از چیشوی پنهان
منکہ دیدہ ام صبار آن عذار یار
دھن طپن تکی در ہوا ی کفارت
با کھی بیاد آور غدا لب شیدا
ای شکر ریزان شاہبا نیرنگ
ساز کوشہ چشمی طوطی شکر خارا
تاب جو رہ دیار عاشق بلا کشا
یا کہ مہربان دان شوخ سبرو
این کہ دینم زمان کارکنین
نرم سکنہ از نوم جان سنکا خارا
میسنہ و در ہرم حلقہ نغمہ
ہر چہ سہ روزم در جھنم
بہر قامت یارم طلسم زنی ام
شال ترمہ ازیر از فک یار
من بغیر عیانی پوشکی نینجام
لنگلی بود کافی عشتان رسوا
آنکہ کشت در موت جام با دہد
آتش می نفرت رسوبکینا

کفر لغو یا من فکر نمی آید
کردار دلم بیرون فکر دین سارا
من با بی دلم بیل قس ادا
داغ من سیه دل دلاله های ارا

غزل ترکی

در دجود جان از ای ستم زینم باغ
یو خدای که صبح می زند تو یون باغ
یک رخ دیدم کین خنک باد اوله
کله کین اول العین غنای کور باغ
اوله کل کی خنک ترین لعلی سوز
پنج کویم او دین او دلا دون باغ
زاید زو اول کین ان غنای خنک
کون اوله اولی بر او بود باور باغ
زاید زو اول کین ان غنای خنک
من ال کور او زو اوله باغ
یا عینی ای ستم زینم باغ
قیل کله یقین و صبر دین باغ
النه غنای ستم کلن نظاره باغ
قیل کله یقین و صبر دین باغ
خبر حال چاروای بولیم اول باغ

خون لعلی در ده طام کورده نوری
بر نظر ای شاه فاشی بونای خنک

رباعی

نا کام لبم در چو کل سر بخند
بچاره دلم سوز دیگر چو بسند
آهوی تو شد شکار دام دگر
بهیوده مران دگر دین و بسند

غزل ترکی

کنه بهار اولدی اچلدی کلر
بیل ناسندن دو تولاور تو لاغ
کل کله سر شوب چک چک
لاله جام جمدن کور باغ
بهر و غم اولوب دشت کور
دم جنت دن در طرف جوار
ایاغ کور ساقی دور سار
منی بر جایلن ایل تر داغ
عالمه خیر و شتر ناوله حاد
حکم نیردان اولور اوامره باغ
دیمه زاهد سیه اتم انجاش
سن نه انلا سن یری مای الاغ
جغایه یوز قیدی چرخ بی فو
در دجود منی سیه سبلا

دوغری سوز مختصر من بخت قرا
بردم یاره تیوب تا پدم مرغ
دیده نیا تی نین یوخدوردوا
جورمه تاب اتیز چکه جفا
شاد اولسون عالم جمله تا
نقد رتیر سن چاک سینمه داغ

وله ایضا

ای کر قه از زنت خورشید عایق
چند خاکد رت بشم من بهجوردو
کر بگویم رفعت دایت سرباگون
روز محشر غم عشق تو بر سرم زکوم
دوختن شاخ دو خرم سبیل از تبار
دشمنست بمقرین دایم بهجوب
لن ترانی کفن ورره نبودن
مشکی دارم خنده ارا ای کلیم طوره
بس کشتم هیچ کس نیکه آگاهم
همتی ای مطلع دیوان ارباب شعور
من کجا و دیدن دیار جانان کجا
کی بیند تابش خورشید از حاش
لبس بند همچون تانی فصل کو یا
در میان عاشق و مشتوق نری

عند ترکی

بکرم

باشنه دوندکم بو بخت جالدر
دیمیشن دیر سن آینه دورند
باشم خچر منم سنون دیندن
بو یور کنن کوریم آینه دورند
عقلی سردن ایلدی زایل
درج دمانده آینه دورند
قربان اولیم اوزنده کی جیا
غره اوخین میسند کنن جیا
نه باخسان رال کیمی جیا
جالین یاشنده آینه دورند
کوزم قان کاسه سی اوره کیم شیشه
منی کباب کیمی چکس شیشه
یریتی کورم دایم کیمی شیشه
ایله ایله چکه آینه دورند
نه باخر سن او سلطان بوفا
چوخ آدم لر کله کی سید بوفا
کنه بو کون ایشیتنوب بوفا
بیلرم کور من آینه دورند
حمدا و سون الله کیتنه جی
بناتی آفت لدی کلده جی
بو مشکل یارب کیمدن جی
یار دستنده دوتن کینه دورند

وله ایضا

شیرین لبی که خنجر دل با توست
 شبانه خنجر از آن چشم توست
 فرخنده و خوش گشت اسیر کند عشق
 با تیشه شیده باری او شست توست
 تنه من بزرگش شکر شکر
 هر که در لبش می پرست توست
 کی میکند محبت و تار یک کدن
 آن یک خیف و صعبه شست توست
 سوزد اگر قبضه بر کلام کلام
 بخشد اگر با طبع کد شست توست
 بخانه بود کعبه و نیست به
 افکند آن شکر شکر شست توست
 مجنون بصد هزار جفا نمی
 از هر که گذارد دست که راه کد شست توست
 کشتی در آن که غرق کند عایق
 بحر که این خاک و موج شست توست
 پر تو کن مایض و ساقاقت
 نورشید را که رفته کعبه نور شست توست
 اینک شسته جان باقی تو را
 آن غم کشیده عاشق روز شست توست

جاس

آلا کوز لوم بود و منی الدرر
 سانه بوازاردن آبی لن منی

اورمان

اوزمان که ابل کلم سولدر
 قهرم اوسته او خنجر آبی
 شرکان او خنجر چک بر شست
 مشوق کرک عاشقی شست
 دمی کن دخی کلمه شست
 اید بجز سندن آبی شست
 هیچ کور و کیم شفا اوزی بود
 یوح عسیریم چاره یقین بود
 قویون باری جان بشوم بود
 ایندی که بیلسون آبی شست
 عشق چون ساری دودی تپ
 نمی سالدن زلفن پنج و تپ
 قربان اولوم اورد کون شست
 بریاده سالمن آبی لن شست
 زلفن برج عقرب بنه یوز
 بید کون وار برابر دور یوز
 باقی چاره یوح دین یوز
 سنج حق بیلوم آبی لن شست

وله ایضا

ماکه ایاں کوسه رنیم
 قهر فردوس امید ایم
 داده دایم رضا حکم قضا
 در ره فتره سرد میدانم

یکه تازان عسره توجید تاجداران ملک امکینم
غافل از هول دشت و رخ فارغ از فکر جور و غلمایم
پیش حکمت کراست حد تقا هر چه کونی تو بند فرمایم
آتش افروز کلخن عشقتم کاه زندان و کاه کریانم
به سنانی نیرینم قدم بلکه مافات صد جانم
همه جا این سخن کنیم عیان یا علی گفت مرح میخوانم
حاصل عمر ما همین اسم است بجز این نکته نمیدانم
بر بناتی مکه کمرستان ما علما مان شاه مردانم

فی الاستاذ

ای سبیل ترون اوزن پرده نام پروا نیمی باشکافوی برده نام
ای غنچه دانه نام ای روح روانم
ایندون قدر بور و جان و کلاه ایندی داخی باید اوزلوب نام
بجز برجه دیدم آو قالموب داخی جانم

بنام

یابدر منی آتش هجرانه یار من سن سیر کجی لرزه چو آن و فغانم
آهمنی اودلار ای قاشی کحانم
کوچک منی کرتند کجوب بر و باسن وحشی کجی کوی اوزم بود کونم
اولم کنه مجنون آرتار کنه شانم
بیکسم یقین ویر مسکام مستی انا کوریم ویر سن آفرینانم
دورم ایون اولم قائم کنه ایسانم
عهدم بویادی دردم ایلم الهم چونکه سنی کوردم قوریدی قائم
بر وقت سنی کورسم لال اولدی زبانم
فکریم بودویم المیسن برا فخر با یردن یره چرم اوز می خاکه بولام
بو عاشق زاری آل قانه بویانم
تو کدون پروایمی نم ایندی قور قوی کنج قنده نمی بر آو
انصاف کافران اوز حالیه یانم

رندان غلبه ناله نام ایدم ^{طهار}
 معلوم و را و غلاره بوقون سودی نام
 من می یاب ^{هر راز و نه نام}
 دردی دیک است اندر کرا و لایطه ^{ایندی که اولایونخ برا و مان که لایطه}
 لقمان و فلاطون ^{ای شک روانم}
 لقمان و فلاطون و ابرطولایطه ^{آزوردی منی بپوشتم شک فشانم}
 بود ده مداوا ^{دو ندردی غنام}
 ایتسیده جاب سرو کل صاب و لک ^{کله و کچ نفیس صبح ایتسیده و اردو}
 اولدم کبیل ^{اچو قدونم}
 قور تار منی بوخت و ایدم ^{بر کوشه شیم ایتسیده شایه جهانم}
 ای میر هدایت ^{ای عرش مکانم}
 صرف ایتدی رتبه تمام عمری قبا ^{بر یول ایددی اولان قبا ای دین حقیق}
 بود ارفاده ^{کل کل برا و نام}

وله ایضا

کبی قاتل کبی دیوانه کیشتم ^{کبی معسور و که ویرانه کیشتم}
 کبی صوفی شدم اندر خرابا ^{کبی جار و کش میخانه کیشتم}
 کبی ساقی شدم در بزم رندا ^{کبی ساغر کبی میخانه کیشتم}
 کبی عابد شدم کای زمین ^{کبی مسجد کبی میخانه کیشتم}
 کبی درویش کیشتم که قلندر ^{کبی مست و کبی مستانه کیشتم}
 کبی وحشی شدم در کوبنا ^{کبی بادام و دود میخانه کیشتم}
 کبی محبون شدم کای بنا ^{که تا از خوشی تن بیکانه کیشتم}

غزل

مجنونم آدنی چکن تحیره ^{نوله سر و فخره ایا زه منی}
 دیلر بوایدی ذکر می محمود ^{دورون قربان ایدن ایا}
 کنه ساق قالمشیم بید یاره ^{کلین تک کونده نید یاره من}

کرلین ستم کیدم دیم یار من
خوش نغمه دور نغمه لرده بو
اوچی تک استیرم یولین بو
ساجی سنبل اوزی کلکل کور
بوشان شان باغرمی کلکل کور
باقی تک دریا لری اوزره
قمر تک بولندن برنج اوزره
براقاج کو توره ایازه من
کون جان کوردوم من یول بو
کله بردن کجیب ایازه من
کوزا ستم کوز لرندن کوزا
قناعت ویرکنن ایازه من
سیاه زلفن فشان ایازه من
چوخده ویرکنن ایازه من

نصیب وله ای

ازبستی من در بدنم جان کله دا
از نزع من آریو ان کشتیا
ازبکه زدم برب خودم خوی
گله زایه محمد ایم وکله طاب زنا
از طالع من کوکب رشان کله دا
از غم من آتش سوزان کله دا
از راز درونم لب و دندان کله دا
از طاعت من رشان کله دا

بمن

تهنانه که بیکانه ساید کله ارمن
که رند جهانم وکله عاشقیا
تا چند کنی شکوه نانی غم
از من پرومار و اخوان کله دا
ارشیوه من خاطر جانان کله دا
خواموش که از درد تورمان کله دا

نصیب وله ای

منم بختیم کیمی طاق ورو قن
کونش چرخ مکر سمت مغرب
بر کونم بجز ندان دو نوب برآیه
سنی تازی اوزن کستر برآیه
کوکب طالع اولدی سبند
قویم دسته لسن سنبل سبند
آدمین باری دانه سلیم
دلبر سندن اوزنکه دانیم
هفت کوریم دوشن بویور اوز
اکریول دکن او یوز بویور
کیجه کوندوز ذکر الیم برآیه
هیچ کوریم خوشه می او یوز بویور
یخشی مقابل ایت کونی سبند
برد و نذر غم منی او یوز بویور
کورشم خالونی دانه سلیم
عجب منی آمده او یوز بویور

بناتی غمی می توک ایغ
بیدکت قورلدم دوشدم ایغ
بو ندن آرتوخ نمی سلمه ایغ
سایل کی دوریم اولور بولور

ولغ ن ترکی

صبا بوعرضی تور صیاد
سویله باغشده سون خدایه منی
طاقم کلوب کنج هنده
مرخص ایله سون برآیه منی
اگر چه بیورم چوخه ورکنام
داخی آندن اوزکه یوخدور نام
دیکین ایدیم وار دور کشام
عفو ایسون آیه وفایه منی
کیچرل صبح دین ایسم اردو
اعلفتدن کورم قان پالک
جانم بوتون متداغلی لاله
یتور سون زهرم صفایه منی
ملاست چکدکن شید جان
اریدی اوره کم دوندی آقا
صبا عویم بودور شاه جان
بناتی مجنون کتک کاغی غلا
اوشاقلاری قیوب دینه غلا

لانی

کاغی قلندر کتک اوزن داغلا
آخسر که کتور دون برآیه منی

رباعی

عمری است که اند طلبت کوشیدم
از بهر تو صد ساغر غم نوشیدم
دیدم که سر وفاداری من
من هم از تو چشم خوشتن پوشیدم

غزل ترکی

کنه آهقه بر کس شملایم
او ندن اوتری بیله الود بایم
الوشم بر صتم لاله رخن شیتا
بوسیدن لی کتاب دیه بایم
ایتدکم شام و سحر ناله زارن
بودو کیم تنه بر زلف چلیپا
دیمه کیم نیچون اولوب سن بیلدیم
عاشق غنمه بر شوخ دال ایم
نه دیر سن کنه ای زاپه نرسه ده
کل عالم بیلو کیم طالب سنایم
الوشم خضر صفت پرده افشا
کنه بو عالم اراگون کجی بید ایم
چوخده کو ترمه منیم وزیرن
بوتوری اورکله تور بچه غفایم

منه وار بجگی در کمانبری
یو خدای ماه سانس منی دریا من
ایستون منی رشته بریدن دور
مینشم تو سن کرد و بیجا من
مخبرات غمیه بر او زندان
بیلک اول منی بر سر بودیم
بد کور بد و بناتی نه انا خود
دانی بر یول دین واحد و خدایم
ایستون کم یکسین تو ای
کر کم قان ایچی دتر ستیم

رباعی

یارب ز تو من چون کبر سلیم
آه سحری و چشم تر می طلیم
این بقیه دل نرانی مانج تو
هر به فت دل در می طلیم

غزل

ندان اول بت پریش دخی بود
مک اول خرباب بوده او
نیلیم ایلم نه چاره او کار نایم
بویا نو جان مندن اوزی عیان
باشکادونم لایم او بویا لایم
نیز ترک چشم ستین اوزی بو

النه

دوشنوب غیر نفن نه خوب ال عاقل
نیسب اقا تو ساج اوزی با کل
لب لعل و ج خوشن کله کر تریم او
دیور بوخت بانه دیکم که جان
دیوچ کوزلد و بیل چید و روزون
بیلک لبه فکرو دخی بوخت
مرافق سن آلام مرافق منی ای
اوندور که یو خدای او بوسور
دیکنده الی بین اوسور کوزن
کله دیکر که یو یور لوب امان
منی چوخده من قلیه بو خدای
او دایچنده اوسر لک قیل خدای
چاقورن لانی او خوسون کل
اله دخی برده بایسده خوشنانه
سکا در دجری ایدرم حکایت
قلم لاله نینسره لکه بوسور
مانی بس کورن اولدی منی در دهم
غیر کردی
بار ایت بایکیت منی فی شفق
بوسور کون اوقی خوشن
کوزن کل غیزم بوسه عشق
بوسور کون اوقی خوشن
کوزن کل غیزم بوسه عشق
کوزن کل غیزم بوسه عشق

قلی شک قلیله سوزی رشک زانیت
الودانی برده به بدیه خوش فکری
کیچر عشق کبریا دن تفتی و عاشق
اکشور یار لیکن کوزه برز بکشد
سکوی یاره شش کنه قان اینجی
اولالی عاشق ایندی با توبال کلن

رباعی

بی لاله رخ هزار غمتیل
نه میل کل و نه غیر غمتیل
از روی تور و دیده ام رونق
از عکس خت شب چر غمتیل

نصایا

چشم من چرخ بر رخ جانان
که رخ اوست برین دیده جانان
میرود تحت بر روی نیستیک
خاتم لعل تو بر سیمای جانان
از پریشانی من نیست لبت
کشته خیر تو بر زلف جانان
از پریشانی من نیست بزم کن
که پریشانی من نیست بزم جانان
در دود ابریشم چه گویم تیر
واغ ناسور دلم نیست بزم جانان

جو هر تن من از قیل و دان سیت
طفل منیت یکم دستا و محتاج
بزیستی تباروی خود از بهر شوا
طا بر سیت که بری با انسان ج

وله غزل

بیکم که اید را غراول کنس مش
بو عاشق شید اینجیون کمی دیوانه
یوخ حاجت کلکونه اول عار نکند
بر شانز کن چار اول لعل پشانه
سک کو من آخن تر قین ای کما
ایا کل ای اید طعن ای صناعه
برند دیکسین و هر یوخ حقیق
بر کون سندن چالم بر ضرر صناعه
دورک کوزا و کنیدن اوج و عجمه
هر یانه کیدر سیت کلک دانی نویانه
قربان اولوس قی سنده دینقا
من زاهد تو ش اولدم سن و سنان
مست او شیم لند بو شانی خاتم
توک وینه بومی دن بر غزینا
سک بر سر روان بسوز دل کسین
ایسین اگر قوی یایسین و دیوانه
دور که حکرم بایندی کیمی اود لاند
از قالدی کونرم ایشی ویر سوطا

کراتیه کج کو کلن وصل لب جان
کل سندیاتی یک توشی بکلی مید

رباعی

ای کلن ناز چرامم نشد یکدم ز سر و فاکام نشد
صد داغ بدل نهادم از دست آخر توشی فروغ جام نشد

غزل کی

بنا خالق بل الخالق آفت جان باراد
بر قطره آب سید کو خورشان باراد
قامتی سر و سوره بیا قی لاله
تازه دن خالق اکبر یوسف باراد
سید فرین نقاشه قوم حکم یکدقا
سنی بورد لاشه بان و جان باراد
بید کورال و لاله انسان بورد لاله
دیسق بوجان این جان باراد
کوزلی کرس شهاب طلایی سیرا
جنت باغی اوزی آرا سبیل باراد
قوضا چاکتیر کانی آینه سینه
بوجان توانی او جان باراد
ساتی غم اولدی نایده ویرانی
تاریخی یو دنیا ده کی که جان باراد

کلن

کول چوخ روی سینه سینه
سنی ده بواوشته بند برسد باراد

ایکید لایشه دن دن حدیوان عشق
اندانلی زکون دن ویران باراد

هر کجی فردی جنتا بر اسمه ایدوب
منی بر عاشق اسنی جنتا باراد

بناتی یاتمه هوکل صلیح اوشی
نخالی لمر زل ریح حیران باراد

غزل کی

جانم او دوردم اوزم پروانه لرون
تاکه مجنون اوام دیوانه لرون
بر خلط سوز دور که دیر کج اولور ویران
کج یوخ ویرانه چوخ ویرانه لرون
حاصل اولدی بخیریدن ناسیبه
ایندی اول باش غم دن یار لرون
میرن اشد اول کلن میخانه لرون
اصلی یوخ کورم کایه لرون
نماندن منی سالدی بناتی
عقده باخ مجنون کجی یار لرون

غزل کی

دو شه لی عشقه خار و زار لرون
شیع کت دو دایه یار اولد

یازد بر بخت و روانی نما
 دیدل آدینه خدایا
 تنگدستی منی ماستد
 در دجبرانه تا پدم چاره
 ایدم مال و دولتی بر بخت
 چون نباتی او نویدنی نیافتم
 شمع و صناعه نیک و عار اولد
 خلقه بر کفر آشکار اولد
 ساکن دشت و کویر اولد
 کنج و صده بر تیر اولد
 نه عجب شاه تاجدار اولد
 منده بو خلقه کنسار اولد

غزل ترکی

بید جلاد اول اول تاجدار
 کبر و تانی و تیکر بخت تو را
 راز نهانم شک غمناکیت
 سینه زانمی تا دوتی عشق
 تا اولوبد و خاطر ام کل خالین
 ایچک ایتیر عشق قنیر بر بخت
 حق یلور افسانه اولوبد و کیر
 اوند او تر کون بدون شمع کیر
 یاند جانم بر ناز و جوش کیر
 دوشم بر درده کیم ایتیر کیر

کرشورس جالمی لطیفه ای مهمن
 سن که یازد و نمنی کورم نبات
 ناله چکمه و ایشیم بجزده قرقول
 باشکی میدان اراد و کور

غزل ترکی

اولدی کوکمل کنه بر زلف چلیپاد
 عورت و عریان باشاق او چور بیا
 عاشق خسته و دیر بل شیدا کدل
 رب ارنی دینون ذکر و دو کویا
 کورمده سیتم تک سید رسواد
 دیر فرنا دیک بسون دهر بر بخت
 کنج و صده تاه اولدی بر غیرم
 خوشی و بد و کور و نانی سحر
 بختی آریزه و وکن کت غمتی
 دوشی بخیره خوشش و دو بوداد
 قویدی بخونی یاری لده بوداد
 که اولوبد و ریدین بر کل حسد
 دشت ایندا اولوب نور بخت
 اولما دی بار بخت برت سید
 دیول اول اده ای بر که حلواد
 آلامدی حسی بر آریه مولاد

گل ایغده سحره قی بخت مست
برسی سندی کای بر کل رعنا
بر ایل کورک نسا تی بخا و ادا
نه یا تو تن بیدای بر کوز سرشلا

عزلی ترکی

چوخ دولاندم کیم کورم اولم خیم
کورم ایرایلم دینا فی منت دور
بخت نازم نمی تایدی کونبدن
داد و فریاد ایلم چورده بولور
کچ فحشی اولد قین تاشم لغده
اوشم ویرانه اسطانی باقور
سن سیرای طلفت شکر لاجری
تلخ اولوب آسنا بت غمده اخور
محنت جیزده عزم باش کلدی اشم
حیف کیم قول المدم بونیو کلدی
باعث ایجا دعالم کد بیدم عشق
ذکر نمونو ایلم هر خط یا بوتر
تا کمر ویرسون تی بوی لغدن
هر طرف جولان ایدیر صحران اهور

رباعی

از حبه توار ووه لکارم کنم
وزد عشقم تو بقیر ارم حکیم

وای

خواسم که ز خود آیم ایم سوت
زین بیش دکر صبر ندارم حکیم

عزلی ترکی

بیلدی اولدی یی تم چوخ خا صیم
کردنکی چشم تار مایه تو یا ای صیم
بسکه کلشم درد خون تلکین بی اشم
رنک البی شک لاکون تکم ای صیم
کافلیکون بی سن ترکین اید اولد
اولد کچ میکده یاسیا ای صیم
سن سیرا ازم زار و بی لواجر دوی درده
کلیک و دردن قل افرین ایلد بروا ای صیم
ای شتر خیار نازین ای ملک بهرین
برجه بوسه ویر بوز اولدی نیوا ای صیم
کرچه عقم ریز بوشم کبیر ز فیه چون
نقد جانم نکا ایلم قشدا ای صیم
لوح سیدی کل طوایف و افرین کوشم
یکدن دوی باشم بر عیبت بو ای صیم
ایترم دم بحر حیرت نطق کیم اشم
مشق عشق ایتام بر سورم ای صیم
کلن ساین صدق کندی بون بایدا
کردای اوددی نیران سوطه حیا ای صیم

رباعی

تا آمدی از دلم بخت غم روی تو زد و دازد لم زنگالم
از لعل لب خود ای زگل تازه تو یک بو سبمن بد نه بسیار کم

عشق

ای کوزم نایده انی کل دانی سیدار اول
خون خندان او یان کجی بسیار اول
بو قدر کجی پرده دوقالده اول
بر زبان جیم اچویش بهار اول اول
باشلا غلبه یی آبی جتی آخار
یوله دوشون باخدا لی کیتی رهوار اول
لن ترانی عجب سوز دور اگر عشق
منه باخ طوره کار طالع سیدار اول اول
سال عصائی ریه این غندن آ
یه من تا که تجاریه سبکبار اول اول
دو تاس تا که سیجا کجی کلده آ
حتی تو خلقی او تو زیب دار اول اول
ای الیه در بو قدر سجده کینده کلده
غلون سیر تا دوشون باخدا لی اول اول
شاه سبوی کو تو و سواران کو کلده
قابل منقر قله غفار اول اول
قیل تا شمع و نهاده در لرح
سیرت شوقی و صبر دیوار اول اول

حق تا باخدا اگر مطلقون بی سیراز
دخا طهر دندان قح خوار اول اول
بو قدر کوشه حرا بقتد و لب سیر
برده یکل فایض انوار اول اول
عشق شعلتی منع الیه زاهدانه
عقلونی باقی عاشق برار اول اول
دور کله و کج قح سنجی حرام آ
پشتی آبی سنجی خوار اول اول
نمر کوی ایا که ویرن یو شکا
ای بناتی بو عجب خنده دار اول اول

لصی

جام در کف کل پرستم یلی
از دوشم یارستم یلی
کا فرم من کا فرم من کا فرم
بت پرستم بت پرستم یلی
آنچه دل در جستجویش می طبع
باز پرستم باز پرستم یلی
خاطر من فارغ سرم از با
دامن لب پرستم یلی
تا کوید دوست بی من خوشه
در بروی غیر پرستم یلی
عکبوت آرزو ما سو ختم
از سر این دام پرستم یلی

شد فلاتون در میان خم نهان
من بپای خم نشستم یللی
ساقیا ساغر پیاپی کوه من
تشنه روز استم یللی
شد نبال مد عالم بارور
از غم ایام رستم یللی
درفشان شد با طبع جزین
کوبه سر ار خستم یللی
تابانی کف زنان ابد حق
پسته را من هم شکستم یللی

غزلگی

کوکا کیه یک تن یار یار استم
اولدی بون بون ای سن یار استم
موجبیم دیدم اولدم اولدم
سن کوور قیزی براناندون
ایندی کلشن نعشم اوسته
دور که سن ایندین زاری استم
برنه آغلادوم برنه آغلادوم
قویدون کورم کون جانکی
تاب ویرمه چوخ ناز زلفنا
من فخریه سیرماری استم
موری جنتی نیرم صبحا
من بوکونکه کون یاری استم

رماندن

ویرسون کردوغری سونکون
بیلد جمنیر تاری استم
ساقیا کتور جام خوشکوا
قیش تو کند ی کلدی بها
من کل استرم بلبل استرم
بوسویوخ قیشی قاری استم
چاره عقلدن اولمز عاشقه
چوخ کوز لدم تدم آیتخان
دور سو یون کند رخت کجکی
من بوغسیر قی آری استم
دور لبالب ایت جام زر کشی
برجه قطره سی دامنون به
اند ویروب سکا پیر سیکده
من پالدمی یاری استم
ال چک ای قیب حق رختنا
ربور لقه سکه عمری
برده کلدم من بوکلشنه
در رم کلون خاری استم
من نبایتم زار و سینوا
عشقی مفلسه رید بستان
ال کو تور شمشال وکلدن
اول حصار تک یاری استم

محمسن

در جهان نیک و بد شکستیم
لله اکبر که فارغ شدم از ورطه شکست
چونکه خبر محنت غم نیت نیک
ایدل ریش را باب تو حق شکست
حق کسیه دار که من میروم معک

ای که کاشته حاصل دم روح پاک
مندی هست که داریم لغت و انس
خرابی راه ندارم ندی کن از من
توئی آن کو هر پندیده که در عالم

ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح کائنات

کر یکم در تبر از حال من زارم
در ره عشق تو کاشیده تراز پر کم
خاطر مست از آن عهد که تسلیمم
گفته بودی که شوم مست دو بویتم

و عهد از قد بشو مانده دو دیمینه

ای بقدر شکست تازه نهالان
وی برخ پازن باز کویان
لطف کن نظر من بود راست
بخشایند خدا و شکر زین

خلق را از دهن خویش میدار شک

بقا

ساقیا چند دلم بزیکه غم کردم
تا یکی فاقتم از بارستم غم کردم
من کجا عجز کجا کرپم کردم
چرخ بر دم زدم از غم مرا دم کردم
من ندانم که زبونی شدم از چرخ و فلک

ای خجل از رخ خجسته کلماتی من
وی بکل از توفه سرو فرامان چمن
خواهم آویزه قهر اک تو کرد و سر من
در خلوت من است از شکستی بجز کن

کس عیار ز رخ خالص نشناخته چو مشک

می ندانم شبانی پست دار
اینقدر حرف زدیم هیچ کفایتی از
مانعی نیست که گویم بی ناچار
چون حافظه خویشش نکند باریک

ای رقیب از بر او یکد و قدم دورتر

حیدری

کنه اسکندر مکت دو طلمباته
قابا قبی که بوی من ببرد
ایکند لقون سرو تو نچایید
یش فریاد سدا می خضر ز بهر

طلوع آفریدن شمس و انوار
قنایه باش چگونگی سید الدجا
یوسف یا توب مکر نسیم سبا
مشامه تیسره فقره سحر
اورمهر بر سوسب ای ملک کلکو
قومیه عالیا تون بخیره منون
ای تو مشش باون کوه بی ستن
شیرین شیرین سحر تا پیر بر اثر
یاره قربان دین دلی لال تندر
میراید غری ترک قال تندر
الفک قدمی بودم دلی لال
بناتی مین کنن خوش تندی
سید اید سیر بدشت و تندی
قومیه الدن چو وقت و فرستی
چف حسن دنیا دن کیمه بی خبر

ضرب

خوابی بختی ال شوی نهرا
باید که سازی و برون پیوسته ام
بکدر شمس غری از طلب کن
کر طالع بختی از خود طلب کن
پیرا کشتن کرد و دل ز غم بید
کنج و حد شوقم در یاب سیر

۱۰

بر کس که کینه نام او کوثر بود و دجا
واقف مکن از خود پیوسته ام
مکش برای یکدومان در زهره بران
رزاق عالم است نشان
کشته بری از هر کمال شکفته برینجا
کونی رسیدم بر و دیدم سال
تاکی باقی از شر خجای شدن
ترسم که نازی های خجایه باب

رباعی

جام بردست بهوش از سرفرت
هوش سر بر هوای دلبر فرت
طوطی دل ز تن کف پروا
یارش کرب و سمنبر فرت

محمسن

یک کلاه ندو خر قدیم دینی
پیش من بر زد و صد که هر دینی
لیف خرما کر و رخت قبا کندی
نوله عالم کوره بود صد که کندی

بر دعا ای منی حسنون انی

عالی است مکتی سیر الیه بودنی
نه کوزه در و ریه از خلق سخا سیرانی

الفقار کجایم که بجز جگر و دلی
ای دلجو و برادرین سیدالکریم
منکر غشای عالم را چون عین دور دانا
حق را از کجایان و غلطی بیازن
حق عینی من عینی اول حق علیه و
حق بیاد اگر نکند و این سوره کورین
حق است که کس را از این عالم نکند
سوره کورین سوره کورین
یا علی او را که بر کرم کرم می
بیزیرد و او را که بر کرم کرم می

عشراک

شدم امید که دانی تو کفخدار
نیامدی و مرا گشت انتظار
دل از ذوق تو کردیم چو کاه
کریست بهر چشم شکبار
نه نوش و صل تو خوانم نه زهر خوار
کیست شدم غم ز راه و زار
چنانکه از غمت ای جان رسید جان
خوشم چو نصیرم ابردار
بر آنچه بودم اندکی زده و قتل
کون خیال که کردید تا روزگار
ز عشق روی نکویش شدم آینه
زدم بیاد بهست تمام شوکارا

خدا کند که سحر که سحر و قلم
و کز جسم هر سوره و این سحر
نذیده علم چنین هیچ شاق بید
که دید آنچه بنانی زنجیر یار

فی الحقیقه

عشق بیایستی کرد و در اسودا
چو مجنون شده ام در بدو
بر جهان شور من افکند و عجب غما
در همه ویرمان ز چشمین پیدا

فرقه جانی

ای خوش الحال که در و کجای دارد
با سر لطف بی شیشه و کجای دارد
نه چو کل خاطر من فکر بهار دارد
دل آینه شایسته بیانی دارد

از خدا یا بستم صحبت و شن

یافت از دلم عاقبت این خبر
تو آنم که کنم بر سر کوی تو کند
در ره عشق چو فرود بر پای
جو بیابستم از دیند بایان
در کن روم نیت نند سخی بالا

دوشنم بیدار بیدار بیدار بیدار
 گفتن کی بیدار بیدار بیدار
 غدا و دم و کفتم که چشمت
 کرده ام تو به بدست منم با خود
 که در کرمی تو هم بی رخ بزم ارادت

ساقی ساقی ساقی ساقی ساقی
 کلنجارش آید و طرف چمن عینیت
 ساقی ساقی ساقی ساقی ساقی
 کشتی با ده بیاور که بر لبی رخ دوست
 کشته بر گوشه چشم از غم دل دریا

آن جهان که بدیدم من آن جهان
 رسید با و اوراق کل از باغ آن
 عاشق خورشید تو ای ساقی
 شرح این کشته شمع بر آرد ز باغ آن
 ورنه پروانه ندارد در سخن پروا

چکنم ناله ام آفتاب شکر شکر
 رنج بسیار شدیم کل کل شکر
 لب کشودم باغها باز با سر
 این حدیث چه خوش آمد که شکر
 بر در میگرد با بر بطون می رشت

یار باین نکته بناتی زبان چمن آرد
 سر بر کفر این حرف خطا می آرد
 این سخن را بخوار گردیدل میسند
 اگر مسلمانی چون است که خطا آرد
 آه اگر انبی اسر و نبوده سرور

عشق

بیدار لطف پی می نشاء او دور شده
 آبیات لذتی بلبلونی آهسته
 ایتمه نظاره بیدار سال پر کش غم
 تا به طرولت آفتاب در غم شکسته
 غم دور که سر او زنی نیست ای دم
 اجری کلان و زنی کی لاله بر سرده

قدوی سروده او ای کور کمال
 بنزد خود خوشتر می آید عینیت
 غم پر چو خدای چون بود و نظری
 بودین نشاء از ما می کشد کزنده
 قید نظری سروده ای زنده و زبر جد
 ای صند و شیون بی کل عینیت سرده

هانی کل شبا اینک اولویر جا
 نازده بود و کور او بکس و سرده
 بر بیکار و کل کوه چشم مستند
 شور و عشق تباه ناله بی کور سرده

بنجار و تازه کوکده سحر
 بادیه نوین کرامتی من کی کل بند
 چو خنده او دوری و دل شکر
 منم بر که اول کلن خالده با او
 عاشق او در بر که بوسه می ده
 کیم به غزل کتی اول ضمن سپیده
 کیم بیلور که عشق او بی ساله
 اوله خبر بودن عشق او در دو
 عشق نوین المپون کران
 یورین کفکو بوارنی بوسه
 نشاء و عشق کل سیر خجسته
 سده فی او شوقی کل میل خاویا
 باد شال کندی بهار سنه
 دور که صفا به فصله سیر اوله
 الله و الله و الله ایته صفت
 قوت روح و جسم و بهر حوسه
 مریخ جرات یلم زکند بر دوام
 یوخ دیکیم علای ناله کلینده
 نقطه فرو کیم قابل قیامت
 سیرین لندی بر چه جام
 چاره در دهم بودم که حاشا
 چکدی نیتی بریده کیم تشنه
 ثانی دیم دیم بوم جام بواسته
 وار

کوهر تاج انما سروریا من مل
 ختم کل محمد کوکده کلینده
 رزم کوکده و کوکده رزمه
 رزمه کلینده و کوکده رزمه
 صوفیه صوفیه کلینده
 صوفیه کلینده و کوکده رزمه
 سانه تاج او در کوکده کلینده
 تاج کلینده و کوکده رزمه
 فی الحقیقه
 زده کلینده و کوکده رزمه
 زده کلینده و کوکده رزمه
 علاء در عشق را چه سود ازینجا
 علاء در عشق را چه سود ازینجا
 که عشق است بهر اول و لی افلا کلها
 شام من غلظت غلظتی نیایا
 که بی لعل آفرینش کلینده
 راجه با ده کلینده و کوکده رزمه
 بیونی که کافر صفت کلینده
 زتاب بعد شکست چو خون افتاد در
 زتاب بعد شکست چو خون افتاد در
 بر الموعده است یا ز خود سر تو
 سرخ لب خود از در و دیوار سجده

بیاد عارض جان بهر کل میرسد
بی سجاده بر کنین کج میمان کوی

کر سگب نچر بود ز راه و رسم نزلها

بیابان دور و بر و چرخ ز نعل
نیکو خوف نهر با طوف دشواری

دو بند غارت هم بر پا و بند غمزد
شب یکدکیم سوچ کرد ای چنین فانی

کجا دانست حال سبک جان ساحلها

در نغمه عشقه بکشتی که از دم
اکرا ورنیداری کو افسوس هر دم

فی ایم و کلویت بیدارستم
مر از سر جانان بهم چرخ و چرخ

بر سر فریاد میدار که بر بندید محالها

دل از دوری کجا آمد و نیدار
کلی از کلین روشن کام دل خیدار

بهر سر آمد چون کل و از زمین
بیکدم ز خود گوی به بدنامی کشیدار

نمان کی ماند آن بازی از کوس از محالها

اگر عارض جوئی ز منی توب شوفا
و کر غمت طمع از سر منی شوفا

تو هم مثل شقایق از عسل غایت شوفا
حضوری کریمی خوانی از شوفا

مستی با قی من تموی و ع الدنیا و

غنی تر

شده ای دل منی کو که جانان کلیدی
الوی حال جانان کو که جانان کلیدی

ایش رو و آه او جانان یا غمزد
چکلو کوی و کوی و کوی و کوی

مرجانا خدا قدرت یزدانه با کوی
و مصهر بوی کوی و کوی و کوی

سبید باشد که شور الویت
سبیل و سبیل و سبیل و سبیل

ویر و سبیل آیم عارض بیایفا
کوی شو که باخ هر دم کلیدی

پیش حال دانه کلنی الا کور و دانه
کر و دانی باخ هر دم کلیدی

تخت و سبیل کوی و کوی و کوی
برین غم و کوی و کوی و کوی

اوری کوی کوی و کوی و کوی
زلفی غم و کوی و کوی و کوی

قاشدی تو قش کوی و کوی و کوی
خالی فصل بی باک عارضی با کوی

اوزی کل پستی ایست بختی صاف
 بوخانی اولو تر کو سر زش ان کلک
 دیشی رود کی سبب بخدا نسیخ
 اوزال کلک او عاشقه زندان کلک
 عاشق اولدیر یچون سر کای کلک
 نازی چرخ عشوه بی خوش پسته زندان کلک
 کوره کین بل سکیخ عاشق او توره
 دیوان اول غافل کیم فصل کاست کلک
 دو کل علی عشق چاره چسپ غریب
 غم می چو خنده دانی درد دکان کلک
 آصلو لاله کل عالم اولو بیایغ
 صحن کلزاره عجب سبیل و یگان کلک
 دکلین ساقیه آلون الله شام با
 کسه قان یکله اهل کفر ای قان کلک
 بیلیم کونده منور المیه بی نمان
 یازم کلک اول سرور زمان کلک
 نازده فاش کوره سن لی اولو
 دور یو کل کل دیوان آفت دور کلک
 شولوم غنی نیر دور دور و یان
 یخبر نظر آب کور سحر ان کلک
 بوسه کل دور کول لیلین او
 قورخمه او سید که جیدان زمان کلک
 بیکلیدی بیکلیدی می چو قاج کل
 آدم اول بر سر آیش کور او دور کلک

او چور قاطری ملعون او دینی بولکده
 بالیا چکسته کوکله خاوه بالا کلک
 چرخ عجب واقعه دور و دور
 نیش آید بود و بیکسرتون کیم سیر جهان کلک
 دید کیون ده کی کزلی سوزان
 تعسیری بود کیم بر او نرسد عجب اوفلان کلک
 اعتبار ایلدیون چو خنده سبب تی سوز
 کر از لیدن او تخا قبیله پان کلک

غزل

عاشق دیوانه بر زمره دنیا قیل
 خاطر می غصه ن بر سر قیل
 حلقه زنجیری بیکله سدل کینه
 عشقیده بر نای شوی می برداد قیل
 مدنی کز یو یو بر کله یارایدی
 یخده یو نرسلی بجه کل انا قیل
 حاصل مقصودن یار و مقصود
 باشخی بودانده و ایداد قیل
 روز ازل عشقه قیامت اولونجول
 باخ بنگار صدر کی کوره خداد قیل
 یوخده بر سر زمره نوش آواز
 توکل اوزه کمال ناله و فراد قیل
 ماهی نام اول عصر عیان
 ایسته مدد خانی تیشنه فراد قیل

پیشرو برهرم بسد و او چشم بجا
 بوسوزه سوزد و لی کل طبر برزاد ^{میتل}
 او کی بخون لب عشق شون ^{میتل}
 سن بوقی باغی تازه دن ^{میتل}
 بیخه طربن بوردی ری یوخ ^{میتل}
 آه کلون بیدم نوحه و سید ^{میتل}
 بتدی آسمه با قف لاریدن ^{میتل}
 مطلق لدی روانه طری شاه ^{میتل}
 قش دیوان تن یازی یوفانی ^{میتل}
 بو چیده باده دفتره ایراد ^{میتل}
 لاف و عشق آن کاعاش دیم ^{میتل}
 یا کولک بوزا به جانی نو لادی ^{میتل}
 بوس قلی آیه بوتله احلا ^{میتل}
 ورا و کک اسیر عشق قابل نقاد ^{میتل}
 نصف اولد قی دورال اورنگا ^{میتل}
 یا تداجی سحر دین قلم اوارد ^{میتل}
 ناکه سنکار ام الو کف نون ^{میتل}
 غلده غلله طبعنی معیت او ^{میتل}
 شتر تجریدن باشکار چاک ^{میتل}
 کیت اورنجی خسل حلقه اوارد ^{میتل}
 ناکه سنکار قح او قلم طبع ^{میتل}
 خلق اوزنه قاپو کی شد نراد ^{میتل}
 توشه راه خارجه تو کله و ^{میتل}
 سوزینه کوز لرن د بلم بقد ^{میتل}

المتر

اشتب صحرام کرچه غمان قریه
 کیمه دورای بی ادبیت سناد ^{میتل}
 شام و سحر متصل جدر یوزا خلاصه
 تافنق واریه روحن یاز ^{میتل}
 یار اکندن الم اوزمه بود در راه
 غشسته کوزله اوئی عالمی تابع ^{میتل}
 وسوسه اهر من کر سنی کراهه
 خاطر کنی ذکر دن خبت شداد ^{میتل}
 برده بناتی اگر سیل سبباید
 باشین اوفن طعمه خج بر جاد ^{میتل}

فی اس جواجه

کر تو این لیمه نذر داری کوش
 هوش از سر رود و اوجوبی است ^{میتل}
 بخود از جام طرب کف بلبل زده
 سرخوش از کوی خرابات کدر دهم ^{میتل}

بطبعکاری ترس بچه باده فروش

شد پدیدم دیده بهر دیوار
 خرد و شکسته نادمه نظر دار ^{میتل}
 ما که مان کشت عیا طریقه کلان
 پیشم آمد کبر کوچه پری خسار ^{میتل}
 کافری عشوهری لطف چو ناز ^{میتل}

تا بدیدم نظر اندازی او از چو چو است
آتش عشق بکیدی نم از جان برخواست
دست بر نهاده بطریق کدست
کفتم این کوی چو کویست ترخان کجاست
ای مه خوشم ابروی تو را حلقه بکوش

دید چون تشنگم خسته غم نیند
دارم از عشق قبی خال را بسیار بند
رخ بر فروخت چو کس تشنه غم
گفت تسبیح بجاک افکن و ز تبار
سنگ شیشه تقوی زن و پیمان نه نوش

که تو را استبدل فوق رهبری
ترک گیر خورشید غم از بیونی
چون یکا بگذر از سر دیانی
بعد از آن پیش من آتا تو کویم سخن
راه این است اگر بر خشم داری کوش

چشم بستم ز جهان و فریدون
دست هم زد و ببط و او ازین
شیشه شکستم بر بکند و جامش
من و میوه دویدم ز پیش
تا رسیدم بقای که نه دل ماند نه هو

الکسی

دوستان آن بت بر چه باده و سنت
آمد از ناز برم ساغر بلر زینت
تا که نمود مرا می از جام است
دیدم از دور و گریه می همه دیوانه
از رفت باده شوق آمده بر جوشن درخش

غرق انوار حقیقت همه چون ماه شمع
مست خفته و نه و همه چون شیر شمع
فارغ از که جهان آمده بر هیچ و نه
بید و فک و جوی همه در شمع
بی می و مطرب و ساقی همه در نوش نوش

تا که از سلسله عالم فانی رستم
جستم ز جاکم خدایت زندان رستم
کرد آن ترک پر پر چه چنان رستم
تا سرشته اموس برفت از رستم
نواستم تا نهی پرسم از تو گفت خموش

این که دایان جهان سر که وار شست
گاهستی دو جهان بگوئی شست
خبرت نیست که اینها چه بر و شست
این خرابات زلفت از و شست
از دم صبح از لایقیت مد هوش

تا یکی ای دل دیوانه نشین شایه
در میان جنون بادیه می پیمایی
از نباتی بشنوائی سخن از ترسی
کز تراست درین سویه سرکشی
دین و دنیا یکی جرعه جو عصمت بفروش

فی غنزل ترکی

مصطفی عشقه باده و عینایه
ساقی کل نی کور غر و صنبایه
حلقه ندای کل دیران سیرت
ابل خرابات ارامون و ترنایه
ذوق می عشقه خوشه کلوب سیر
بی مستانی کور شورش و غوغایه
شعبه باده دن شمش اولوب نفل
لمع جام طوره له اورب ایریه
نغمه چنگ ویرا شام شعاع و چرا
همه نری کور زمره نایه
بلبل طعم کنه اوز که نوا نایه
دیگر که کل اولمش خزان بخور و نایه
غم میه داو که کل اوله بوسوزد
بهر لیک سیران قدرت لویه نایه
از نیه شکل کل کیم ایده پیری نایه
ایله کوزم آغقا و برجه نایه

مهر

یکدی سوزین رشته سیرت بر لبی خرام
سالدی نمی چو لکله آه و جسد ایریه
ای شی تانی کنه تیه پریشان سنی
برده نمه سولیه زلف چلیپ پایه
پنج عتبی استیدی بوسوزتیا
آغز الوب جام غم بوی سودایه
ای خجیه و در حال قلم سن کافران
قویه سوزی تا نام طعه اعدایه
یوخه یورولد و کن ایلقا بلده
مسجد اقصی دو بو غرش معلا یه
قورمه دکل اژدها باند عصا دور
موسی عمران کیمی سن بهضایه
برق ضعتیل کنه برجه جابانه
فوق ترنایه چخ منظره علایه
شاهرب لافقی ویرمه ادرکم
نظم درباری کور کونش ایریه
کلبه خزانرا ولدی منور کن
آج کوزن ای بنیو بارسه ایریه
زلف شکن در شکن طره پرچم
ناوک شکالی بر کوزله اوشنایه
چوخده سوزی آشکارا نیمه دایه
سنه جیا یوخ مکر عاشق بویا
نقطه خال کنه سالدی نمی حیرت
منده داخی لطف یوخ کلک خایه

طایر کز کینه سپر سیم رخ او کو
شیر قافه بچه خفایه باخ
داغله سال منی و سکه دوی
عاشق تو اکل موج لیلی رخ
جانی نثار تو یار به بنای فقیر
ایندی غم خانه ده شب بیدار

فی الحسین کلام خوا

آه ای خسروان تیوسو من حکیم
تاج زرین جم و کمره بهمن حکیم
نقش پور و شمشاد ای رسن حکیم
بی تو ای سرور و ان باکل و کل حکیم
زلف منبل چشم عارض سون حکیم

ماند در دل بو طره جبر تویت
حسرت لعل لب سرو قد و لچو
کرد بنیاد را بر جور قریب از لوت
آه که طغنه بدخواه ندیدم ریت

نیت چون آینه ام روی ز راهن حکیم
ای خوش اندک که شود در لوت
دیگر از دانه خال تو نیک و دیر
بر روی زبده بر در دستان خورده
مریخی شده ام در افاق

کار فرمای قدر میکند این من حکیم
یا علی جان مرا آن بت بهر گدا
بیکیست آن خاک در دوعت تنوا
ناکمان که بر خم بخت سبک خیز
شاه ترکان چو پدید بیا هم اندا

دستگیر ارشود لطف تهن حکیم
ره خطاک و غول شاه و نزل
شب بخور موارق و نهانی بود
نیت یادری خبر تو ای شاه غیور
چاره تیره شب وادی امین حکیم

نخ آواره ندیدم درین شب
یک طرف خلعت شب کی طرف این شب
دست دار خدا را زین ای شب
برق غیرت که چنین مجید ممکن
تو بفرما که من سوخته خرم حکیم

حالی حضرت خوابت با نوت
حضرت آدم خاک دل دیوت
عرش با آن عظمت سبقت
حافظا خلد برین منزل موروت

اندرین منزل ویرانه شین حکیم

غزل تنگی است

امان امان نمی بر لب می یازد
کورن نمی نخبه بوزهر می یازد
چکوب ای قیلو فیض المیرم فریاد
نه کنی سوز نمی بر کلفزار یازد
قیل و کباب نمی چکوبی شیشه برست
تو کو کوب نمی زاری یازد
نخچه دیم که نمی یازد رب نه غایت
محو العیسی کمی تو کدخی یازد
اوجاد و کورس کا قبان نمی بجا
سکاهان نمی روزگار یازد
خزان و لند و لیل و شجر تو کبر کین
قصائی کور که نمی نوبها یازد
ندجام و انچه بخت کل برادره
عجب عجب نمی رنج خار یازد
بنای باقیمه شکایت او دو و یونیک
اوبی توانی ده چرخ تظار یازد

فی الحاشی

صد شکر شد تمام کوع قیام
موقوف گشت وقت سجود و سلام

آخر

تشریف برد قاضی ما سپاس ما

ساقی بنور باد و بار فرورجام

مطرب بگو که کار جبان شد بکام ما
از هر دو کون مال جهان کنیده ایم
دست از بهشت داده کوثر کشیده ایم
ساغر کفر پرده تقوی دریده ایم

ای خیر بر لذت شرب مدام ما

موسی بطور جلوه نماینده عشق
عسی قرین مروت و فزنده عشق
ارخصه کن قیاس که پاینده شد
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد

بخت است بر سر پند عالم دوام

پاکشید جمله بیک باره از میان
ای کلر خان غنچه لب ویم غنچه لب
مطرب در کنار و غنچه در کنار
چند بود که شمع و ناله غنچه لب

کاید بجلوه سر و منور بر غرام ما

دیگر بگو که ترک سمرقند ما خوش است
بزم شراب خاطر خوشند ما خوش است

شیراز و اعلیٰ مارشک خدا خوش است
مستی چشم شاید بسندنا خوش است

راز و سپرده اند بستان ز نام ما

ساقی بیا که فصل گل مرغ در نوا
دفع در خوش کوی طنبور پرست

می ده کنون که موسم عیش و نشاط است
ترسم که صوفی بر در روز باز خواست

نان حلال شیخ ز آب حرام ما

در پاکدانی تو ز خورشید لعلی
در شان و رتبه از به لاف برتری

نازم تو را که روز از لعل خنجر
ای با دگر کشین احباب بگذری

ز نهار عرضه ده بر جانان پیام ما

ای آنکه در هوا چو لیسان همی پری
در غرور خطه افلاک می چری

ره بر حرم خلوت خاص چو نری
کو نام ما ز یاد بعدا چیری

خود آید آنکه یار دنیا ری ز نام ما

وادم در رضا بقضا از بر تو
بگذرستم از جمیع جهان روزگار تو

قانع

قانع شدم بیک کفنی چون قای سر
بکفتم بچو لاله دلم در هوای سر

ای مرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما

ایدل ز قهر و فاقه خود بپندار
چون بنده است تکم کف از نوا

بنگر که از فضل قیوم دو کجاست
در بای خضر فلک کشتی هلا

هستند غم و تفت حاجی قوام ما

در بجزایر سوخت بنای بصدقا
در داکه پی نبرد بی بدر و آن

رحمی بحال و بکن آخر تو کیم ما
حافظ دیده دانه لگی همی فشان

شاید که مرغ وصل کند میل دام ما

غزل

ای که گیم بشون کن یا ز بخت
بوی غایت کند فاش کند شمارا

بناید طبع فضا کوشد شکین لعل
یوسف بدیش دامنش لاله خسارا

توین و برده با اول شیمتین دونه
نیزه قلد و خیم که میرد چشم دلدارا

باردین می نمودن آوار
کل داغ بند و کدشت و کدشت را
کنج خلوت این داغ و شکاری با سیرده
قوی کل الدن بند صحن کل را بخش
ترک بیت تمام آ و و سندن
بیل یقین واضح کدشت این و بخارا
بوزید و ریش این ای باقی را
سنگ کاوس کدشت جل کفارا

فی الحزین

بر در مصطفی جلال کفانی کنیم
دره دیر و حرم ابد پانی کنیم
بصیرت نم پشت و توانی کنیم
ما را ریشی دست و دعانی کنیم
غم هجران ترا چاره ز جانی کنیم

منکه است از میاب ابدی
دارم از داغ خون بر تو سندن
بسته دامنم و غم ندارم احدی
دلک بهار شداید و سندن
تا لبش بر آیم و دوانی کنیم

دل من سر زلف تو را نکند
یا بهر سلسله داری نکند
دلی

ز آنکه بر داغ سیه چه کداری نکند
سایه طایر کم و صله کار نکند
طلب سایه میمون تانی کنیم

آن چه خال کدشت ای کی خبر
این چه زلف است که روشک مجرب
وین چه چشم است که در هر چو خود
مدد از خاطر ندان طلب ای دل
کار صعب است مباد که خطائی کنیم

چند پرسی که بگویش کرامات کجا
یا در صومعه پیر ساجات کجا
اندین دیر فاقاضی حاجات کجا
خسکش شیخ طرب راه عزات کجا
تا در آن آب و هوا نشو و نمائی کنیم

این دل تنگ که غلوه صد شعبه
که خرابات و کعبی مسجد و کعبه
که ساجات و کعبی دیر و کعبه
در نفس کز و سینه ما شکسته
تیر آبی بکشایم و غرائی کنیم

کوبانی که در چاک خیز و بقفا
شیشه غالی و زندان همی بر کوفتوا

همه خونبدولی نغمه هر مرغ صبا دلم از پرده بشد حافظ خوش گنج است

تا بیاک غزلش ساز و نوای کنیم

فی غزل ترکی من کلامه

تیکش کوز را به بر جلا دی کوز کوزم
دلمه دوش صیدت صیدت کوز کوزم
یوشیه نیر زایم اولم چشم نشین
اول صید اوتی بوبریادی کوز کوزم
بیک وین کید کیک کل فطو
نقش کیک بیله فغان دی کوز کوزم
تالید بکالین سینه ی لوح ضیا
شد حیرتده برزادی کوز کوزم
بر عشقش آتش سوزن آتش باغی
یاش تو کیده بدله بغدادی کوز کوزم
مکتب عشق بحیره آتین مکتب کلامی
اوشم پاسته بر استادی کوز کوزم
تویم تا اونده او کیم یو ویریزد
روز و شب با طراشادی کوز کوزم
پر تو خندرتانک بلیسون نشان
هر طرف سیر الید بر کوز کوزم
جهان و آن کتانی ایلمدن الور
او کیم طبعیجیم کوز کوزم

مکلی

بخشی نوز چوخیش کرچه عاقلولی
بایدن یک بون خوش افرا کوز کوزم

محل لیلی نای اولدی کوزدن ناپید
مجنونم کربوا و ما دی کوز کوزم

فی غزل

ای خوش آنروز نمر کله کوی تو بود
ساکیت بر بزم قلمت بچوی تو بود
ای دل سوخته غارت ده خوی تو بود
دوش حلقه ماقصه کلبی تو بود

تا دل شب سخن آریسه سوی تو بود

ساقی جام تو خالی ز می صابا
خیز در ده که غم بجز برای دیا

سوخته خوش خبری برخ کنشاد
هم غمی اندر صبر با کویا میاید

ورنه در کس نرسیدیم که از کوی تو بود

کاش این عاشق بسوخته بکشت
در بن نمان سچو فاطون بکشت

تا غم عشق تو هر دم خد اخرون
دل از ناوک شرکان تو بکشت

باز شاق کمانخانه بروی تو بود

در ره عشق تو آتید ز نیر سودم خاک در بار تو اگر حبیب من بودم

آه از آن روز که در گوی توئی بودم من بچاره هم از اهل سلامت بودم

دام را بهم شکن طره بندوی تو بود

حیف صد خیف که چشم من تا کن از تو بایده شود باز می شکل من

فکر رفتن من شب در آن ترک بکشاید قاتل باشد دل من

که کشتادی که مرا بود ز بهلوی تو بود

در ازل خست تمام خست فرا اول این داغ خون بر دلم کشت

حکم تقدیر تو را که بدی کنی کشت عالم ز شور و عشق خرسید کشت

فستنه کنی جهان غمزه جادوی تو بود

چون ناتی غم جگر تو شد خاک درد دل سیه کرد بعد سوز

کشته عشق تو شد عهودی از یاد بوفای تو که بر تربت حافظ کنی

کز جهان میشد و در آرزوی تو بود

غزل ترکی مقالاة

گویم ای شوخ نمی خندان او کن پنجه کل آبلوب نیب کلبستان او کن

کیه این کجای بر نغمه ده بر دسته بس برق اور عالم بر مهر در آن او کن

ترمه پاشنده ای غنچه فرخی باشق صنوع گلکلیک نمی بریانه خرامان او کن

و به قاشق کوزن سرده ده لطفی بکجا هر طرفی تو کلبه بنیل و بجان او کن

اولینک و ششلیک که بر تی سکا نامی دلبره حسن خبره خوبان او کن

نقد روا رسیدن کزده من ستا بوجمان باغچه بر سر خرامان او کن

حق تعالی نسبی کل ایسوی بدجون او کن دست پاشنده کنه بر تپان او کن

او کتور سون کادو استیله یار یا هر نه دولی اوله اوله ده خان او کن

قوتیه حاجت ایچون بر ادا سون لاری کتور قابو پنا سلطان او کن

کنج قارون کچی جمع ایدیم دوری صاحب ملک خرو خاقان او کن

برد عاقالده نی ناتی اولی لایه رخ تا او سنینه سوزانده در مان او کن

فی الحقیقت

وقت آن شد که در شور بدینام
برق غیرت بدل طلام اعلیٰ فیکم
رعشه برستی خورشید بجلا فیکم
دیده دریا کنم و رخت بصحرای فیکم
اندرین کار دل خویش بدریای فیکم

ایکد امر و تو بر حیا لبان
سر نبرهان تو دارند زده تاهای
سوفت گیرتم از هجر خیزت و لای
از دل تنگ کنه کار بر آرم آبی
کاش اندر جگر آدم و خوا فیکم

خیر بالا نماند ای بت چمانه بیت
ایقدر ناز و تعافن برین زهر است
کشتی صبر من کی سنگدل آخرت
خوردده ام تیر فلک با دهنده است
عقد در بند کمرش جود فیکم

بدنی است که چرخش زندانم
آخر الامر چه خواهم شدن به نام
چونین است جان پس این اگر نسام
چرخ جام برین تخت روان افشام
غلغل خجک برین کینه نینا فیکم
ه

چند کوفی که برو خانه نماز است
مجلس عیش و طراک و کلزار است
شاد شمع و می و مطرب و زنا است
مایه خوشدلی آنجا است دلدار است
میکنم جسد که خود را مکر آنجا فیکم

چشم بکشا و بین ای بیل بجا
قد موزون مرا با رغبت کرد و تا
تاکی از من دیوانه کنی شرم حیا
بند برقع بکشا ای نه خورشید قفا
تا چو زلفت سر سودا زده در پای فیکم

بر طرف سیر نمودیم دین دار فنا
ای بناتی نشیندیم کسین و فیا
آدم باز بیا بیخانه صبد شور و فوا
حافظه نگه بر آیم چو سهوت و خطا
من چرا مشورت امر و زلف و فیکم

غزل ترکی منطیبت بنام کلامه علییه

بیا که فکره باشم ای فرزند کیلدوز
فکین او کی تا چون بوی بار اندکی و فکین
دو شدمی بایا چندی طلاله سنجین
بکلمن کزین باری در دوری کی بوسه فکین

شکر چنین سخن خجابه وادی که غنچه
زنده قیل نظر پهلوان باج سل و رستم زالد
پخوان و سلیمان خاور چاکرین در دجریار
بیکو خون خنجر و خون خنجر نالده
کل کیمی با لوسب با لوسب ملکین
زرد الوجن غفران کیمی قاسم و نالده
کل کیمی زخم اونی صفت کیمی کلک
کوزل کیمی سلیمان خجابه و نالده
ای که کلکشی را جان اول صفت کیمی کلک
خانیام بطیفران کیمی نالده
کلک کیمی بو صفت کیمی کلک
شاه لافنی منع خجابه و نالده
دوست کلک کیمی این صفت کیمی کلک
بر کوزل خجابه و نالده

غزل فارسی من تصنیف خانه علیہ الرحمہ

هر که یک جرعه نور از من بخانه
عرق آلوده بیا بد رخا
ریخ پیوده بر در سر خوش خواه
پندنا صحت کند سود بدیوانه
زاد باغ جان از تو بود سنا
بی نیازت از او عاشق سنا
حاجا بدیوت هم مسکن و ما توئی با
بخدا دست نزن بر در ویرانه

فی

قرص خورشید شود ستر یا بر
کر پدیدار شود صورت جانانه
نقطه عشق من از کلمت یوسف بگذشت
عالمی کشته خدایا ربیک دانانه
بچه فسر کند رومی است مگر
که جهانگیر شد این دفتر فتنانه
کشته شایان جهان در پیش آرا
چه غریزیت بین کوه بر کیدانه
بردم از بحر فنا کو هر خود را که بنوا
ضد تنک جهان قابل دردانه
من چنان از در سخنانه بگردانم
مست جام از دست ترش دردانه
در ضمیر دل خود این همه کلان
که در بویه کند لبر فتنانه
غنچه لاله کلک ساغر سرشار است
از چهره ساقی نکند با ده به پیمانانه
طوق زنجیر خون کردن با کاکانه
که بر طره زنجیر پند صد دانانه
که یکی منصف آینه میگردیدم
مدتی هست که او هم شده بیکانه
طایر روح نباتی نشود دیرانه
کار سیم رخ کنان بر چرخانه

بیات ترکی من بیانته نور الله مرقدہ

صبا سندن سواد و کلامه
 بوجران و کونی المیزسته
 متن سبانی اولیم غبر طلمرو
 اولاله رساین شکیخ غلامون
 کوزم چوخ خسته و زکار کوز
 اوتارم نجه دیم اوزنکا
 دولاشد و بونیه شمشاد لکی
 لعل لبن ایتم سورم دلی
 بنانی ایتم سیر دنیا
 برزاق قالیوب داجی
 بولاش او میدانه کلسون کلون

فی المحرم من تصنیف تامله الرحم

ایکه فرمان تو بر بنده و کار دارو
 چه شود از تو دل نخرده شاد رو

کذا

بخدا اگر زدو چشم شط بعدا درود
 دلغ عشق تو کلی نیست که بر باد رود

روز و شب یکیشم از جبر توان ازل
 کرجو شد نما چشمه جوان ازل
 تشنه آب محال است که از یاد رود

شمع خنار تو تا که شدم پروانه
 چاره در ددل از باده کشی افت
 فکر بالای تو از خاطر نداشتا درود

بر بقیه خورشید صفای شیرین
 بنجم لعل کج عقده کشای شیرین
 لشکر خنجر و اگر بر سر فرما درود

هر که را می کلام ای بیت بهر فدا
 دست برده از دست تو بر سوا

نه همین بار غمت قدر کرد و تا در عشق جهان سوز چه شاه و کیه
حکم سیلاب بوی رانه و آبا درود

بسکه بر شیب و در جانب انجم شرم تیره شد صفی افلاک ز دود حکیم
آنچیز در غمت سیل سر از نظر یک شد هر چه بد یار شد از چشم ترم
ناز کش کرد بهر مند بهر است درود

ای بناتی مشو زده ز غوغایم ختم کند پشت فلک را غم سودای کلیم
آخر عمر همین است بدل رای کلیم کار چو شمع همه شد در غوغای کلیم

تا سربا پامه در راه تو بر باد درود

ابیات ترکی خیدری من مقالاته نورالدین

صبا بوجوری کل شادایم تیر بویغای جانانه زند
نیه بوجونی آتش فراموش ندن اوتری اولوبیکایه زند
یتیمکانه اوسه و نازن باشنه بر دولان اوشا ساز

دین

اوندن صوره سوله راز و نیازن یا لواره یا لواره اول خانه زند
اوپالکترین اوندن دوش یا پروانه تک فرلان صول غنه
بلبل کی سرش کل بود غنه عرض قبل غبار اید سلطان زند
در دجمن نوکدی برک و بار خزانه دوزدی نو بهار می
اوندن سولید کنن چال زنجی اوقاش بای کوزی مستانه زند
قولاق ویرالمیسه برنه در فشان اوپتدیل دوداغ او سکرده زند
کتور بناتیه اوندن برزن درشت شکنن فرمانه زند

غزل فارسی طریقتی با کلام عطر الدین

ایشت اوناید از کون مکان آخر کجائی تو ای کنج نهان با
هر مرغ بیستانی اوصاف تو میجو عاقر شده از وصف تو بیرون با
این جهان پاکترین صحرا از بحر خود آبی ده بر تیغ زبان با
سر مشق سرف مجنون کانی دایم که تو بیرونی از و هم گمان با

از فکر تو در رنج چون عرصه شطرنج
زین مات خلاصم کن ای شاه جهان
سوداگر جهانم بدم همه خون دل
تا دست که آراید این عمل کران
یار غم عشقم دیوانه صحر کرد
این است متاع من قربان تو جان
بر عشق خونین فلک تنگ
در صفحه نمی گنجد فریاد فغان
در علم نظر بازی فردم بجان
جو را شده خم قامت سر و کمان
آهیم بر تیرا شد در شام فراق تو
تا کی تو نمی آئی ای سرور و روان
گر غم جرات بر دیه کیم باری
سیراب شود دریا از اشک روان
جان را کنم بی تو دل میو چاک آید
قربان سر زلفت هم این هم آن
روزی که زخم تشنه کیستی ای
از دور تماشا کن بر دود دمان
استاد بنامی را که مشهور بنام
بر مان و سیل تو این دانه جهان

غزل ترکی منصفانه عطر القدر

که فلک را نوشد بی آن صد سن
معطل المسمی بالله عطر ان ادا سن

موج کله کی نور می کشد باغ بر باغ
سکوت تو و باغی داشی بو بخون نوا سن
کیندی کور من کی کفر رسد بوی
ایدل طرلان لاسی جلد و شو بوی سن
کسلی کولک من کی تو کندی صبر قرار
بر یوال الدر تو تا باری کجوس بوی سن
کله ی بنانی دیوانه کنار دور قیام
با خرو خان و طانه خدر قیون خطا سن

غزل ترکی منصف لات عذبه طالب الله شرا

چون لبی عشق مجنون فدا و عجب دنیا
نصیبی خلیا ازان تکل ازین کجی
مکن طایر تو صبح عشق بی از زبان
در سخنانی مرا تو مجنون اگر بی تو بی لبی
دور ایچین کله در رویت بی زبون
تر کچویم ز حال ندون که دوباره مرا توشه
دم چو شمع با شمع هم تو من کجا
که شکایت این کفرین زود سن شکایتا
زنجیر یک شمع منی روم در کارین
هر آغوی کجا بزم که داده جبر مرا شکایا
یکی غم کلین تن منی بزم کلین دانا
ولی چو مجنون زود کرد و بر فراق ترا
فاکارم آه دسوز با شمع بی ما نوز
نشد دایم کجی خلوت و کوشش زود سن

زرد و جگر تو و لعل کارم چو زلف ابرو
ز حال دلم خبر ندارم پسران زنی و
کجا هم من ز کز کویت پی میبرد تو
چو دود دارد و در طبعم یزد خدای نخواست
هر چه که عشق است این که چشم تنیده کنم
که کون کوی موندیده مرا چو بی جان
نهال غم بهر درم خیال لغت نیاید
که زبانی مجازین پس هر قدر دلشاک

غزل مشهور کبوتر اعلیٰ عجب شایسته کلامه

ایشم چشم او دیندارم غیب آتش پرست اولدم
ایچم ننودی چکدم بنکی عجب شیر مست اولدم
قوی الدن جام شرابی آت کیتون چک و ربابی
تیز اول چک شیشه کبابی من که مست است اولدم
کیچم نامی عالمین سلیمانید خاتم الدن
کویا دکلم آدم دن بر حجاب ایدم پست اولدم
مر جاکم نه شسته بر تیره دو قوز فلک لری شکدم بر

الح

رستم دستا فی ایدم بر بره کور بنج زبردست اولدم
شکار ایستهر کین دامه دوشتم بر سیدست اولوب بر دوشتم
بنای صبح کین شامه دوشتم بر افی ایلان پای بست اولدم

غزل فارسی منضیح مقاله قدس

بی روی تو ام بهار خوشنیت بی عشق تو دل فکار خوشنیت
بی چشم غمات ای کل اندام اندر سر من خمار خوشنیت
در قلمنت چراست اینجا در شتن بنده جاز خوشنیت
تو غنچه کلی رقیب چن خار کونید که کل بنجار خوشنیت
زلفت زده حلقه کرد و روت در باغ بهشت مار خوشنیت
قربان تو من نقاب بردا نورشید به ابرتار خوشنیت
از من گذری چو باد صحرای سیلابی لاله رار خوشنیت
تا کی داریم عار و ناموس در راه محبت عار خوشنیت

بی رحمت ای کجای نه
والله که هیچ کار خوش نیست
ظالم نظری بسوی ما کن
اند زینت آه و زار خوش نیست
قربان کجای نیم خست
این شیوه به کفدار خوش نیست
شای تو چرا روی شتابان
گویا که تو را و قار خوش نیست
از گفتن من باش دلگیر
گفتم که رهت غبار خوش نیست
نوازش در بستر تری
گو کوی تویی کجا خوش نیست
سرد است رو برون رخ
در روز و دم شکار خوش نیست
هر چند خوش است باده لیکن
بی روی تو ای کجا خوش نیست

غزل کی مرغی لاله الکافیه رحمه الله

عیان را اولدم که بخوبی باخ خوش نیست
سلطان غلام اولدم که با من باخ خوش نیست
دشمن تو دینم بی غم تو کلام خوش نیست
طوفان نوح اولدم که بخوبی باخ خوش نیست
و شبنامی نمرلم تو شدی بواسی کللم
افغانی اولدم که با من باخ خوش نیست

لعل

سالمی منی بدین دوشوی ششم خوش نیست
ای مرغ جان دینم خوش باخ خوش نیست
سالمی منی با شخصی سازیدم چکانی
بوییده بر زاری که ملعون باخ خوش نیست
سوی خزان اولدمی کلم شوی نوادین
بردمی دایمندی کردی خوش کرد خوش نیست
الدی الدین می آرندی آه زاری
هر امید بر داغ آرزو باخ خوش نیست
کچم فلک کین در او دورسون برون
یونین خیمه و انیم قار باخ خوش نیست
قویله تیشنی نوک اند بوندیشنی
فراد شیرین کن کلکونه باخ خوش نیست
قربان و غالی بار کاشعشون لدا
وده و عجبش کاشعشون باخ خوش نیست
قد بناتی نوک دوز کل تراش قیل
بر کور که هر دوزم مضنون باخ خوش نیست
صوره بناتی دن جبریم بو کلامی کیم
دور نظر اوقاتی موزون باخ خوش نیست

رباعی

سوز دل من اگر عیان بودی
صد چشمه خون دل فروت بودی
از تاب تب من ارتور اسوزی
که گاه بدل آه تهنات بودی

غزل ترکی من در کلامه علیه الرحمه

جویدم که غواصی کنی یارین
 قدم نظر بر لؤلؤ لالین لالین
 سبزه من بوی بکرده برنجی روایتی
 کو تیکم بر کوه لالین لالین
 کیتدم بیابان اردو من شکسته
 ایدوم تاش طوره موین موین
 چندم بوعرش او با خند بلند
 پس افنده ناله غریب من عین
 سالدتم عالمی کوزدن او ندم سنی
 ویردوم کو کلن رو چکیا یارین
 کردوم سهراتی نام هر لیرا تیرم
 قیدم کدر هم جنبت علایین علایین
 ایتدم تاش کللین هم کتک کللین
 کیدی شرن عقل و شجون کو افندم
 دوشدم عجیب تر از خایین خایین
 تیرانم از باغ آملی ایدم بیباغ
 برو قلم کور دوشم دنیا یارین
 یلی دیو کیم امان قاش کولیت
 دوشدم کنج خون کی صحرایین
 فانی اولوبد و روبرو سالی کنین
 بوجانی قربان ایله لالین لالین

هر

قصیده من تصنیفاته طیب الله کافوره فی الشوق

باز برآمد زور قاصد جان عشق
 کشته بر سایه مرغ سیلان عشق
 سحر ساقه بار حمل لیلی نیاز
 کشت بهر سودا زنگنه در ایان عشق
 گشت بلند از زمین رخ و غوغای
 آمده از چه مکیوسف کنگان عشق
 خیزده ای صبا شوره بیاران
 برده بجکش بساط غنچه خندان عشق
 نافه شاد که طره هندوی
 کشید صبا بادیه پویان عشق
 ساقی فزنده فی خیره جام
 آمده اندر سماع جسد لیران عشق
 لاله خونین بکرمید ما زخم
 آمده در کف ایام ساقی سنان عشق
 بلبل دلخون در سبنا شیدا
 کشته چو باغ ارم طرف کلسان عشق
 قمری بیچاره خیر کشت بویا کت
 جلوه کند در چمن سحر امان عشق
 لشکر فرعون غم کشت بر غایت
 تاکه عصا ز بخیل سوی امان عشق
 شد ز سر کوه نجفا قه لیلی لب
 صور بون زند شیر بیابان عشق

تاکه شایه بوی گل جیب بیاپیر
 غایب باشد همه زلف عروسی عشق
 از اثر نو بهار هر طرف از جوش
 کشته پراز غنای صبح و خیال عشق
 فرش زخمت را بر بهاری باغ
 باز میدار زمین سبیل و ریخ عشق
 کیست را ندان ز نو شده بکلمای باغ
 جام بدست آمدند لاله دار عشق
 داده صد بر صد کف بکف کند
 عازم سیرند باز تازد جوان عشق
 عاشق عارف کنون از خود برون
 سوخته حسین نیاز بر در سلطان عشق
 در نظرم شمعان بسوخته کوئی بار
 شکر کشته سوار باز سیکر عشق
 کره نرساده من شد بدلت کار
 گوشت شود ریز ریز غنیمت عشق
 عرش بشمارم هر چه بکند کرد
 کر بکشد نعره در حد خر و شاک عشق
 خار خلا ندید دلغ کنار و بجا
 عشوه سیمین آن غره شوق عشق
 بند کداری پیا نور ستاند ز چشم
 ناز پری طلعتان چنده جوان عشق
 کشتی نوح نبی غرق شدی در خط
 کر مظلوم شدی مود و طاف عشق

شاه سلونی اقب سربور و قهر
 شام سحر میکند کدای عشق
 میر ملک پادشاهان سرور و یار
 نور دل ترقی نغمه شید عشق
 پادشاه بکشد سرور و خیر کفن
 داده بصد شوق بان در سید عشق
 عیبی کرد و نشین خواند ز غرض تن
 هست زید فی زمان بنده فرمان عشق
 بر صفت خدایان زمره کز بیک
 چتر زنده از هوا بر سر زندان عشق
 جمله غم سیران با همه غروشان
 میطلبند ز خدا غرت خالق عشق
 کشت بخیل از ضعیف و قوی شد با
 تاکه دالاف و کشت شمع شب عشق
 هیچ نظری میکنی شمرت پرواز
 وه چه عجب کشت شمع نور عشق
 رف بظلمت مگر خضر سپاسی
 از سر اخلاص دست پادان عشق
 چون بصدقت نهاد در و بطریق فنا
 در دال و شد روان چشمه حیوان عشق
 از نظر بهشتان کشت غریبان
 شده کنک اگر ساکن زندان عشق
 سایه لطف ازل کرده بدست برون
 کانه خورشید را هر شایان عشق

غایت عشق این زنجیری
 کشت دوباره جوان زدم بر این عشق
 و ده که چو نقش بر صورت است
 حیف فریاد آن سامن بر این عشق
 بگذر از این با پیر کین این
 با همه فضل که سجده بر این عشق
 و بر عیت کو تا که تماش کند
 از دهنم سر کشید شعله بر این عشق
 ای بی شیرین جبین کمال
 بین که چنان کشته ام چاک بر این عشق
 چند کونی من با عشق این است
 سوخت سر ستم از غم بر این عشق
 بر همه عاشقان یک نموده ام
 نیست یکی همچو من زار و پریشان عشق
 سربسبب دم چو یک در اینجا
 تا که شد طالب لب بر این عشق
 کشت دو قاتل زخم از روی
 کرده ترا سچو موطر ز خوران عشق
 نیست عیب جان من این افتاد
 شاه حال نسند داغ گذران عشق
 شد دلم از دینت باقی مجلس گنج
 تا برساند مرا باز بر این عشق
 پنج طرب کشد دور ز کوی
 چند شمع ای خدایم بر این عشق

در دل من بر سر و ز شعله
 تا بر نمک نفس غوطه بخور عشق
 راه معارف نموبست چو بخت
 مانده باطف خدا کار عیدان عشق
 نیست کسی در جهان افت از بخت
 هست این نکته ام رو با بر این عشق
 کشتی من غرق شد در موج بر این
 آه کیانند این بحر شنایان عشق
 منم سرم شده بد روح بر این
 دای بجال دل سجده شنایان عشق
 دو دلم سر کشید بر فلک از سوز
 هیچ مؤثر نشد آن سر تالان عشق
 و ده که در بار ز راه خیال
 یاد نگاه یکی آفت ایمان عشق
 در دروازه حکیم به کند آب
 بلکه کند چاره سبب زندان عشق
 کشت در اساقی شاه جام نهاد
 کو که بیایند باز دایره آن عشق
 کرد دلم حلقه زده لشکر غم چون
 رفع عالم کشید دست فشان عشق
 بوشند خون غم زخم نهان
 دست بکارم کنی چو فلان عشق
 مطرب مجلس در زوره غم
 بخیر از من سخت رشته پیمان عشق

رفت بیک جرمی صوفی ز حال
که چندان این راییه خواران عشق
رحم کن ای سنگدل دلگیر
بکه کشیده است غم شسته بران عشق
بجز تو ای یوفایکشد آخر
بر سر رحم آید آن حرمت قربان عشق
که برسد شک بن لب طاق
بجز بر آرد دفن از تباران عشق
نیست عجب که غم ناکه کشد آسمان
تیر کند ماه را آه غریبان عشق
ناله من بی اثر نیست ندانم چرا
بر تو نشد کار کراین همه افغان عشق
از شر بر برق طویر کن در خشم
نیست مگر زین شر را راکلیان عشق
نیست خلاصی مرا از رحم کایه
آه زنجیر این سلسله بایان عشق
که در ای زبان کثرت فیا دین
کشت کنون حاکم حال جوان عشق
بروز زین آتش آه یک شیشه
چیت ای دل یکده از آن عشق
چی شقی کسی ناله عشاق
کر نشدی در جهان جور و هسان عشق
خیز درین سخن دم زدن تشو
لایق بر نیست نعت الوان عشق

دلن

نوش کن چو صاف دهنه جان
نیست کس نصیب باوه ریحان عشق
ابط نظم را باز چنگ کم بود
شوقی علی یاد محبان عشق
دایره عشق را کشم از نو صفا
چونکه بمن شد عطا نویشان عشق
تا که برافسند ختم من علم عشق
رفت بسوزانها بی طبعان عشق
ای کج سر شاهوایت بهر
آمده این جنس خاص بهر ابران عشق
مرغ سبب بال بن در پی صغوه
کاو قوی یککاستید لیکنان عشق
چون فرس طبع من بکوتان
تک تراغیه شد عرصه دوران عشق
راه خطا کو صعب تو سن تیز رو
شکر شد حافظم بهت با عاشق عشق
پاک کن از زخمت کرده دوا
تا که بس بادت ابر بهاران عشق
در دلشهای تار با ده سینا
عاشق بخیر را با ده فروغان عشق
عمر عزیزی پس رفت نفیلت
خیز زن یکف دم در دهان عشق
دم زوفا میرنی سه کلف یا
تا بنایم تو را خدست آن عشق

خیز بیک ز سر خرقه و دستار
باش محزون تو هم شمع عیان عشق
بوم صفت کن تمام کج خراب
تا که عیانت شود کج فراوان عشق
زیر خود نسا خرقه شمع را
تا تو بکین و بد خلعت شایان عشق
هست این ره بی نخت و رنج و غنا
سرکشند از بلا خانه بدوان عشق
تا کنی از حیات دست تو قیام
تا که یاری بجف کوه غطان عشق
نیست جز این معانی در عشق تا
کوی صفت سرباز درم چون عشق
رند جهان سوز را در ره قفا
هست کل اسمی غار مغیلا عشق
ترک سرو ترک جان نیست در کن
هست دو صد سربیک عشاء عشق
شال و قبا و دانیست بیا عشق
سنگ سر کوه همارست بنوا عشق
یچ ندانی چرا شو جزو غنیز
میکشد آخر تو را راست عشق
زود برو بستدی ره بر کوی
کر کشد مدتی بار کران عشق
بچو کسر قوت و باش نهاده
تا بدست آید فیض صاف صیران عشق

سطر شاری ترا میکند از حق بعید
در ورق صفحی زینت بر لب عشق
نفع خجسته ترا کوشش و سعی غلا
بلکه بدو کینند چاره یس عشق
کس تو خاند شدن خود بخود این راه
تا تنفس اندر راه نسیان عشق
در قفس سینه دل باطپسیدن گرفت
هست مکر در سر شمع و قفس عشق
سسل بود پیش من حجر جگر یوز
سوفت مرا زین بر نایب عشق
در در عاشرت ان بر علاج حکیم
و مبدم فزون شود در عشق عشق
از بهوس کلر خان آمده بودم بجا
سکر که دیدیم باز روی حبس عشق
آینه دل صفایافت زویدارشان
بر سرم فکند باز سایه بهمان عشق
سخت کرامی نشد بر در و میون
ارنسب سوز دل این می جو عشق
دل زباید کس چشم غزالان عشق
جان بعبدای همه دیده ربا عشق
خانه مشکین تم خیر قیافه کن
بر دستم عنان یاد عشق عشق
بدر سخن یاد کار نیست درین کوه
باقی لافانی هست ملک خدا عشق

پرتوش قمر شد برم از دره کم
 تا بدلم بسو که در مهر خشت عشق
 محو شد از لعل موسی عمران بطور
 حیرتم از سختی جان خلیلا عشق
 زاهد افشوده دل زدیگی جود
 وه چه کروند این کوش زینا عشق
 بکند ازین ماجرا بال نشان شود
 چند شوی همچون بی سرو سامان عشق
 که به حق عاشقی کو تو آثار آن
 طعنه بدریازند دیده کریان عشق
 بزنگه کوی یار که بود جلد خا
 هست بر عارفان روضه فشان عشق
 بلبل این گلستان نیست درین آ
 از تو پرسند اگر نغمه سرایان عشق
 ساقی این نیم سبزه کجاست
 خواب روی زمین حافظ دلوا عشق
 شاعر حکمتیان را می بین
 نیست جز او در جهان رخ خورشید عشق
 داور ملک سخن نادر شمر جود
 نور دل عارفان فغان شیران عشق
 باده سبزی چرخ ساغر زلف
 ساقی مستان حق نظر اولان عشق
 عاشق آتش قبا عارف صوفی
 چشم پیرایه همه کوه نشینان عشق

در دوش و وفون بر شا ابل لبو
 پیش و جلد عذب زبان عشق
 ساعش شتی از می معنی بیا
 کز نفس او شد بلبل تبا عشق
 سایه او بر سرم تا که چو گل خیزد
 بستن بر برم فایه جان عشق
 حلقه کوشش بر سینه صید ناز
 هست لی بر کدام دخی لان عشق
 بر لبان یان کی صایب غلاز
 کورین نغم طوطی خوشخوان عشق
 رحمت حق و مبدم بر همه عا
 من نغمه یال حق دیران عشق
 چند کنی پر ز می شیشه و پیای
 خون ل خود خورند با پستان عشق
 هست اگر بر سر تون لال خضر
 رو بر سر دم خر قد بدو شان عشق
 که تو طلب میکنی نزل سیمغ
 هست آن ل غاگزینان عشق
 نفس و هوا بر کاش خیر و باقی
 رخت بر نزل آتیه خواران عشق
 آینه کرسی تور میکند زغم خلا
 بر سر زلف تبا جان عزیزان عشق
 خاصیت قلب تو کو بگویم که صحت
 خایه خود ارا می کشد از جان عشق

ظاهر و باطن کند شورست افرو
نیستایش ازین صفت بیان عشق
تند چهرانی درین بادیه شبیدرا
مان نذرند زهم چرخ شیران عشق
عشق و کلاب و ورق پیله و آلود
لوح لاله است و بخت بیان عشق
سخت سر اسر همایه و بغیرا
در قدم اولین آتش فشان عشق
طول انجیو باعث رنگ کلو
می نبرد چکر است پامان عشق
کوش کن کنیز را که شوخی نمان
ساکن میخانه شو باش تو ویران عشق
ایقدر زلف در دجده کشی آه
نیز نماید ترا من در لقمان عشق
باد شد لوکشت بخند و شت بخت
فخر سرازل کاشف آن عشق
عالم لدنی بیان لوح سکونی نشا
زینت ارض و سما زلیو کائن عشق
آینه حق نازد قلند من
ملحاه برینوایار و حیدان عشق
صاحب تیغ و دوبرب شیر و شیر
کوه بر کج قدم من است کجانش عشق
نورده مهر و مهر و سر و زانجم
لنگر روی زمین با نیان عشق

تا جویش کفی منظر مثل نیست
عروة و ثقی نشان بلم کائن عشق
صاحب لیم غدیر بر همه اشیا خیر
کیست خبر و در جهان عالم دامن عشق
شاخ گل ام حافظ لوح و مسلم
شاخ طراز جان وصل فغان عشق
خسرو دل سوار مالک روزگار
زهره شکافت و خیمه خیلان عشق
شیر تمین خبر و سرور بر زوایا
بر بیان همه شیر شکاران عشق
نوا بر قبر غلام قانع کفر و ظلام
داوس عاقلان قاید کوران عشق
تا رخ آن جبین کشید جان زمین
شد بفتک آفتاب آید کردان عشق
پر طریقت علی میر شریعت علی
کیست سیر از علی کفر نیران عشق
بهست اگر امکان است از امکان
نیز اگر است و به سر غان عشق
سیکتم این نظم انتم بنام علی
تا که بود توشه راه نوران عشق
از عل کاف چون نیست بر ابر
می نمان کنج را بر فغان عشق
هر که برین نکته نادر غیانت نهد
بر پدر و مادرش لغت شیطان عشق

ختم سخن بی دعا خوش بود و دوست
 باز ایاز لطف بر همه شمعان
 جمل احباب را وقت بود خوشام
 هست میدیم چنین از نظر ایوان
 لاف بنانی و کار از سر کیوان گشت
 تیغ کشیده است باز تسم و شمعان

غزل کربن نامه الفصیحه حرطه

اکلشوب خسر و افاتی کوز کوز لرم
 دوند را و زابل دیان عیا و بار
 باغ غرقان المیدی و جنت ان مان
 ای ضد اسن لنبان غنیزین قمار
 تو بکیر الیمیم هر دسیر یارین
 با ختم هر کار اگر خوشید عا و لرم
 تپه ستم قلع غاتی کوز کوز لرم
 نعمتی نیست ز فاتی کوز کوز لرم
 ساقی جان ساغر و فاتی کوز کوز لرم
 سالدرب زندان بر دوی کوز کوز لرم
 یاره بر عهد امیشت نامی کوز کوز لرم
 اوز نکام یاریمین فاتی کوز کوز لرم

بهرین

چنین کس و کمان ابرو شادمانین
 سیدی قنکر لیدی شهید
 دود و قاشق غزل چرخ خلک و کار
 کلا اعلای بهار اولدی صفاسور
 خوش چمن سبزه و خرم بر چمن هدیم
 چشمه مولای عید ان چوبسیران چمن
 ایلده بر دهنه طواف قبر سینه جبریل
 استمال چائی صفای منیا و دور
 مکت آقا قادی مراد یوزین خوش ایلیم
 چالشی و در ناقرینک اولدی شید جبریل
 تنک کلام قوشنجه غنیمت چاناد
 یازم کلک قضا یارب شب هجره
 مجربین بر خور و افاتی کوز کوز لرم
 ناپستان چاقی فاتی کوز کوز لرم
 بر بود و دشمن را و فاتی کوز کوز لرم
 بر بلای باشی سیرین فاتی کوز کوز لرم
 کلید در برکات یاره کوز کوز لرم
 سلمه شاد بر کمانی کوز کوز لرم
 چون کبک اورد و فاتی کوز کوز لرم
 باری غلارنده اولاتی کوز کوز لرم
 اورد و برده بر صفاسور کوز کوز لرم
 خشن کون بر سیر در کوز کوز لرم
 عالم لایه بر افاتی کوز کوز لرم
 اوزد و تو بکیر کاه بر فاتی کوز کوز لرم

المسجون بود ده چاره یو خود بر تاجی طبع
حاکم علی الاطلاق کوز لکوز لرم
مشق عشق محو و لوب مشق با چیدن
لوح شمع الهه برقی کوز لکوز لرم
سرور شنه داران نه بخار وید
عزیز باشی بر ساقی کوز لکوز لرم
مرشد صبا نظر سنه کوزون شمش
بوفیه بر نظر با خانی کوز لکوز لرم
کنه لوب دن و شو بوی غمی بخت
آتش سوزانه بریا خانی کوز لکوز لرم
بر جوانم کوریم بوبره ام ایلی
کوزنا لوبینه بر قو چانی کوز لکوز لرم
نار و نور معین کینه چان بخت
دوت جبر کور آورده برتر کوز لکوز لرم
دو سیرین بکشی کیم خا با ایلی
آدی خود بر بر بویوک غلام کوز لکوز لرم
چالاهای کلکون شانی بلی جا بارانی
چالاسون بکن کره تو خانی کوز لکوز لرم

غزل ترکی من اسرار مقاله

کوشه و حدت نجب جایش سرنه سان و نه هویده ایش
عاشق دیوانه لرون تنلی رتبه باخ عرش معلایش

غافلدم

غافلدم بود دل ویرانه دن دل دیمه اخلان بوکه دریا
کینه افلاکی دلیله وسیع شتر بجا دو بو بختایش
قابل فیض در شمعوار عشق مطهر انوار کجایش
قرن اسرار کنوز آله معدن فیض شه والایش
مطلع دیباچه سلطان جان مقطع دیوان شهنشایش
نقطه پر کار نقش اسس دایره مرکز مینشایش
معطر کردان بهمن شل افسر دار سر آرایش
مبطل اشعار جواهر نظام منبع انهار مصغایش
و نه دیم من که بوشکین نفس مبطل اعجاز سیحایش
لفظ ده بر طوطی خوش دستان نغمه ده جمل شیدایش
خند بر بوسه گل پیر عشوه ده بر طر فزلیش
طوصفت اش عشق پیکر عجب عاشق ایون نیمه کمالش

کاه اولور و اتمق شیرین سخن کاه دیر سن که بو عذر ایش
 فایده ویرن که قرا داغین ناره دیر کیم عجب سیو ایش
 خاطر عشاق پریشان این شایکش طره لیسلا ایش
 کیمد و بوسن من این و علان کن بردن او دایم نیه ایش
 کار و کلسن که او شیرینان بوکشن با فتر بر ایش
 شبهه سی یوخدور که چو بکون چو نته او بر ناله صور نایش
 دانشه بیلر دیلی یوخ لاله او دیکون بر سبیله لایش
 ای آفرین قتل هوا و جرا خیرا و بر بچه عفت ایش
 سن دی کوریم بنش نی تا تم پسته کلی یا کل عشا ایش
 املادین ایندی که انکسین شخ ده کی ربی الا علایش
 عقل دایز داغ چایان و غلا دور دی یردن که نه ایش
 صیحه شبدیر بکلمه خیر نغسه کلکون سمسار ایش

بانی

باشی غنچ چانقار ش پورکت من نیر سیرلر و فکرت نایش
 خسر و ون احوالی شیرین سنا کیم او بکلمه کله کیش
 او تیشور قهقهه شیرینی بن نقل ایزم خسر و بهر ایش
 دکن لیله قوی سوزی الدن حنا تازی بیلور کیم بوز غو غایش
 خسر و شیر نیه ایدر عروس بانک و شل صورتی و ایش
 داخی ایناندم بی فتر دن الدی و ایشجه استایش
 ساتی دیکدن نکرک تریکی مطلبه باده حشر ایش
 سن بجز برا و دی حش و ناله او نیه نچول بیلر سوا ایش
 عاشق اولان کیمیه مکر عور چاندی دهنم بو عشا ایش
 من نیه یارب سبیله بد فطرتم املایم سن بونه اایش
 دشت جنون سیر نکرتمش دی یوسته مکر عادت صحرایش
 ناکه دیو مکر که و زندن چو یا بو که اطفار بر ایش

قاعده شمر قاف و رفا بو صفت او ملکه پریش
 سودا نشم بنیلم یلیم بونجه مشکچه ممت میثم
 شمر قاف صفت یلیم من دیرم نشه مولایش
 اوز سونکی سولیکن چکر کوز خیر او بر کو بهر کیایش
 جرعه کش میکه فطام وه وه عجیبش عرغایش
 باغی قراقانی کو کل خایه آه که بر کلخن سودایش
 نام خدا طبع عجیب الخبیل سوزد و بویا لولالایش
 عرغلا کلک سلسل قلم خط دو بویا عین سارایش
 لعلت صور کرار زنگین یا منط خط طیب بایش
 کاغدی دیبا کی کلکون آید جمله هنر بونده پایش
 کوش دیوب نغمه طاقوش شمشیر کوچک بو ظمایش
 کلک سخن سنج سکر ریزه باخ کوزد و بویا کوهر نایش

فقط

نقطه لری بر بری بر قطعه دز حرف لری سبکی پریش
 بوششی زاده مداد سیه عالم بر نعمت عظیمیش
 سوز بزمکه دید و بیضاسی وای سحر دو بویا بد بیضایش
 کو یک لور خانه و سرخ و پهنید سودیکم بویت زیباش
 ما شیم وارث فخر الکلام بزره بوشیوه آبایش
 اونده امیش اصل جمیع شیو بانی بستان بودنیایش
 پادشاه ارض و سما دورتم تاج سحر خضر و وادایش
 بوتلم سلسله مود و کرکه بو همدم هر عارف دانیایش
 زهد و صلاحی چو ده سال کرکا موسم عیش و می وینایش
 نان چوبانی آدی بناتی اونی براوزی قرقی بیتی بویش
غزل ترکی من در کلامه
 کیه لاکن نانا چو آتچن سکرک قافان نانا او بو قانی تال کرک

کوی شکسته بیل غول و کتله چرخه
تا که ساکن نه خواند خضره کمی را هر کرک
چرخ مالین بر سر دیم و نه چرخه
نه شمع و نه آتش برود غری کل شکری
زلفی غریب و شادان از قاشق شادان
مایه خورشید و کلغان نسران کی سیرک
لاک لک لک لک لک لک لک لک لک
کلغان شادان و شادان هر دو کرک
همه کلغان و شادان هر دو کرک
لفظی لک لک لک لک لک لک لک لک
تی لک لک لک لک لک لک لک لک
بو کوزه و نه لک لک لک لک لک لک
بورده و نه لک لک لک لک لک لک
او به شادان و نه لک لک لک لک لک
جو به شادان و نه لک لک لک لک لک
ای لک لک لک لک لک لک لک لک
شکل آتش و نه لک لک لک لک لک

شاید او هر کرک لک لک لک لک
جان می خورم بیل غول و کتله چرخه
میدم او کتا خیار و نه لک لک
بو لک لک لک لک لک لک لک لک
هر کرک لک لک لک لک لک لک لک
میدم او کتا خیار و نه لک لک
بو لک لک لک لک لک لک لک لک
یاعلی ای کتا خیار و نه لک لک
غزل ترکی طریفات کلامه اشرف عطر الله
ای کوزه کل کوزه کل کوزه کل
زلفی خندان و نه لک لک لک لک
دو شادی و نه لک لک لک لک لک
دیشی کوزه کل کوزه کل کوزه کل
صد جان ایلم ناک و نه لک لک لک
زلفی خندان و نه لک لک لک لک
کوزه کل کوزه کل کوزه کل کوزه کل
لبخ شکره باخ و نه لک لک لک لک
دیشی کوزه کل کوزه کل کوزه کل
طاق ابرو و نه لک لک لک لک

خدای علی عجب بر خاک نیرانه
 مصطفی کور زو عیسی و موسی بخند
 کر خرابات و سنا جانی پیش بلند
 او دوران عالمه بود نور تجلی بخند
 کل شای دانی او در دین عالی گویا
 بر کورخ بود نشان عاشق رنجا
وله غزل ترکی من سرار مقاله نور اندر
 مست و خوش بختی کور کور
 ابره پلیده برق بار بانی کور کور
 خاطر تمسیر اولانده امانی بگری
 کله دار و زره بر جلاچی کور کور
 در دوشم زنده تره کاسین بکلیک
 ایتدی ایشنه دن صافی کور کور
 کفر نفی صبری یار مده عاجز قاف
 عهده مشکله و برکتی کور کور
 ناکور و سیمین برده بر شایم
 دوراید و شب بشارت بانی کور کور
 راه شکل بنما و خضر غایب خبر
 محی خج بر حاجت بانی کور کور
 بیکش بیار دوشم کسوب اطمنی
 بر شمع خمار بر سیاهی کور کور
 روز و شب شای فک و غلام اوشم
 اختار بکوه بر شقای کور کور
 بقدر

آفتاب غصین من یلدن لولخ کوشم
 معشک خنن بانی کور کور کور
 تو کشم سینه در کوهی قل آیشم
 بر عجب صبا بختی کور کور کور
 لولخ اندر دایله عاشق شیدا باخ
 مشتری یاده اطناف کور کور کور
 و رشم آره اریا بو قده فی بی حصو
 برلم خور برده بر علانی کور کور کور
 یوز لولک ابریم جالی جنبه باردی کی
 تو کشم باره بر بانی کور کور کور
 قابل ظل نما ایتیم سر عیانی
 بدم ویرانه بر خطاف کور کور کور
 باغ جنت سدر زاهد خوشا احو
 منکله ایل فرخیم عافی کور کور کور
 بنده پیر سفا تم نرلم دیرین
 بر بر من صوفی کور کور کور
 کمره تیه خلاصه غرق بحر معصیت
 بر معرف عارف عافی کور کور کور
 کلشم ملک سهند مکان سیر
 زاد ارم کد و بر سیاهی کور کور کور
 که بانی ادنی که خانانی ملین
 بر کور او علی وضع بر بانی کور کور
غزل ترکی مقاله قدس اندر

نه اولش بایم بی بی بایم
که سالکون بونه کنه برشوش و غوغا
دو تو بدیم تا عجم عالمی حاصلیم
تا سیزه زهر آدم که چالسون پول
منی بر رویه زنجیرش بر بر طبعیت
دانی غنچه خندان بو خاقی اولو لالا
بیابانی جوفی شکر عشم و دود و بوی
بوتاج ساطعت دل ال کورم بردهن
فنا ملک و قویب المیرم ایستیم تجری
دایم ذکر الحافظ رفیع تمت مولا
نه اولو بون تر لطف حق بنیدل
ایسون بدیدی معاسن یطوبانی
ندون ایستیلدن منی بو باده کلان
که مدحون المیر و خندان منی بر دگرشی
بایس دین و رسوخ و سر پشین
تن عیانمه اوینر نیم تپلس دیا
ای ملک قوادعی نیم بو طبع سر شام
قوادع اعانه بر باغی داغی لاله
کو تو باش بر سر ازدن منی بون
کوزن ابرو ساقیل بو دور کورن
عجب و توانی بارک مدح و ثنائین
یری لایم و بر بویو ای کاشی میوا

وله غزل ترکی منی لاله تو زنده مرده

بهر

شهر بند دله بر سلطان کوز کوز لرم
بر شه زین کج خاقانی کوز کوز لرم
قورم دلم بوس یلوشا بدین بایکت
باشک و خوش شمع طلافی کوز کوز لرم
اصحاب خرامی هر طرفدن کریب
کلشیم لانه جیرانی کوز کوز لرم
ناله دنیا دایم یوب کوز کوز لرم
وای چیت قدرنی کوز کوز لرم
خدیجه شمع تهتیده جماد مضامین
دم کچو کج جیدجانی کوز کوز لرم
بر ستم کبر لیلی و شمع جبینم
دو شمشیر جیرانی کوز کوز لرم
اقاب عشقی شمع انقباض و صل
ماه نوبک طلوع جانی کوز کوز لرم
دو کوشم دور نیم خیر الکلام و صل
محوایه بی پاره فی قرائی کوز کوز لرم
که تکل و المیرم سح الشان کتل اتی
کاهس کاه آرخانی کوز کوز لرم
قیمت صفا و سوره تجید پاک
کرج دایم باده زنی کوز کوز لرم
ساقیا بر سر عویده فراسان عشقینه
زه زو و طوبانی مولانی کوز کوز لرم
یا علی ایلیا یا بوا حسین باور برآ
شیر حق بر تهر زانی کوز کوز لرم

لافقی الای لایف لافقار
 پرتو خورشید یاسین بنی سنج
 تب عجم عالم آرزو مند سوال
 خسر و کرد و نسیرو پادشاهی
 معد فضل و کرامت منیع جود
 ای از سر و پادشاهی دیر دل علی
 قوت زونی کو شمشیر جهر دار ج
 بچه ترکم و یلم ترکی کلام عجوب
 قولی یوزالمیدم بود چو لایق آیم
 فخر و مقامی عالی بنی بودم
 چاکر و سکر قمرالقرقرج کدی حاج
 اولو سانی خلدی ای غلام شاهی

بنده

بند پر مغامر هم جام شراب
 نقاشی شمع محفل نازک کل حسن
 افسانه جیحون کبریا خطای کل
 خضر و اویسی او پویش آفتاب
 ایندی بیدم که کیک کج کتوبه
 کبخی فتح ایدم طلیع المیز ویر
 یکم از کجبه تا اولدیر سنج اوردی
 الحذر بودا و دامن سلطنت الحذر
 بلش آخر بود دیا غی قی المیز
 یوقالین اوده نزل و تم جیاد
 باشین بود ای المیز ویر کج
 مرجات او نیند غلامی کسور

نوم خان او خوش طبعی کوز کوز لرم
 بزغونان لبان خوشی کوز کوز لرم
 دردمندیم درانی کوز کوز لرم
 منده ذوق ده حرامی کوز کوز لرم
 او نه ایتدی اویسی کوز کوز لرم
 او نه ایتدی اویسی کوز کوز لرم
 عاجزم بر موسی غلامی کوز کوز لرم
 بر حرق تش سوزانی کوز کوز لرم
 چاره یوخ بر کوز غلامی کوز کوز لرم
 خضر کج چشیه حیوانی کوز کوز لرم
 بر کوز ال کویک عجم غلامی کوز کوز لرم
 مود دیوانه بر خان غلامی کوز کوز لرم

وله نزل ترکی من کتاب الفصیح الذی انزل الله من طالع النور

بجایگاه کور کجای بول کل حر را
کریه و اله اولو طیل شیشه اید
مرجا عرض کل که بود و ریاض
نه عجب سرود و بویا قدر غنیا
ترک خورن دور اول چشم سینا
کرایه دین و دل و مذهب نیما نیا
ویدی جان کی کل طره نهفته تا
دانه خال و بویا وطن قسری د
جبهه یا مهر شمشیر بویا نور خدا
شبه طوره و بویا یه جبهه ضیا
شده نصف کل و بویا بری بری
بعد شکیب و بویا غنیمت سارا
نسبتی یونخ پریر کزین انبیا
ملکون سیدی مذکور و دور خورا
بنگاه شاه سرشاره قی و دور او
فی کی منده نه وار بر قوی غوغا
صبر و دل و لوب سببی دنیا
منی دیوانه قیلوب بر کوشی سلا
کفر و قافیه دور بر کور تکرار و یک
من مکرر دیرم و دور کتورینیا

لن

ساقی آینه دولان دنی شاکلی
دوره کفری ندن ساعه و صبریا
بلنیم هیچ ندر قافیه فی انکم
ای قرا د غلیم ویر منده خرافیا
مهرم او علی دیلان منده آدم مجنون
بر آدم خان چوبانی برقی بویا بونا
نه قلندر و نه درویش نه قلندر لال
ما غفاک که دیلان بود و حق حقا
باجی قرا د ش ویزا اما سینا
و کین برانی بایر و صحر
ترک اید بیله و فیتی چکلو و پنهان
کیچ کوز و زرا و تور و زرا و صد و ستیا
سکا قران اولم ی خورین آن حیا
کوشه چشم اید برانج بنکاشا
لطیف کل و کلک شاد و اید بویا برین
کل و بویا نیر برای برت سارا
جی بویا روز و نام کچ کوز و زرا
سن دوز که بکام و اوله حاشا
قبیره چاکر اولان قیصره باش اندرز
نچی و برتر اوله و دل و دارا دارا
طولی لظم اید بسم اعطینین ازیر
کاه اید زکری علی که اید زکری
زاد ال عجب سنی تیری کی کینیا

لن

ایچرم قانچی قنداب کیمی وانی
 توکرم خند کیمی ایلره شلما شلما
 بیلیم ناده ایدیم نانی چمن ندر
 کلدیلر خا طره واسق و عذر خدا
 بدف تیر ملا ستر و حقیقت فضی
 بیج سالوریا دینر کورنی اصلا
 فضی تیر لدا شکی نای دی ملا دادا
 ای بی ترملی او علان دینی خارا خا
 نه تیرن بو قدر حقیقت کدک و کنا
 ویردکر دکره الی طلس کیم کیم
 باشکی رقله برسل کمال ویرکی
 حقیقت شیری کی یوزنت اولاولا
 پوزم کلدیلر یوز کورنی لاپ لا
 رکه چک طلی یوزن نامونی طولا
 بندرمی بریمه چ و خرم لویکی
 و طری فی غی یاقی شب لیل لیل
 ایشکی نرله کورن صیور شاخ یولدا
 یاتمه حاتم دکل چولده بو ملا ملا
 قنما چو خدا فنی ای قواد علی
 کوردی انجیری برآی بود و آلا
 مر قیلده ننی شتر کلدن سید
 ندر بر دم قیلا رام ایندی شاشا
 حد و مجوز قیلون طغری ولی انصاف
 اونی دیوانه خیالان حد و یول لایلا

بهرن

بیله شوقی غم کیمیتا ورده و شیرین
 او شتیرن غم کیمیتا بورده و سلا سلا
 اورده باخ قدر عشق و مهر فراده
 بورده کورنیش و نکاح کل و سبایا
 ام سلمه دیکلن برده کرک طولا و لون
 بیلیم غم غم ایله قصیر می یارایا
 و شوشم کلدن ای نجه خواش اولما
 کلدن طوی یار ویر یارایا شیدا
 سکا قبان دشم روزا زل اوجا ف
 کل و نیمه شکانی دلمر نیایا
 نرسلور دم که چیر نانی و یما شیدا
 ایلدن سن می بر عارف و نانا
 حافطی بر و حلا صله بر فاجیه
 چرخه دور و کلا ای بچه غم غم
 طوی باغ جهان بلبل شاخ شلر
 خواج شمشیر شمشیر غم غم
 ای سنین قرقی جولان ای کور کور
 قلاب قوسینه تین یله سراسا
 ایندی ماللی منی محنت ایلم ان
 قالدی دی تاب تو انیم و انی آقا
 قویده بولزم غمده منی ای دیمتم
 سند بر یول کیم کلدن و آلا
 روضه سرور دین خرم سنا
 چرخ طول و یول کیم کلدن خرم خرم

نچه قدیل بلور و چشمت پر نور
 سنان سان کوند و خوب یا مرقه اقر
 پیل چراغین و دیو یکتا بی بود
 نخل این دو بویا تش سینه سنا
 کاشن صحن کستان هم یا ضوا
 سقف ایوان طلا عالم بالا بالا
 برده اول ضو طوافی بکارا و نه
 چشم تر و نایم من افونی دریا دریا
 کوثر نظم و دیا سکر و لعل غشا
 شمع کچن دو بویا لولو لا لا
 بر یکدیگر آتیه کسب غدا
 ای تهن کل این چینی بولا بولا
 دوشمن با شمع قوی قل جلا
 ساق اولسون کلم اول سرود لا
 شکر صد که بر اولدی برادرم کئی
 ایلدی پیری کورنج بر بارنا
 بر طرف جوشه کایست بکین کئی
 ایلسن من اولوب توده غراب
 کل چرا کل رغن کل سوری کلان
 سوسن سترن و بنق و لا لا لا
 بیکه کل سمن و غنچه تر دن چنچر
 پیره باخ برداشور کورنج بر بار
 جراتم یوخ که ایدم آونی المار و
 نواخته خضر نظر مرشد دنیا دنیا

صدر آفاق ذوی اسنند بریم خاق
 بذر فکاهه شمشاد سکنه رداوا
 پیر عینی دم و موسی کف و داود نبر
 شاه حجه و قدر قدرت و شانا
 شاه کی طلعت و زوفا مست بر زوفا
 طینت خوش و خوش فطرت و صفا
 پیر کزک کراش کت و جلیب الهه
 شاه مهر سر و نه نظر و کیوان جانا
 پیر دیال و قوسی کل و جلیب
 شاه طغرل در و فخر و کوسری ارا
 پیر خوش ای و کوی خلق و جمیع
 شاه دیکش و شمشاد و بهمن زارا
 پیر دل زنده و شمشاد و اراکان
 شاه مجسمه و غیر سیدمان زانا
 مظهر ظل اله خضر و نور شید کله
 قیصر نجم سپه هم و مو و نا
 پاک و ناکه تیر چو کله و این خفا
 خان چوبانی کوه و دوشنکی بللیا
 ساقیا دور که کلور رانجه و صبح
 کورنه خوش دمد و بودم من و کل
 برد عاید شمشاد و عظیم آستانه
 قله کل ام و مسل علی و و و و
 واجب الیه اورکاشاه و عایین ایم
 مستری یکسان و کوبالیا

ای که کس نمی رسد سستی نایبی
چشم بدین اوزن شوی ساحتی
پیشی ایمان و سستی احکامی روان
بجی سرور سستی شطاطه
شست و شوئی اوزن کون و فضا
جستی خم میسون تا دوره و سب
پیش و سستی سستی شست و شوئی
پالمیوب عالمی خلقه توان الکا
دولانیم با شکتا باند سستی
کنج موروثی سستی عالمی پالا
صاحب راوری دو پا و نون
کلیوب عالمی سستی عادل شاست
و نه خوش را دو کبر سستی
نیل یک اکتس او علون خاتم انا
بیلر اونی ای لم یولد
هره براد و پلر سستی الله
نیتی نیتی ره قوی غوطنی با فضا
بورده و کبر سستی دکتا کیتا
ساختا یا دنده جانی دیر اوج بوال
زا و کفر دکل برده دی الا
یو خسته سستی نیک خیر جفا
نضرین جلون جلا دی ان فافا
وله غفرل ترکی سستی الله

یول به سستی بلبر قیاری کوز کوز لرم
شیخ جهان کوز لری کوز کوز لرم
بر سستی بدین ان بر سستی سستی
برفون که ده خوش کوز کوز لرم
بر سستی سستی کوز کوز لرم
بر سستی سستی کوز کوز لرم
خاطر خروخی شاستا و سستی
بر سستی سستی کوز کوز لرم
حاشل قوی کارم سستی
ر سستی سستی کوز کوز لرم
تا کوز سستی اول شستی بر جاد و
اختار سستی کوز کوز لرم
چایا سستی سستی و مار و
نظمت سستی کوز کوز لرم
کعبه کوی و فاده چک سستی
نقطه پرکار سستی کوز کوز لرم
وصله سستی عاشق کوز کوز لرم
دو سستی کوز کوز لرم
سستی سستی کوز کوز لرم
متصل کوز کوز لرم
کوز کوز لرم
کوز کوز لرم
کوز کوز لرم

غارت ایله غری بر جید روی ملک
غم کوکلی آقا قهر غم جوای کور کورم
نای خوی ساق نیر الیدی عانی
عاشق دیوانه کافله کور کورم
درد و کوش فکرم زندانی سنی ملوک
اشتیاده باوه قناری کور کورم
باغ غنی قان الیدی کوش کوش
بیل شیدگی غلاری کور کورم
بر سیم مرغ نجی رام ایم رام و کله
بوچکوی پشیر شوق قناری کور کورم
مسک خوش المیو جی خدی بر زو
کورنگوب بر سر شاری کور کورم
بر شنبلیله آخر دیو کور
فیض قلم بر سر واری کور کورم
مختصر سید و بناتی روزی خوش
سویله بر یول حید کرای کور کورم

وله ایضا غزل کی من بیایم

بیکه ستم سلیم کیم می بند سینا
کل نذر بیل نذر سبیل نذر صرا
او دود و تو جانم لیر لندی ایلیام
دل نذر دیر نذر با شده بو سودا
بیلیم عمرده هر کفر و ایمان نذر
احمد و محمد و کیه و عیسی و موسی نذر

نذر

شاهباز اوج و حید واحدی قید
خانق خورشید احوال فردی بیت
صدر ایوان جلالت شمع نیرم کایت
آفتاب عرش غارت لافنی الاید
طرواتی قوی کناره قصه کل دیوانه
کل خرابات ایچره کور و شور و نو
درد صافی کور لک قی و کل ساقی اما
شیشه ویر پانه ویر ساغر نذر صیبا
دور کوزن قیایم شمشیر کل نذر
پنوخ و حیدر شید اکلندر و در ا
لوش اید کیم یول عشق دیوانه یار
عاشق و مشکون و اوش و حیدر لار
شاد و کوش شیم ایدی خیارین عیا
عاشق دیوانه کورنگ و نذر
شید عیون عمر و سن ساقی بیلان
کیم کور کوزن باغیان و لیدر کویا

غزل فارسی من کلامه جلایه

چه خوش لاله با حیات شیرین ساکن
سر کوه سیتون با جوره حیا کران
نقد کجور اچکل ان غین کرد
که بروی از ستوان فسیار کرد
بطریق عشق تازی بود عجب محمود
به کمال عجز خود را خدمت ایا کرد

ره عشق کز نایب اهل محبت
 به سبیل می نماید طلب جان کردن
 بخدا چنان غریق میان عشقش
 که نیست لایق و از خود استیار کردن
 به سبیل امانتی ز درون سینه سر
 بجای که کفر محض است زنی حرام کردن
 بت ترک است تا که بر خیزد
 که رسید ملک و لاد هم ترک کردن
 تو بایر حجاب ای بارخ خود خفته
 که نظا بود دنیا و رفتند با کردن
 بدولت نیست و چشم می پرست
 بکشی برادرین بر من کشته را کردن
 غلط است ای تو دشتن بر
 مرغ غم جان سپاری تو فکر کردن
 توقع قح خوری می که از خدا
 که نرسد به میان را خدا را کردن
 بجز این که ندارم بهیوی و آرزوی
 بره تو نه بدون تو جان ناک کردن
 مگر آنچه حکایت است از عشق زلفت
 که به لعل باز سید سخن دراز کردن
 شک نفس حمایت کن ای پند
 که چه کرد بر تهن مهر و شفا کردن
 توجه کافی نباشد که بهر خویش
 احدى ندید هرگز تو کینه ناک کردن

ف



براه عشق تو دادیم دین و دنیا را
 بصد ترانه کز فیتیم جام میار
 کل را دشمن داریم خاک محراب
 حسب الملقف بگو آنرا غبار
 که سر بکوه و بیابان تو داده مار
 بیاد روی تو نام همیشه چون لعل
 فدا ده است بهر سو خوش غلغل
 عجب بدور سخن حلقه بسته بخت
 خوشن اجازت که نداد ای کل
 که پریشانی کنی غم لیب شیدا را
 ستم شمار کار از روی مهر وفا
 چه میشود که بیانی می بکشد ما
 ندانم از چه برده ز یاد مرا
 مگر فروش که غمش را با جا
 تفتندی گفت و طوطی شکر خارا
 دیگر کین من خسته دل بیند
 که بخورم ز فراقت مدام خون مک
 چنان کن که برانم زلف خویش
 بجز خلق توان کرد صید لعل
 به بند دام نمیکند مرغ دانارا

الاله از بهر کفر خان تو زیانی
بدرد و جرم ناتوان چه فرمائی
خدا کو است ندانم بر این تنائی
چو با حرفی نشستی و باد و پیائی

بیاد آید هر لیسان باد و همی آرا

ایسر سلسله عشق را ز تائی
عجب شکویش که این درد را ز تائی
مراد که بناتی است این تائی
ندانم از چه سبب است این تائی

شقی من این سیه چشم سرو بالا را

براش که دل رسته ز شک و رنج
بصد طرب هر حیرت بدین تیره و زنج
من این غلط نگفتم بلکه گفته غیب
چیز نیست ز تو گفت در حال غیب

که وضع هر سرو و فانیست بی بار

فرح تو است ز باری سقته غلط
لال دل بر تو سرور و رسته غلط
غنی نمود مرا کج گفت غلط
در آسمان چه عجب کر ز گفته غلط

سماع ز سره بر قص آور و سحر آرا

ناله

وله غزل ترکی من تصنیف تکیه تیر

دوش سه برده نظرم مهر رخ جهانانه
کافرم میل بسیم سرو و گل و ریخته

بونه سوز و در کشم عشقی ترک لمکن
الله الله سوزده باخ سیر لاله بهشتا

توبه قبل تاریه باخ برده پورده بونور
باخته دشم سوزیده لعن الیه بر شیطانه

تانی زاید که کله بر کوره تر ساقه
اوزنی ضبط ایله طلع و زهره سنا

ایسترم طلسم و دیالیه سمن قاسمکا
سست طاووس کی چیراوردن سنا

بیلیرمه سیار او جلیرن آلا ایدنه
اچا و کل کیمی منت جوین سنا

نظر زده دور صف چکه خدام و
سوزن تخته چوب اکلش سنا

عشق اودون و غوغا کله لاله
الشور و ناز و زده دوشدی سوزده

یاز قوم کله ی بناتی سسکا یانینی
حیف چو نده و انی کر زیده دیوانه

وله ایضا غزل ترکی من مقالات قدس

تلفغایسالدوم کنه نه فلک
ایندی مدو طالع میندی الم سنا

دیو فضل نال اولدی بریدن
 مژده آپا راجی با اولن سیرین
 شام سحر متصل غلام دیو ب عشق
 کوزلر می یکشم لوح رخ و لب
 بر کوی کیم دوزند کج و فکست ده با
 کوتی بلندن اولون جاننی می فک
 تری سلوا اولار امر قد و سحانی
 ساقی بوقان کاره سیرین می اندین
 قاصد ابل نیاز بند عاشق
 ششک سکتا اولو
 دورمه دوم با سن قران اولو
 برجه تاشا ایلدیده خوشبار
 سوله کنن عالمی اول منور

غزل ایات قهر من عذب کلامه

سوسیدور کنه کیمون قانینه
 غار رخا با غار ماره کوزلرون
 نوله برده دولایدم ششکا
 قربانی اولسیدم قاره کوزلرون

نونه

مقوس قاشلرون تکین کمان
 چکن شرکاندن تیر جان کمان
 بوخت جاننی قیلکن نشان
 قوی ایتسون کوسمی باره کوزلرون
 صفتور متون ای سر و فیه
 شمشاد عوی ایدی شریا
 نه یاقوزالمشش منی خار و زار
 چو خناری کتور و زار کوزلرون
 عاشقون دوزنده زلف مشکنا
 قوی عشق سالسون قرض افنا
 حکم قیل کتورسون سیرین سحاب
 بودرده ایلسون چاره کوزلرون
 اوزون شمشه سی ایشمع چکل
 خورشید خاوری تیدی منفعل
 بیلکه عشق اودی اولدی شغل
 چکده حق منی داره کوزلرون
 خدک خون برزون شیرین نظر
 خسروی تختندن تیدی دبد
 حلقه ایدوب الده زلف معنبر
 نه سحر او خور کنه ماره کوزلرون
 تازه کلکت آپاوس سحر دن
 نرین اولوسن بعسل و کهر دن
 یخشی سالدون تینی نظردن
 عجب نایل اولمش خاره کوزلرون

وله ایضا غزل ترکی من کلامه شریف

بنجا دلبر او کل کلینه ساطع لب
دین دل ویریکه اول غارت نام لب
عاشق صادق چون خضر شاد لب
منه اثبات جنون بوسه عریان لب
نه آسیم وارد ونم سیر کتایم لب
سیر شبنم خوشلوت ویر لب
نیکم ستمی نه کاسه اهلایم لب
منه غم بار و رفیق دل سوز لب
حور و جنت اوله سن آیم لب
منه یار اوله کراول کل لب
چونده تعریف ایلد باغ شتی لب
که اولون کو منم خیر لب
لیل و لوطی قمری سنکار لب
ای بناتی بنجا بویج منم لب

وله ایضا غزل ترکی من کلامه الکافی

آه که کوردم کنه برت سیر
مکر و خنچه لب کلخ و خنجر
بر شونم و شک سیم بر ولا لب
زلف تنی کورن باره باغ لب
نافه آهوی چین سنده دوری ناز
با صکت جث ایتنه منی صر

دلی

کیتدی الیم غمان ساقی اماند
باغی قان ایلد ویر بنجا اول سحر
بیکل جانور بوسه سیر زبانی کی
سازده افسانه دو حفظ ایلد بک
کو کلین آئینه سین نکشم آتش کنه
دوستی قانی کتور نخته اسکندر
پرده اوزندن اگر سالد منم و لب
ترک قیلا رت پرست بکده فاخر
جام می عشق دن ایم اولور لب
اولیه تا عاشقون شق رخ لب
ماست قالور قیل بادیه تیه
کاغذ زر کش کتور ویر بنکار لب
تا که سن ایشاقیوم عشقه بچر
چونکه تام ایلدوم من بو طرب جان
حاضر ایدون سیر اودمانی صر
اونده منم شکلی صورت دلدار می
نقش ایلده بوضو ده ایلد بک
کیتدی بناتی اوزی قالدی نیک
عاشق اولانلار کز انخری بک

رباعی

این نقش و کاسانجی چون آ
یا دفتر عشق دلی و حبس تون آ

هر صفحش از باغ ارم زیبار
هر قطه اش از دج در مکتون

غزل ترکی من اسرار کلام مطرب شاه

کلدی بر شوخ کنیانه کو یک یک
وردی بر تیغ جابانه کو یک یک
لاله ز ساربان و خنجر لک لک
بویادی اللری قانده کو یک یک
پاره پاره جگرم شیشه کواستی کبا
تیکدی کوزدیده کرمانه کو یک یک
حیف کیم اولادی عاشقه جانی نا
دیر بر دمی جابانه کو یک یک
پناه نه دیوب قمر غصبت بوی کوز
ایده بر غمی سلطان کو یک یک
تا که پروانه کیمی شو قیده بوجانی فدا
ایدم اول شمشیر کو یک یک
اولویا کوبه کن بر کجا اول امی
کله بکلده اخرانه کو یک یک
وارا سیم که قلم املی جوان و غلام
یازه لربو سوزی کو یک یک
غم نیرد انخی نباتی اگر اول شاه

رباعی

دنی

این شمع کمالی قاشق است
یا قطعه شوق عاشق قاشق است

بر طبع کبر باریاقی احسن
مطبوع تر از روی جلیق است

و که غزل ترکی من تصنیف خاتمه علیه الرحمه

تا که بنیاد المیم خراب جابانه شد
ایمیل کیم المیم کلزار ضلوعه شد
دو تنی ایشدن میان اولدی چلیپی آه
ایدم خنجر تا اول لعل خندان شد
ای شکر کون اوده اول کل کیم لایه
خاشاکه یقین زلف پریشان شد
دور ایستیک سماعی جی ارایه
تا ایدم من دشته ذوقی مانده شد
قوی قیام میدن شمع جلیل روانه
باشکی ورتیا سال کت چو کاندن شد
عروه الوقی که دیر تار زلف یارشان
غلام اولانه که بشکیر و اچ بسجده
وصل اولد لاره از ایشلم چندان شد
بر کن سید کون شمع المیم سنی
کفر دور کبریده لوح و کجاندن شد
چشمم دایه شمع غوطه و غواص
چشمم المیم بر غلطاندن شد

پرتوانا حسرت کجاست نه حق بگو
 ترک ایام فردوسی ایتم خور و غلام شدن
 نقطه خال خنایی لال اید بدستی
 کیم تقریر قیسون جبر جانده شدن
 عشق زارنده بخش کفایت است
 طبع کوهر بزم ایلماه کنت شدن
 بسکه خوراکم مده رولان گفتن
 لحظه ایلم خورشید شدن
 بربری پیکر نکاح و صفی ایلم
 آتیم من او نکاح کنت سلطان شدن
 ای بی نیکه پروطولی شیرین بان
 دبدم هوو چکوب تیر دور شدن
 نادی اوجیهت رشده خط
 نقطه پرکار عالم جبر فاندن شدن
 خسرو شیرین فرادنی میدان شدن
 کیم بناتی دایم ایشاه مردان شدن

وله ایضاً رباع

ساقی قبح شراب دیرینه یار
 مخفی بیان دلی پشمینه یار
 مستانه بگو که بی نیاز شد
 اندر رمضان در شب آید یار

وله ایضاً غزل سی بنیانه الوافی

بدر

ساقیا خبر یک جبر عجب کنش ادا
 بشان بهر خدا نغم دل داد ادا
 لطفها سازد اگر با دصب با ادا
 بر ساقی کجی نامه فوسر ادا
 ای ابل جان بر جنب از نایا
 از من کی زده مکن خاطر جلا ادا
 آشتین کتر از محبس ذوالقرنین
 کرده دستن چرخ خود خاطر ادا
 ای که هم مشرب شیرین دن بیبش
 شاد کن با قدحی ترغیب ادا
 از تماشا کی کانتارم معذورا
 هر که بیند کل ناطر ادا
 اینقدر تیر خازد بدم خصم ملید
 او ندید است مگر خنجر فولاد ادا
 از بهشت ابدی رفت بدر دید
 حضرت آدم مادانه صید ادا
 چشمه خورده نماید تو جیون فرات
 کره بنی شب جبران شط بغداد ادا
 وادی عشق دراز و عجب عرج
 کوفتی که نه بر خود ادا
 شعر شیرین شک طبع بناتی طوی
 می نزد چو قلم ریزه ادا

وله ایضاً رباع

ویر باد که اولدی نو بهار ساقی
بر کوزه چکوب بلوط قطاری ساقی

پیماننی قورسیدنی قوییر
الدردی منی رنج خمارای ساقی

وله ایضا غزل فارسی من مقالاته الکافی فی التوحید المبرکی

ای نام خوشتر همه جا و زبانه
بی نام تو کی زنده تو آنکفت بانه

از هر سجودت موزون تو دایم
نخم میشود هر دم بچمن سرو چانه

هر عاشق بیچاره که از عشق تو دم
کردید ساوی برش سود و زیانه

در کون مکان چونکه تو بی نام نشانی
کس تو چنان پی برد از نام نشانه

انسان ملک جرم پر میوین
کویند همه حمد تو پنهان و عیان

در کعبه و در بتکده در دیو کلیسا
جز وصف جلالیت شنیدیم در آن

کس واقف این را ز نکرید نباتی
بهیوده چه کردی تو درین دریغانه

وله ایضا رباعی فی العشق

کله سبیلغ زندگانی عشق است
سرمایه عمر جاودانی عشق است

لیزر

عشق است غرض حاصل کون و کجا
القصه نشان بی نشانی عشق است

وله ایضا من مقالاته الشریف العالی

چه می بود اینک در پیمان کردند
مرا دیکر چنین دیوانه کردند

بروزا بد تو باش و کنج محراب
مرا جا کوشه میخانه کردند

کجا جوید خلاص آن عاشق بند
که لغزش دام و لاش اند کردند

نه هر کوم زوار عشق تو او را
ز خویش و آشنایان کردند

برای کج عشقت ای حسین
دل مرا خیل غم بران کردند

بنارم عاشقانی را که جان
فدای مقدم جانان کردند

سحر رنج خمارم قصه جان داشت
حریفان بخت مردان کردند

صبا خوشبو تر از مشک تباری
مکر زلف بکارم شانه کردند

نوا سنجی بیل سوختن را
حوالت بر پر پر وانه کردند

غلام طبع آنم که از نظم
سخن را چون در کید اند کردند

دوای درد عاشق طبعین
دو غناب تر و بسند کردند
بنای رافریب ما بر ویان
برون از خانه و کاشانه کردند
خوش آنان که از راه صفت
پسیران خدمت شایسته کردند

وله ایضاً بر

در ملک و فاسد آن غریبیم
جز خار غناب پندارم
بچون نی بوریاد دل زار
میسند و من صد اندازم
قصیده الیخ و بنت خضر شاه و الیخ و الی علی علیه السلام
کشم از قلوبی شاه در یاد علی
هر دم با و از بی شاه در یاد علی
ای پادشاه ز سنان می در یاد علی
در هر دم من زین شاه در یاد علی
ماه از بهالت شمس از شمس
طوبی عشقت پاکل شاه در یاد علی
بلبل عشقت نغمه خوانم و ز شوق
طوبی گوید هر زمان شاه در یاد علی
شب سحر گریان گویند در باغ جنان
ایرج در با صند شاه در یاد علی

ای

ای عروه الوثقی فی کوی کبریا یقین
فکر کن از دست این شاه در یاد علی
ای سر عاشق تو از وی بلبل شد
آمد بل این ناله باز شاه در یاد علی
ای پادشاه بحر و بر و غمی کنج تو
فکر کن کجایم که نظیر شاه در یاد علی
ای خوشم عارفان می شربت الیخ
مار ازین غم داران شاه در یاد علی
ای کلایه جهان می بلبل شیرین با
آمد دل از عشقت کجای شاه در یاد علی
ای شبنم و شروی صاحب تیغ دو
تا کی کشم از کجای شاه در یاد علی
شدند دیکه تیشه امیر ازین تیشه ام
بر کن از این شیشه شاه در یاد علی
یاساقی کوثر مدیا حیرت صف در یاد علی
یا خواجه قنبر مدیا شاه در یاد علی
سکین فرارم با علی در دیده خاتم
بس و انکارم با علی شاه در یاد علی
هم میر و هم لشکر تو می هم قلعه شیر تو
اندر دلم از بر تو می شاه در یاد علی
ای رنگ بوی گل تو و می بلبل تو
در شمع غفلت تو شاه در یاد علی
هم قمر و هم سال تو می هم قمری هم بلبل
هم دلبر و هم دل تو می شاه در یاد علی

بزم خضر تونی هم توده غیر تونی در بر مکان پناه تونی یاشاه در یاد دل
 ای بانی علم و ادب بی فقر قوم عرب دارم بدل عجب یاشاه در یاد دل
 دانی تو در روز آخرت از دستت کفایت یاشاه در یاد دل
 ای پادشاه و ملک و منشی و جود سخا شد قاتل غم و مایه یاشاه در یاد دل
 برده و از من و بزمی بکوی سین بری شایع عالم بگری یاشاه در یاد دل
 شد بزم بزمی عیان بر بود از دستت کردیده ام بر نایاب یاشاه در یاد دل
 ای که بر بحر کف و می معدن غنیمت عزم یاشاه در یاد دل
 ای تاجدار علی و صاحب فضل انما ریحی کمال نایاب یاشاه در یاد دل
 ای پادشاه و ملک و منشی و جود سخا وی کو بر این صد فیاض یاشاه در یاد دل
 شایان عالم چاکرت فیض علامت خیرت خواهم بگرم بر یاشاه در یاد دل
 ای من و بانی تو کو غرض غلامت دارم طبع غلامت یاشاه در یاد دل
 تو جانین احمد علی ظل صدای سرمد جز تو ندارم مقصد یاشاه در یاد دل

کائنات

ای سن غلامت شوق روی چوینت سر بر ندازم از سر یاشاه در یاد دل
 ساقی تونی صبغتانی هم باده حرات تونی هم مسکن بره تونی یاشاه در یاد دل
 ای سن فدای تو قربان منی و بوی تو کشتم کله بوی تو یاشاه در یاد دل
 ای شیر خونی من تعادلی سر کلاه جزا مدحت بکنج درون یاشاه در یاد دل
 شاد تو ظاهر کن اسرار من لک پرستایم برین یاشاه در یاد دل
 ای ملک ملک کس اسیر و جبرین ملک کوی سیاح و فکای یاشاه در یاد دل
 توشاه و الا کوهری از آفتاب لاتی از سر و کمر بر یاشاه در یاد دل
 ای سرور و بزم سپهران و بیت تو ای دو ارباب یاشاه در یاد دل
 عرش سینان تو سرورم چو کائنات انا فخر شایان یاشاه در یاد دل
 توشاه و جرم خضر شایان نیست خیرتی زودج بوال نهی یاشاه در یاد دل
 ای خسرو و روشن کو هم جاوید کن کوه انجم دل آمد بر ستوده یاشاه در یاد دل
 شاکر و خاصیت شوقش چوینت انی بزم سر آله یاشاه در یاد دل

تو از زلال کاهی بیرون در آید
لولاک لولاک آید یاشاه در یاد دل
تو شاه ملکوتی شهبان و خفا
بخشد دینی یاشاه در یاد دل
تو هر سیری فتح با جیبی
تو نور حق را مظهری یاشاه در یاد دل
ای پادشاه فی ظمیر کرم و کرم
افقام از پا و سبکی یاشاه در یاد دل
سیر غوغا فتنی سلطان و کرم
از دست فتنه یاشاه در یاد دل
بلبل باغ عشق تو جوهر عشق
شادان و غوغا یاشاه در یاد دل
ای سر و کرم ای شمع افقا
اشیغ لیم یاشاه در یاد دل
تو شاه بختی خوشتر از فی
از هر چه گویم بری یاشاه در یاد دل
اشیغ باز و جود شمع و شمع
هر خط گوید روح یاشاه در یاد دل
ای ناظم ارکان فی کشف عین
وایم بخوان این چنین یاشاه در یاد دل
اکی هر کان حسبی در دین
این است دم و روح یاشاه در یاد دل
خواندنی بر هر پاک و مظهر کرم
این اسم اعظم بر یاشاه در یاد دل

در دین

وله الفیاض

در خواب من آن پیر شمشیر
گفت که بجان من در باده منوش
آنکه در بر کشید از سنان
لب لب من نهاد لقمه منوش

وله الفیاض فی رسی مقیالات

ای عاشق دیوانه بر خیز بگری
تا چند چوبی را این چنین خود خوار
از بدو عید ایدل طلب نشود حاصل
تا حل شود این شکل بر در خمار
که عاشق مشتاقی سانه طلبی
بر بند تویشانی بار طل کرانی
اندیشه بدنامی بکد از بخور جامی
با سر و کل اندامی در کوه کزاری
بر جام جم جم حشمت بر دوش
بین باده زخم جویشدن سلخی
چون شمشیری زنی بر دوش و کن
بر بند میان کنی جلعه زاری
قفل در این کعبه بشود بصد زخم
ای زخم سخن بکشد زخم چوبی
ای قلندر شمشیری کن می در
قصی بنامش نشون با مظهری

فیضی کجاش با آن جهم غم پرداز
ای مظهر شش آواز زوی چرخ داری
ای ساقی تکلیف من می تویم ای
کردی تو اگر کوک چون او نبوداری
آه چکنم با آن ز دستم بجز
کردید زین پستان شاد بزاری
ای عاشق هر که در آن می عرفان
این قدر دین آن کم گشته بسیار
تابسته این شبنم خیر از پیش
این درویشی ز نسبت زبیری
کو هر بود در جوی شود راجو
بمنت بطلب از هوا پر بجویاری
ای پیر سیاح دم و خی خنکو قدما
تو از همه اعظم تو بر همه سرداری
تو شاه فلک جانی بشه بر تکی
که هر کوی با می که نوری و کد ناری
در راه تو کوشید از باغ کوی
وز پای تو بیدین دشوار بود آبی
ای عارف ستم وی نذر بستم
در دام تو تا ستم شادم بگری
تو خوبروی زانیه مهر و
با حکم تو شد باله حکام قضا
ای خواجه دارا در وی صد جهان
تا بر تو شدم مهر دارم مهر دار

م

تا مهر تو ورزیدم از غیر تو بریدم
وز جام تو نوشیدم از دودیداری
ای ساقی ستانه درده و دوسپایه
باز این دل دیوانه شکرم وفاداری
ای میر صفر قریع از تو وار من سر
دور از تو نشد کار می سرباری
ای شاه جهان ای با فلک فر
کردیم تو کل ما بر وجه قناری
مداح شهروان کی غم خورد از دور
ای ساقی سرت تا سوغ تو چنانی
تا کی کنی جانا این جور و جبار با
آخر سر رحم آمد موسم دلاری
تو عاشق کی کنی یا مرغ خوش بنگی
تو بانی ارگنی یا ثانی سمنی
تو قاصد جانی یا سرخ سلیمانی
تو بلبل شوخانی یا سرخ مرغی
تو سبب قندی یا شاد بستی
تو شوخ شکر خدی یا دلبر عیاری
تو صورت دیبانی یا چهره نری
تو در صفائی یا کوهر شویاری
تو سایه زردانی یا خسرو ایرانی
تو رعد خروشان یا قهرم خدای
تو جام حبسوی یا شتی خوشی
تو جوهر روستی یا باوه کفاری

زاهد پدید آمد ز روبرو در میان
از سجده صد و اندر به ساغر سرشاری
تو لعل خیشانی یا کوهر غلطی
تو غنچه خدائی یا عسل باری
تو مهر درخشانی یا یوسف کنعان
تو موسی عزرائی یا حیدر کزاری
یار بختی حیدر آن حیدر از در
در ده بر بناتی پر چون جعفر طاری

وله ایضاً ع

قربان شوی که پادشاه ساخت تو را
وز جلد سران سر برافراخت تو را
چشمانش شود ز حلقه چشم پر تو
هر کس که ترا بدید و نشاخت تو را

وله ایضاً ع

در عشق تو شدتم چو سوزن نئی
در چاه غمت شدم چو چین نئی
در باب را که وقت فریاد نئی
ای کیه سوار دشت ارجن نئی

وله ایضاً ع

ای بلبل کلشن فصاحت نئی
دی طوطی کلزار بلاغت نئی

دری

از عشق خستدم کویم جو جو
ای شیر بیابان شجاعت بی بی
قصیده کرمقا لایه قدس فی الاثر فی المرح حضرت المولی علی

منم عاقله سلطانم علید
منم میر جاسانم علید
نه دارا تا نورم منم نکند
منم فقور و خاقانم علید
بهشتی زاده ویردوم سر
منم کلزار رضوانم علید
اگر بر کمین من بر شای الوه
منده شاه شایانم علید
دو توب هر مرغ بکشند
منده باغ بوستانم علید
منی بواسم اعظم ایدی طلق
منم جمیع دیوانم علید
اگر خنجر چکرو دشمن غم ایتن
منده تیغ عیارم علید
منم سر مایه عمرم دو مول
منم جسمه بوجانم علید
منم یونخ اوندن او ز که ذکر فکر
منم بوجانده جانانم علید
منم کشتی نوحم مرتضی دور
منم موسی عمرانم علید

منه ظمت یولیکو تیره بخیر منم نبوع حیوانم علیده
 منم روح الام اولدی یالته منم شایمانم علیده
 منم باغ جن و نخل طوبی منم سر و خرامانم علیده
 منی سیر کستانه آپاره منم سیر کستانم علیده
 منم سیر یغ منم شاه مردان منم ساقی منم علیده
 منم عسرم منم روح روان منم مرغ سخندانم علیده
 منم عرشم منم فرشم اوراد منم مهر و زانم علیده
 منم لوح و قلم کرسی سیریم منم اورمک کیوانم علیده
 منم عودم منم رود و سرودم منم هم راج و ریحانم علیده
 منم بزم نشاط و عیش نوشتم منم شمع شبتانم علیده
 منم جام می و نقل و کبابم منم سالار ایوانم علیده
 منم حکم منم مال و منالم منم هم حکم و فرمانم علیده

الحمد لله

منم ششم منم طاق و رواقم منم بانی بنیانم علیده
 منم ابرم منم برق جنت منم رعد غروشانم علیده
 منم علم منم در خوشبم منم باران نیسانم علیده
 او شهبازن سیری مرغ نام منم شایین و طرلانم علیده
 ز فیروزه سور کو حکم نه کوهر منم یاقوت و مرجانم علیده
 ز نردون ز برجدون دم آوره منم دریای عانم علیده
 ویردایم دینده خان چوانی منم هر دره دربانم علیده
قصیده من قنیه طیب بنی شریه من قنیه طیب بنی شریه
 تاکیر آباد شده جام فرشان من زمره ز سر گرفت بلبل خوشخوان
 مانی از نمانین بت پرستین کو کعبه صورتی چون جانان
 چندم العجب بر تو من بسینا پرده رخ نمای شه جوان
 تا که بکعبه بنا در روز نخستم پدر وادرا درس عشق پیروان

عاشق دیوانه ز صبر و تحمل کجاست
 سخت بخت کند ساقی مستان من
 کوبند عیش و شربت طاعت کیش
 قسمت خضر است بس چشمه جوان من
 در نظم چون قوی حاکم ذوالکبریا
 سجده آدم کند سخت سلطان من
 طغنه حیدری لرزه کند بجان
 چون کشد قبری این لاله ان من
 خضر و زین مهر شست بجان سپهر
 پرده بر این مهر شمع بستان من
 داشت کجا این یار این عزیز بکا
 مصرعین شد ز یوسف کعبان من
 شد گریزند خامه شکیب من
 نامه بفرست مرغ سلیمان من
 کرد جهان را بحر افقنه افراسیاب
 نیز بکش تیغ تیرستم دن من
 از غروره زان کشتنم چون کجا
 بلکه شود لطف حق طاف دیوان من
 حلقه زنجیر عشق باره شد از هم کشاد
 باز بصحرافا دیر سیاهان من
 کوه بر شوخون کشت زدم برو
 غره جادو بست دلبستان من
 ساقی مجلس سارقه میسنگار
 بکن چه چه زند مرغ خوشان من

الکر

رنگ گل حری غم کند از دل بری
 نیست کم از باغ خلد بختستان من
 قیصر قلم روم می بکند از دچوم
 کربفر و زور خج خسرو ایران من
 کوش فلک کرد از غلغله کزانی
 شعله شد که پرچم سلطان من
 میخو شعر من برد عیسی سبق
 ناسخ بخیل شد آیه قس لکن
 زنده کند از نفس ده صداله را
 کرکاشاید بی پیرخه دامن
 عارض نیای تو رنگ گل نوبها
 قدس از تو سر خورمان من
 باب میگون تو فارغم از جام من
 زلف چلیپای تنبل و بجان من
 چون بلرزد چو بیدم تبه روزگار
 نرم کند سنگ را سلطه خاقان من
 پادشاهم چشم میرفیدونم
 شیر تهنان سام و زیان من
 مایل روی ترا با کل کلوشن چکا
 طرف سمرقند از تولا له نعمان من
 روز و شبم می موی کریمی ختیا
 خواندن شعار تو داروی دمان من
 کوه بر خنج تا جور لو کشف
 در ولایت قدس زیدان من

باقی موزون تو سر و شود بر کنون
 لعل سخن کجی تو غنچه خندان من
 بحر معانی تویی بسج شانی تو
 حُب ولای تو شد جنت ایمان من
 روز برآمد بعسر سر کرانما فیت
 ای بدم پوسین بال پر و جان من
 اگر کنی کمین سویی من از روی لطف
 وای بحال دل را و پریشان من
 زینت قمرین تویی شوخ و شایسته
 سوره یسین تویی ای شه شایان من
 نور است علیست کائنات علیست
 شاه ولایت است ایل نادان من
 ز درخ آفتاب تو شمعین بقا
 چون گذر زین پیشام غریبان من
 خیز ناتی بیا بار سویی میکده
 تا که شوی دال حلقه زندان من
وله ایضاً فی الغزل
 من کلامه عطر الله مرثیه
 آمد آن شاه به بان کنان در من
 باز پرسید حال دل غم خور من
 پیش قدم باد بوسه پایش ادم
 کفتم ای شوخ بر بی طبعیت و مبرک من
 آفرین تو که در پیش نواری کردی
 سایه لطف حق که نمکند از بس من

الله

الله الله چکم آه ز کوه دستی
 شرم سارم مکن از دلبزم ایدار من
 دستگیری کنی که یکی شیشه می
 از سر عرش برین میگذر دهر من
 شرمم آید تو من بنده بخوام خود را
 جان فانی تو که بگوی تو که کتر من
 نه آنکه که شد نخل امیدم سه سبز
 نور خورشید عیان میشود از رخ من
 اگر لطف تو که کان کن شد و
 سر و پش راه تو ای کافور من
 شاد بشین و بخوابد و بانی چون جم
 که ز دیوان قضا بام شد کسب من
وله ایضاً من تصنیفاته فی المحسن

ساقیا خیر و به کام دل ستا
 بر لب جام سار لعل لب جان را
 شاد کن باد و سپه پناه دل زندا
 رونق عهدش بست یکبار ستارا
 میرسد مرده کل لیل خوش الحار را
 بیللی دوش نصیانه ز کج هفتی
 بر زمان تو که کفایت سراید بسی
 بعد از آن گفت که غیر از تو نیست
 ای که بجا جانان چمن با زری
 خدمت با برسان شد و کل در میخ را

حیف حیف ایام جوانان آه صداه ز تاب تب روز جوان
 زینای رخت فاده چو کوریدن یک بر کشی از سبهر سارا چون
 مضطرب حال کردن من بر کردار را

صبح سر ز دافق مشعل خورشید فصل از انشوی چه توانی جام صبوح
 سرخوشم کن ز میقه من از نام نضوح یار مردانند اباش که در کشتی نوح

هست غالی که بآبی خنجر و طوفان را
 ندی بر آید ده بی حلقه بکوش زان بخت نیست سامعه پند نبوش
 منع از من می رانی مکن از خا بکوش که چنین کند مغرب چو باد و خروش
 خاک رُوب در میخانه کم تر کار را

خسرو آمد و طاعتش جولان شود کوی بر قفس کنم چو کان شود
 سرور از این همه بفرمان شود ماه کفانی من سینه صحران شود
 وقت آنست که برو کنی زندان را

چشم بد دور چو خوش طلعت نیاداری زکست و قد و قامت غمناوری
 یک چون گل تو دو و صد شوق شیدا در سر لغت آنم که چه سودا داری
 که هم بر زده کا کل مشک فشان را

زادانی که بخبر بار عمل می بندند کمسانند که پاسته شد قدند
 غافل از زندگی مادر پی چون و ترسم آن قوم که بر در و کسان بخند

در سر کار خرابات کتب بدایان را
 هر که را بکرم از خلق بکارش پیش طبع غمخوره هم در بخت است
 عاشقم بر بخشش که چو خوش نظر گشت ملک از او کی و کنج قناعت گنج است
 که بشمیر میر نشود سلطان را

چنگ بر چنگ آن میطیر بنوازد که ز سر بوش بر آن می کلک بود
 بحر فغان و حدت بسرا پرده خود نشوی و اهت یک نکته ز سر او بود
 تو که سر کشته شوی دایره دوران را

جان منی احسن نیکل ویران ^{مطلب} در لب بحر فنا کو هر غلطان ^{مطلب}
 بهر زربنج نکش که مکن کا بن ^{مطلب} برو از خانه کردن بدرومان ^{مطلب}

کاین سیه کاسه در آخر یکشد همرا

واقعی چون تو بناتی ز کلمات علی ^{مطلب} پس چرا غنای از زمره ذکر جلی ^{مطلب}
 بگذران چون و چرا از عیش ^{مطلب} حافظی خور و رندی کن فوج خوش ^{مطلب}

دام تدویر کن چون در گران قرا نرا

وله ایضاً فی الرباعی من مقالة علیه الرحمه

ای شوخ بیاری بکاشانه ما ^{مطلب} پر نور کن از جمال خود خانه ما ^{مطلب}
 شاید که زمین مقدم میبوت ^{مطلب} لبریز شود زباده پیمانه ما ^{مطلب}

وله ایضاً فی الغزل من کلامه نوره اقره

دارم از سلسله لاف تو زاری ^{مطلب} بستم قتی را بخطا کار ^{مطلب}
 صبرتی دارم از آن ساقی کلج ^{مطلب} نماید قتی بصدق خوار ^{مطلب}

ای همسایه خود بر سرشان انداز ^{مطلب} بگذر بهر رخ از سر بیاری ^{مطلب}
 قاصد شهر سباید بد فرخنده لغا ^{مطلب} مر جانی خیر و یا سوی گرفتاری ^{مطلب}

پیر پزین سپار کج قوادغ غرا ^{مطلب} جلوه کن قهر فشان در صف ^{مطلب}
 کوزه تناسم از جبه تو همسایه مرک ^{مطلب} خستیت ز احوال افکاری ^{مطلب}

کاه قری شوم و کاه شوم طیار ^{مطلب} سر کنم قهر تو بکهار چنی ^{مطلب}
 ایکه در زم شمان جام طرب مینو ^{مطلب} گوشه چشم کمی جانب خماری ^{مطلب}

سهر عشق تو بناتی بچیت ^{مطلب} کفته شد با دفع فی در براری ^{مطلب}
وله ایضاً فی الرباعی من ^{مطلب} **مقالات الوافی طاب الله شراه** ^{مطلب}

مستانه سرمست ز صبا ^{مطلب} دیوانه دلم عاشق شیدا ^{مطلب}
 از غرض خند المند تر خیری ^{مطلب} بالاتر از واکر بود جای علی ^{مطلب}

وله ایضاً فی الغزل من کلامه ^{مطلب} **تقنی صفات الکافی علیه الرحمه** ^{مطلب}
 اولویار دقت سه بر دامن جان ^{مطلب} دوش بایند که دوش تر سیلان ^{مطلب}

پا لارم دوشه کلنگی میله شیرین
 بام عشقی ویره کر خسر و خوبان الله
 ایدرم دایره مصری کله دن لیر
 دوشه کر لعل بیسف کنگان الله
 تون طبع صبا سیری دوشه چا
 دوشه ختم کله بر ساحت میدان الله
 قوشالم آتین آتی دلی کملکن
 عیدلوم دوشه کر ایض دوران الله
 ساقی دور ویرنجار بوج قان لیل
 چایلر دوشه ویر برکه دران الله
 انی لیخانی چوخ ایتیمه خاتما دوشه
 بیلد قالمار کلو برکوشه زندان الله
 تنکه کلدوم دانی برنج تورچم
 کله کر قائمه کسبد کر دان الله
 کنج افخاده اگر ختم قاسیم
 ویرزال وند دانی رستم دستان الله
 اودمی قور دلدی زلی کج عیرانی
 یخشی بک چلدی نم چاک کریان الله
 حن بکیم ایدرم موج فغانی
 دوشه کر دیده تر لجه عان الله
 چکر خیم ایلان فرمی اولدیم
 اکیدا لوشین کلان خیمه قان الله
 کیدرم واده انصحن خوان شمران
 دوشه کر بارکه شاه فرسان الله

دوشه

کوریم ای عشق سنی کوریم سن بیچ زوال
 تازی سلیون کلو بکفرده ایمان الله
 دوشه کوشه خاموش اوتوریم سلیم
 بیخبر کور که دوشوب کورفران الله
 رو دوشه بیخ غرق ایلیم فرغانی
 که کلو ب معجزه موسی عمران الله
 هو چکوب مرده مجنونه تیورم پیغان
 کله کر دمه طرف بیابان الله
 ایتیم جانن سار ایتیمه حاضرید
 نوله بردن کله بوشده فرمان الله
 خان چوبانی کله لال اولدی قلم انجیل
 دور بنانی که کلو ب سرخ خندان الله
 وله ایضاً فی الرباعی سن
 طبع کلمات مقالاه قدس الله
 نمودار اقی شرق آفتاب طلوع
 مکر دارچه جمال آفتاب طلوع
 فروغ روی ترابر که شبیایم
 بنده گفت که شب کرده قاطع
 وله ایضاً فی الغزل
 من تصیفاته عطر الله
 ای کوخل ایتیمه شور و غوغا
 چکیم بهوده رنج سودا
 بیوفا عمره اعتبار ایتیمه
 ایلله آلوده فکره اصلطاح

خاک و لور عاقبت نصیر غمی حاصل مال و ملک دنیا هیچ
عارف اول عارف اوله زاهد اختیار اتمه زهد و تقوی هیچ
مبتلا و له نشاء بسکه می کلفام و جام دنیا هیچ
بمیت ایت او لکن یقین ایل کفر و دین بحثین اتمه طعنا هیچ
ای بناتی سننه حقد و یا غم میه عالم اوله اعدا هیچ

وله ایضا منی لاله عطر الله ترتر

بر خیزده جانی ای ساقی خوش امروزه کردارم شور غمی در سر
خواهم که کشم جامی بر یاد رخ جانا مستانه برقص ایم دوری کنم دیگر
ای عشق دیوانه درش دو پیما خاموش نشین یکدم بهیود و سخن
دستی زن و می و می کنی کوین رقصی بنا خوش خوش باله بر سر
از نای کلکون فخره و دل بخت ساقی سیرت کردم ای برخ آرد
آن کلک شاک افشان را شکر کن زندان بخت با سر مستانه به رخ

الذم

از وجد سماع من از شوق کل ریت شاعران نیکویت بهتر کل احم
نه پیر خراباتم نه شیخ مناجاتم بساکن بخانه زاهد کم از خ
مجنون قرا داغی کویند بناتی کر بنک کشد کم می که لال شود

وله ایضا فی التریاعی من

مقاله اشرفی طالب الله

ای فتح و ظفر قرین اقبال تو باد وی پیر خرد فقی احوال تو باد
خوشید فلک ستاره بخت شد جام کل و مل همیشه در فال تو باد

وله ایضا فی الغزل

مطیبات کلامه علیه السلام

دوش کیم بخانه ده خوش نکلار ایچره کوردم بر کیم کلک لیر ایچره
صد کلک لیر اید و قلوب بخت تا یون بر دیزیری تا پدم اوزره و شکر ایچره
نقل حکایت و فیه فیه و فیه بونکل و صد دورک و شکر ایچره
ای صبا شیر دوم شاه جهان کشت لاری شپیه قیلان ایچره
بو ملک قرا داغده بی مونس و غمشخار فرایدمیت فیه منی نکلار ایچره

پیشانی و شکر ایچره
دوش کیم بخانه ده خوش نکلار ایچره
صد کلک لیر اید و قلوب بخت تا یون
نقل حکایت و فیه فیه و فیه بونکل
ای صبا شیر دوم شاه جهان
بو ملک قرا داغده بی مونس و غمشخار

وله ایضا رباعی

ای خوشن طبع شمع جبرائیل
وی داروی در دمای بیدارم
قربان رخ مهر فرو تو
یک شکل بزبان شیرینم

وله ایضا غزل

صمیمیایم که در زبان را ز درت مرا
که شیشه مسکن عاشقان بود مسکن خیار
چه غذا طاعت این بخت تو بگویند
تو خوشترستی یقین کنی شود بشمار
تیرت رخ دل بیان بسمل و شمع کل
ز گرم بگو تو شمع کل بگو یک کندان
چه بودی کسی ز دم که تو را چو جان
نزد و هوای تو از سرم اگر بجز شوم آستان
شب چه تو را زنگ تمام شد بر
بغیر از آن سخن بخت ز خالصم کمر
زندان جور تو جان نخل فاسد چو جان
ز جامه لول تنگ جان بغیر استم از این
همه عزیزت بیت شده سوی منی که
برویم بیکدم که شد بیکد از خود بکنم عیان
چشم و سر خوشی زنگ نعلبشت
بصفا چنان غیبت که دل از غمت زبانه

دی

تو بجام با ده ناب کن دل تنگم کن
تو بپشت خوار کن خسته دل کنم کن
رغبت تو پر خطر من بیواندیده سفر
نه ز قصد من و نه ز کینه دل کنم کن
من و تو در دل و مسکن تو فخر غرور
نشان از من نیست نسوم و در تو چنان
نکستم قدم ز روشنی این صبح و غلظت
چندانی تو و فوکان لاسکان

وله ایضا رباعی فی وصف الدلّیل من کلّام علی

بشنو این خوشن از لب لیل
که کند منقبت صاحب دل دل
سرو کون و مکان پادشاه هر دو جهان
شاعر روز جزا ساقی ملل مل

وله منقّلاته طایفه شاه در وصف منجانه و حد

کمی در جوش و کای در خروشم
کمی در کفایت کواهی منوشم
کمی از چشم ساقی در خمارم
کمی در مست جام می فروشم
کمی در مسجد تبیح در دست
کمی در دیر کبر در دوشم
کمی دیوانه صحرانوردم
کمی فرزند با عفت و هوشم

کمی در سونام بت پرستم کمی سجاده تقوی بدو شتم
 کمی از وعظ و از وعظ کزین کمی پندگو خوان بگو شتم
 کمی بپوشم چشمان خرویدیا کمی چون زاهد بشیند بپوشم
 کمی از شسته و نفیس برتن کمی خوشحال گفتار سر و شتم
 کمی اندر سکوت چون نباتی کمی چون خنب می دایم بگو شتم

وله ایضاً فی الزمانی من کلامه

ای سرفروغ و غنچه لب و سیم اندام وی منفصل از مهر رخت بدرتام
 تا کی خورم اندوه شب بجزرت ای بی تو برین شادی ایام حرام

وله ایضاً فی الحین من کلامه

کشید بر سر خود طیلان تریانی بسته لب تکلم چو نقش دیبانی
 مدام همچو پری کرده خفته بهمانی بچشم کرده ام ابروی ماه سپانی
 خیال سروه قدی نقش بسته ام فی

بخار خاز عشق تو را بوج حسن پراز شقایق و نسیرین کم چو طوق
 توان ره بود بچو کان فیکر کوئی سخن امید هست که نشو و عشق باری

از آن کجا بچو ابر و رسد به طغرائی

خدای تربت مجنون که شد حساب گرفت از صحنه طعن مردم
 ز رخ نقاب فیکر کن نمایان مکه راست دل آتش بخرق و خاوم
 بیایب که اگر سبکی تاشانی

اگر چه خوشه پروین چو در تابان صفای لب لب که کشانی
 زمشتری و طلال تکامل فشان مرا که از رخ و ماه در شبستان

کیم بود به سر و غ سواره پروانی

از آن زمان که دلم را عشق آفت لب مصاحبت مردم زمان برود
 ز سوز آتش چنان تنم چو عود آفت سرمه زده و چشم انتظارم
 در آرزوی سرو چشم مجلس آرائی

چو پسران بر زلف خویش میزنند
بجند شکرین راه زه شیرینند
همین زبردل من تیغ کین میزنند
در انتقام که خوابان غمزه میزنند
عجب مداسری اوفتاده در پائی

بسی تلاش نمودم ز رفتن کار پاریش
نذا د کام دلم آن کار کا فرکیش
در پیج و در دازین فکر محال اندیش
ز نام دل کبی داده ام من درویش
که نیستش کس از تاج و تخت پروانی

بند لب ز سببم هنرم نام و نسب
قدم برون نه از شه ره طریق ابد
ز این آن مطلب بر وصال یارب
فراق وصل چه باشد ضای دوست طلب
که حیف باشد از غیر او منتی

بخوان بصورت ای جوان لایزال
نظر ز شعرتی مدام میل و نهال
بیار ز من بشمار کن شمع لعل
در زهر بحر آرد ماهیان بنهار
اگر سینه غایب رسد بدریانی

وله ایضاً فی الرّباعی من مقالة عطر اللّیل

ای مرهم سینه فکار عاشق
وی راحت جان بهیشت
یک شب بکرم بسیار بجا شاد
ای روی خوش تازده بهار عاشق

وله ایضاً فی الرّباعی من قصیدة فی الخیار

با دل غم زده و روی کاستان
غم دیدار مثال رخ جانان کردم
از نگاه قدس و چو شوش آید نظر
اینکه یاد ده آن سرو خزان کردم
از تماشای گل و بلبل و طرف لب جو
چاره در دل بی سرو سامان کردم
از غمت سر بگردان تنگ برادر
هر چه بکلی و کفر و کاستان کردم
بیزبان بر سر خوان چون ناله دال
زان سبب فخر خاندان کردم
سخن رخام بود عیب مکن معذوم
سالمه پیه وی سکا خان کردم
چون تخلص تو کردید بناتی جانان
کفایت بیت و فعل را تو بجا کردم

وله ایضاً فی الرّباعی من طعنة کلامه قدس

از راه وفا اگر بیانی چه شود بر چهره من در کشتی چه شود
 از شمع رخ مهر فروز تو شبی بر کلبه من رسد ضیائی چه شود
وله ایضا فی التمجیس مع مرقا لاله التزکیه رحمته علیه
 کنه کوزم دوشدهی بر بهر جا آق اوزنده قراشکی خالی و آ
 حلقه حلقه اولوب لاف میکنی لوح الله عجب قبه دالی و آ
 با نخا قسری لاله کوز لربادا با غمی قان ایتدی لعل کلفانی
 نه اولدیر یارب حسنه نامی خسرو شیرین مین معالی و آ
 دی کلکون قیه قورسون طلی مرتب ایسون نرم نشاطی
 تیز اولون باندرون شمع طلی دوشیون مجله هر نه قالی و آ
 صفیر خناری بدر منور دوشنوب او تننه لطف مغنیر
 دیشلری روارای دانی شکر لب لرین عجب داتی باقی و آ
 کره سن عالمی جمله سرتاپا تاپیلار بر بید سرود الی

دلی

دکتر بر موی نه حق سیلور حاشا هر نه بود نیان ملک مالی وار
 پیر لیون کورم اسب کلکونی بیوفا کورم چرخ کردونی
 بر دوبر سیر ایدم طرف نامونی دیوانه لوکلن یوز طالی و آ
 من دیدم پس خان چابانی بر ایکیدا او غلاند بر سیر باندو
 دیمه کیم قوجا لوب قدی کماندو ایندی کور دوم سقا لنین چالی و آ
دله ایضا، (فی التزکی)
 قربان عذار لاله رنک تو شوم حیران نگاه شوخ و شکفته شوم
 ابروی کجبت بد لر باقی طاقی وقت ارت که مقول صحنه تو شوم
دله ایضا، (غزل تکی)
 منم بو طبع بخونم کنه نرم شراب است الدهه ساغر زینم مخمور خیالی است
 رفیقم برت نیانیم ساغر صیبا اسس عشق یار جا کوکل خنک خیالی است
 کبی مطرب نواز کند فرح بوبول نام کبی قاتی باغ عدن لیم شهید شراب است

بهارا و بخت سماند هم کوکب و کونکلم
اوین بخانه بخنده بخوب و خجالت
صلح و نجیبی قیامان تا قیامی
اوین تکرار باغده و تکلف نیر شراب

وله اکتی رابعی

وقت است که از غم ازاد شوم
از وصل بخا خوش و شاد شوم
از کوه قاجار داغ بر بندم خست
فریاد کنان بسوی بغداد شوم

وله ایضاً فی الخمیس

اندانه بود لب سیمبر
بانی بخت ورن جانان سید
داغندی باشدن عقل و هوشی
بو بخت در میان در وانه سید
هر کیم کورس بجایینی آشکار
اختیاری کید و لب و بقر
کورسنی یارب بانی دلغای
بوشع خسارن پروانه سید
اوری شیرین سوری شد گریز
عشوه سی دل با غمهی خوین
بیاقی برک کل زلفی دل آوین
دانی مرواری خزان سید

چون

نجل آتش افروزی شمس خاوری
بالاید و قشای بدر انوری
نه یا لقوزا میمش منی صصری
چو خرمخون کیمی دیوان سید
یولم دوشسه خرابات خرابه
دیرم عرضی جام شراب
بنایتیه نیلر بو بر شراب
یدی دریا اون پائیه سید

وله ایضاً رابعی

ای عشق تو دقالب فرسوده چورج
از تبر خاکن دلمرا مجروح
مسدود شد از حجر قوا و آب نشاط
تا کی نشود باب صالت مفتوح



تا که در کشور دل عشق تو سلطان کردم
کلام اول هست که هر چون کردم
منج امر و جو کل چاک کریان کردم
سالها پیروی نذیب ندان کردم
تا بختی خرد سر صحن ندان کردم
با خبر باش ای هر و نر نرل شاه
تا چو یوسف نشوی ایز و کر نر نر

راست نیست که از دست مرا آید من بجز نعل غفانه بخود بروم راه

قطع این بر حبله با مرغ سیلان کردم

تا شدم شاه کشت زلف بر کمانجن خجلست زلفم نازد آهوی ختن

باشنویان نکته که بهتر بود از زلف از خلاف آید عادت طلب کاکم کن

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

کس ز عشق تو چون بادل افکند در همه عمر ندیدم نفسی خاطر شاد

دارم از جسدی این چنین زیاده سایه بردل رشیم گلن ای کز او

که من این خانه بسو دای تو ویران کردم

قامتم از غم هجرت شده چون بون شمع و شمع سوختم از شعله این نور ز

دوش در مصطفی طعن جفا بون تو بر کردم بهوسم ایستاقی و کون

میکنم لب که چرا کوش نباد آن کردم

حکم تقدیر نکردید به تدبیر دست تخم امید درین زرع نابود دست

ان

از سر صد بختی آن فاخته صکوت فرست لغت بویستی ز بدست نیست و

آنچه سلطان ازل گفت بکوان کردم

شکر و لاله که دلم دوست و دشمن خست کجی اسرار تو را منتقبافانه خست

چون ز لیلخا دلم از آتش این بیت گدا اینک پیرانه سر صحبت یوسف خست

اگر صبر نیست که در کلیه خزان کردم

کام خود یافتم از لطف شهنشاه عجز حسن نظم شده تا بلخ و بخارا و ب

مکن کافر حسد نیست نیازم به کرد بدیوان غل نشنیدیم عجب

سالها بنده کی صاحب دیوان کردم

ای باقی بدر آور بقی چون فط تا بتابد بدلت شمع بجی جان

نیست مکن تو باله بسی جان صبح خبری و سلامت طلسمی جان

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

وله ایضاً رباعی من مقالته طاب راه

ای بنای غم دل از تو به خفتن بهتر
قصه عهد ازل با تو گفتن بهتر
لعلت بونیت دیدنی رویت
آواز تو از دور شفتن بهتر

وله ایضاً فی الغزل من مصالاة عطرانته

بیل کمی کل اور نخاشتم
طوطی قوشی و بلی ای صنم صنم
کوزلک سلطان کو یکجای رضائی
کلابین طلی ای صنم صنم
هرکیم کور سنی اولور دیوا
دو شهر محبتون کمی دایم دستا
قربانی اولد قیتم شد جان
قربش خالق ای صنم صنم
بمی غنچه دیشی در مصفا
دهانی کلشکر لغی دل آرا
چسبی قویی بلی ای صنم صنم
غمرن اوخی او دور و دور جان
باشنه دوندیم بر کل یامنه
سرخش اینچه بلی ای صنم صنم
بنایتی تور باغ وصال
ناحق قان المیه بامه و باله

لن

عشق منی و دند بر ملا له
آدمی سانی بلی ای صنم صنم

وله ایضاً فی الرباعی

نمود از افق شرق آفتاب طلوع
نمود از چه جمال تو آفتاب طلوع
فروغ روی تو را هر که شب بیا بیا
بخنده گفت که شب کرده آفتاب طلوع

وله ایضاً غزلیات

باز مرا کردش و دلدیرین
بر درش رنگ غم از دل غلغله
پرده گفت از غدا بر در و لها و دار
کرد جهان را بهار شوخ و شایان
ساقی ساغر پرست خیر بیا بیست
تا شود از باد دست یار دایمین
سخت مهر هم از غم عشق چو
یکشاید بشی بر سر بالین
فرخ زیبای او نیست مرا آرزو
لاست پرستی است کند به پایین
کرد در هجرت که رسیدل شکم
رحم نداری مگر کافر بدین
سبیل در میان لب و دل آفرین
روی دل آرای تو لاله نوسین

جان کرانی نشد قابل قربان تو
ای بندهایت همه عقل و دل و دین
لعل سخن گوی تو بر ذریه قوت نیک
قیمت کمر شکست و شیرین
کر گذر و تیر تو از سپهر جان غم
باک ندارد تیغ جان غم آگین
نا فداجوی چنین می نشو و عطر
کر شو و غنچه شان طره ماچین
کرد بیک دور طی سیم کوه فنا
از پر عطا کدشت شهر شاهین
مردناتی ز غم در ره صحرای عشق
هیچ کمونی چه شد عاشق سگین
وله ایضا
رابعی

ای رنگ بهار و بوی گلزار تو
وی غنچ پریشان تا تاراز تو
از غنچه خندان لب لبلیست
ای داغ دل که کست از تو

وله ایضا غزل منقذ لایحه

ای جمال تو از تان متنا
حق تو را آفریده مایه ناز
جان فدای دو چشم جارتو
نظری سوی عاشقان فلک

ان

مزن آتش بحسب من جانم
با قیسمان و کمرش و ساز
می طپد در درون سینه دلم
تا کند سویی کشتن پرواز
کی شدی راز من کیتی فاش
سیل اشک از نیشیدی غماز
از حسن سنبل پریشان را
دور کن تا رخت به نیم باز
چه شود از شبی ز روی کرم
با من خسته دل شوی همراز
ساقی مد تیت محروم
ز شراب و رباب و چنگ و نواز
تا کشم بار عشق را سرت
لطف کن ساغری بمن باز
بحقیقت اگر رسم رسم
منم و این طریق عشق مجاز
کر چه پایان راه پیدا نیست
رخش بخت بیار رنگ و ناز
باش تنها نور چون مجنون
عشق را نیست حاجت انباز
همچو فغان شود درین وادی
با غم عشق او بسوز و بساز
از سر انجام کار هیچ مهرس
مکن اندیشه از نشیب و فراز

روادیش کین برین محبس برو این راه را بصد آسناز
تاری بروصال دلبخوش خاطر از غیر عشق او پرداز
این بناتی است در خوش و نا یکه در غم حافظ شیراز

دو رباعی

دیوانه کو نخل لب و فغان المیوخ راز دلی خفته عیان المیوخ
خاموش تو فیس از آتافری ابنای زمانه نمیبان المیوخ

غزل فارسی سر کلامه

کل بخ پرده چون تو بگزارائی بلیل از غم قد چون تو بگزارائی
برای جی شوی دشت بد بیکای سر و سرکش تو اگر بر سر قمارائی
با فغان خورده بتان شورشان آرد که بحالست تو بدین کس بیارائی
شور محشر شود از دم عالم پیدا تو بدین شور اگر بر سر بازارائی
بشکند بر منان کن دغنی خلیل تو بدین شور اگر بر کف آرائی

هـ

منک کعبه شود زابد سجاده نشین مست و سرشون اگر از دشت آرائی
صحت از بچ بناتی بگریز چون بر تو اگر عشوه کنان بر سر عارائی

دو فی رباعی

دور کل عشق کو نخل ملکی بر باد فغان عقلی نیاید ویران شه نو آبا و قیلا
کلکدن سوز بلیخ غیر آری دلی کو تو را جانی جانانه ویران دهرده بر آقلا

دو غزل فارسی

ای خیال تو منس جانم وی جمال تو نورایانم
چند ساری ز بحر جان هست بسچو زلف خودت پریشانم
دل خون کشته را بگو تا کی بکدازی ز غم بدین بیدانم
دکستان تو شاد خنده زنا من ز جیبت چو شمع نورانم
تو چو کل از غم من آسوده من ز عشقت همیشه نالانم
هر کسی هم می گرفته بخود من بجز تو کسی نمیدانم

بنهاده تو سرباش ناز
 ای دوا بخش در دشتان
 ساقی جرعه کرم فرما
 از خدایان سرستم
 یا فتم تاشان بدیشان
 تا زخم دم زهر و درویشی
 عاشقم رندوست و با دوست
 در غم آن عزیز مصر و جو
 که غم بجز که امید وصال
 غافل از دین فارغ نسا
 کاه در دیر و کاه در مسجد
 کاه ناطق شوم کهی خاموش

من ز دست تو سر بکیوانم
 کی رسانی مرا بدر مانم
 عاشقم در دوش رندانم
 از می و جام رو بگردانم
 من بجان خاک پای مستانم
 پیش رندان بجا کیکانم
 فارغ از خلد و حور و ضو انم
 دیده گریان چو سپهر کفانم
 کاه غلین و کاه خندانم
 روز و شب در خیال جانانم
 کاه کبیر و کهی سلمانم
 کاه هشیار و کاه حیرانم

کاه در دشت

کاه در ذکر و کاه در فکر
 کاه دیوانه که خرد مندم
 کاه بچپاره که بچپاره کری
 که خدا بنده که خداوندم
 کاه موسی شوم کهی فرعون
 که کریران در حلق همچون بوی
 کاه عاشق شوم کهی معشوق
 که بناتی شوم کهی محزون
 کاه بلبوس و کاه عریانم
 کاه در بزمی

کاه در جوش و کاه خروشانم
 کاه در شهر و کاه زندانم
 کاه در ویش و کاه سلطانم
 کاه جبریل و کاه شیطانم
 کاه مارون و کاه یامانم
 کاه چون شیخ در شبستانم
 کاه پیداد و کاه پنهانم
 کاه بلبوس و کاه عریانم

ای زلف کجست نه جان باز
 در وصف خست قدم کف سید ز
 وی اهل لب زبرک ریحان کب
 من خاکش و جمال جانان کب
 غزل قاری
 مرثیای

ای ملک صورت پری تمال / وی قمر طلعت و فرشته خصال
تا بجی میکنی نهان این / خال مشکین و آفتاب جمال
بی رخت کل نمیتوانم دید / بی لبست شد حرام آن لب لال
زلف بر باد ده که تابش نوا / بوی زلف تو را ز با و تال
تو بگلشن نشسته با عشت / من بغزلت بصد هزار ملال
مردم از حسرت کفشی هیچ / فی زمان افراق کیت الحال
از نظر کرچه غایبی لیکن / نقش رویت میرود در خیال
با غم هجر تو چه میکندم / کز نیش امید روز وصال
ساقی تشنه می عشقم / نه شرابی که نیست پاک و طلال
بی توقف بفتح پیر معان / لطف کن مگرد و جام مال مال
تا نماید مرا من آزاد / بر نازد مرا قال و مقال
لب بر بندم ز نیک و بد گفتن / بنشینم خموش و فاغبال

ش

شکر لاله ز جنت مردان / از غنایات این دشت وصال
کل بخت بد عابث گفت / شد ویش ای تهای فتح و فال
شده اوست بکام دل حال / کشت بیرون تار و تال
از سبانه خجسته لغت / باز آمد بدولت و اقبال
مردوده وصل نامه جانان / داد و برمن فشاند زین بال
کرد خرم سرا و خنده زان / گفت دیکر ز درد و هجر حال
باده وصل نوش و شوش / کام دل گیران آن میدان
ای بناتی یکب از جمال / چه کن تا شوی ز ابل و حال

«وله ایضا» «در رباعی»

دکمنایندی نهی ناله چنان / دور جامی بریت قلیله ز نیکبای
بد ملک ایتمه قومیه جامی الله / ایت دوری تمام کن نیکبای
قصیده سیئه المدح و المنقبه الخضر التوفی الموالی علی بن ابراهیم علیه السلام

شکسته باز دل امن دیگر گرفت
یافت نو غم خضر ملک سکندر گرفت
بست در صومعه رفت بدیر معانی
در صف رنگ انباشت تو را ز سر گرفت
صورت لعل ازین کرد و رایت پر
دیخ از دست دادند به آب گرفت
خبر سلوت برید بر و بنیاد خست
کردن میانگفت از لب ساغر گرفت
خرقه و سجاده اگر دباش نشاء
از تفت یکجای می خوی من گرفت
سجده لایق نمود پس خرابا
رقص کنان شیوه بر قلعه گرفت
چاره کرد در من گشت رخ زرد
این نفس سر دهن مهر سوز گرفت
ایک شود و بر سجده از رخ تو افتاد
ز نر نه حسن تو سپنج مدور گرفت
تا بتوان جمع کن خاطر عشاق را
کای نه لافق را شایسته گرفت
تا که شود زین سخن لعل تو کوهر فشان
کلک شکر زین نام به غیر گرفت
فایکند اگر کم مال تمام بر سرم
کوهر شعور را به بار از گرفت
شهباش بر من در خفاست
تبع جهانگیر من باج قصیر گرفت

یکسر

کیست چمن جهان در عشق تان
از کف پیستان با ده اهر گرفت
گشت فخر بخت دست غوغا
بر کجایان آن لب بکر گرفت
هول قیامت کجا میخورد آن رسیدت
کر سر دنیا بخت مهر زار گرفت
خبر بد و سیاق جام سرو کین دل
عوضت در غش آتش مجسم گرفت
سجده صد و نه را دور سکندرم زد
کاین بی یوانه از سجده گرفت
مهر و شوق اگر کرد یک دل مقدر
خبر من هیچ اهر شکر گرفت
نیست عبت عانی از خورم بجا
در غم عشقش تم صورت گرفت
اشک این بحر او در دریایان
آه جگر سوز آن کوهر گرفت
تا که شدم عاشق روی آن افرو
چشم آنان پس که از تیر گرفت
تا بنماید خضما دست از خون من
ترک سیه من قضیه خیر گرفت
کرسن جادوی او منطل سحر ملال
طره پر پیچ او کفر کافر گرفت
از قد و بالای او سر فرو شد کل
چهره زیبای او زینت یور گرفت

چند بگوئی تو را کرد که زین غم را
دست مرا قاضی بازو بگو گرفت
شیر خدا شاه دین قی زو سپین
زینت عرش برین حیدر گرفت
پادشاه ملاتی شافع رو خرا
منظرات خدا رو خرا گرفت
نفس رسول کریم شیر خدای غم
قاسم خد و جهیم شافع گرفت
خبر و عالی علم سر و کل ام
قانع کفر و ظلم غیر ختم گرفت
بحر سخا شاه دین کرمی رین
سرور اهل یقین خاقان گرفت
شعشع تیغ او تافت بکشت
برز رکنی قرار سر بکسر گرفت
از می کلک آب نیان گرفت
از روشک او را نوی مصر گرفت
کلبن باغ صفا سر و یاض فا
تاجور لافتی شاه مظفر گرفت
از خط رج او دیو نهان گرفت
از دم شیر او خنجر گرفت
در ولایت فک و کهر خنجر
صفه عالی نسب و روحانی
پادشاه من و خرو غا گرفت
عالم علم و ادب قاتل گرفت

مجمع فضل و نه منب عقل و نظر
مخرن علم و خبر فاتح خیر گرفت
هر که شد از جان و دل عاشق و شاق
دشمن او را نیک بر تو بد گرفت
کی شود او صاف تو حد زبان
وصفت مدح تو نظر خور گرفت
ناوک دل و زو تمپسیر شتا
پر تو روی تو نور از نور گرفت
نقطه خاش عجب دام بلا کست
بین که بیک دافید شیر دلا گرفت
حیدر زنده می سرور خنده پی
منخر کاوس کی ساکی گرفت
صاحب تیغ و سر ناظم اسر قد
ماصل و مختصر انکه کار گرفت
عکس جمال تو برد ازید بیضا کو
لعل کمر ز تو سحر سحر گرفت
تا بکنند و اتفاقا کوزین را دویم
از پریریل نینت دوشه گرفت
گفت فلک آفرین کرد ملک سیا
تا که بکشت او را لایب گرفت
از نفس چنان کشت تمام سخن
بعید جهان ابل سر گرفت
کشت نباتی عجب دلیل تنگ
تا که زبانش نشو غم و بی گرفت

ولد ایضاً فی الرباعی
اشب ز غمت بین خواهم گفت
اندوه فراق و درد هجران تا
ولد ایضاً فی غزل ترکی
و هو من کلامه نور الله تیر
سرست بخند و گشته بخار پر
یا خدایم او ده سجاده و درویشی
ای شوخ بطیعت ایسر و کل اندام
اول کسستین فکرت و خدایا
کل ویرینجا جامه ای ساقی کاهام
بالله بوبال و خن و خدی نظری
اول کج نهی و نوازش بدم کن
ای کوشای چون آتش چکن زاهدان

من مقالته عطر الله قدس
راز دل خود بصد نوا خواهم گفت
بابا و صبا جدا خواهم گفت
و هو من کلامه نور الله تیر
اولدم کنه رسوا پنجه فرانه ترا بچه
برآ و ایلیم من و اخی پروانه ترا بچه
کریمه منی تری بلیه بیکانه ترا بچه
سالمی منجی خون کیمی بیا ترا بچه
تاسیت ام بوسوزی فضا ترا بچه
با خدیم بچین صبرت بخانه ترا بچه
جامه چویدی سحر و دیرانه ترا بچه
مینخانه ده کل کور او فی پناه ترا بچه

نوش

غواص کیمی غوطه و رب بحر نباتی
ولد من تصنیفاته الوافیه
در کون مکان میر شوشه علی
مشهور و شید و شاد و شادها
ولد ایضاً من تصنیفاته فی الخمس
چند گویم که ز کل روی دلاری تو خوش
ینما نیل طرجمه اعضای تو خوش
دلما رشوه شیرین و شکر خای تو خوش
از غم عشق تو ای شوخ شدم از رخسوف
بخت زکویان چو تو شکوفه طرب
همچو سه و چمن خلد سدا پای تو خوش
کیسانیت تو امر و نهی من سنج و سنج
اول کوه بری تپا در دانه ترا بچه
اعلی الله مقاماته فی الرباعی
حقا حقاً که قتل هو الله علی
شک نیست که شاه نعمه الله علی
یا که از سبیل تر نصیب سیاهی تو خوش
ای همه تعلق طبع و عو و همه جان تو خوش

کرچه از بخوبان مصیبتیج
شود ناز تو شیر خط و خال تو لیج
چشم و ابروی تو زیاده بالای تو خوش

چشم رفت بشادی برو فصل بها
بستگانی بر آن سروده لاله عذر
با وجود تو را با کل و کلزار چکا
هم کست این نام تو نقش و نگار
هم شام دلم از زلف من سای تو خوش

من دیدم چو تو بر طبع و کلام
پست و خست دهن و لب خوش گفتار
و صفح تو درین صحنه نکند باری
پیش چشم تو میرم که بدان باری

میکند دردم از رخ زیبای تو خوش

شور عشق تو پندار که گشت
یکنفس فکر تو از لوح دلم نیست
هست دایم بر نقش تو چون تصویر
در ره عشق سبیل فانیست

کرده ام خاطر خود را بتمنای تو خوش

پارزاهت شمع زیناتی اشری
جا کنم در دل خود در دور تو را قدر

بلی

پیش تنم پیش من بی هستی
در میان فانی که چهره بر خطری است
میرود حافظ بیدل بولای تو خوش

فی الرباعی ایضا

ای رونق باغ زینت می
ای بدنه های ماه روشن می
پسند بچاه غم ازین پیش مرا
ای قوی که زوی من می

غزل ترکی و لایضا

اگر قوی بنام من نظر اول چشم شیا
کودم چون اگر سرده جام جام میا
بر او که جام او در دلی شت تو دارم
نوازش بر لب و عیش و شاد میا
بیلد دیو چه کوی تو این شادان
بوی که کلن خانی اول طبع میا
اگر غافل ازین لایم کشف حال تک
می کوزی جا و دلیو شور و غما
یمنه ای این ایچا لاله نلکه مالکیت
و یکین سحرین و شمعون بوقا و لوت
بنای خج جاک و لاله اولی صا
یمنه ای این ایچا لاله نلکه مالکیت
و یکین سحرین و شمعون بوقا و لوت

وله نصیب فی آرای

کبر بر من کشانی چه شود
هر رخ خود بمن نانی چه شود
از عسل لب روح قریب آیا
بر کوش من از رسد صلائی شود

وله ایضا غزل ترکی من مقاله حدیث ستره

بیایم خوش طبع اول کل خندان
تاری را لایم من بختیستان
حدی بر طربن راست قیلدنی
اورده که ستراید عاشق دیوانه
پرده افروندن اگر سانه هم دایم
عارض او عرشه مهر خندان
کیم و بوشیرین بن طبع خوش
نزدک شد و شوبه صحن کلستان
او بیست وون اگر غم کلستان
تخل قدین دوش سر و خرمایان
نام خدا جا عارض تا بانه
شعنه سندان و بوش شمع بمان
نار و قالو بد کنه ساقی کل پیرن
تا سال بر جای حلقه زندان
کریم الیه همکامه فی کل کنه بر کرد
تا الیه منم ساغ و پیمان
ص

نم

بمنیب بر من هر کیم یا اولدی
دوش خدایات آرد الیه ستره
ساقی بوالدن اگر ستراید بخت
سکست الیه عین عین فرزان
صوتی نمایدن عالم اولوب
نار و قالو بد کنه ساقی کل پیرن
طلعت کل عین اولدی کنه
غفلت من و بوشیرین بمان
واع یاران اولغان لایم
تشنه دوش کنه ساقی کل پیرن
ایتمه ای اگر شوق ستراید
شور نوادین لور عرشه دوران
ص

فی آرای من مقاله عطر الله مرقد

از بجز رخ خود ابرارانی چه شود
بر صیل خود ابرارانی چه شود
زبان داده معرفت بر ساغ و
یکمجه اگر مرچانی چه شود

الحمد لله
فی آرای من
تا که در کوشه صحت سکنا تم داوند
خضر و شصت را و ظلمت داوند
چونکه از نور و عاقبت قیل و تم داوند
دوش و شصت را و ظلمت داوند
و نیکو دان طلیعت شب آیتیم داوند

مست بهوش بخانه چو لاکم زد
بجز از دو جهان چو مستم کردند
لاجرم تا که ز خود کسره پاکم کرد
بجو از شمع پر تو داتم کردند
باده از جام تبلی و صفا تم دادند

یاوری کرد و عجب تمت الاهی
لاقی شان قدر قدر معلومی
حمد لله سلام بر رسول علی
چه مبارک حوی بود و چه خنده
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

باز از بحر دلم درو کمر میخیزد
عارفان همه بر شور و سماع میخیزد
خادم بین چه عجب جان میخیزد
اینهمه شد شکر که زنجیر میخیزد
اجر صبر نسبت کران شاخ نباتم دادند

مرجا طالع و خنده زبانی
عقده مشکل دل را عجب آساید
تاج غرمت بر من بخت اسرو ز
با تفت آن روز من این دولت داد
که برین جور و عجب بهر وقتا دادند

بهر خست تو باشی رخ مبین باز
که رسانیدم را راست بهر قد محل
همه کردم که در دم زخم از خط و قضا
بعلایین می توانی من و چهل
که در آنجا خبر از جبهه داتم دادند

شکر صد که از فیض تو این آب
عاقبت در راه شکر کشتیب
بختای خود از دولت بیدار شدی
من اگر کام روا تم و شوق عجب
مستی بودم و اینها بزرگو تم دادند

چند باشی چو سون قدره گریان آید
در ره چنین یار و پیران آید
خیز زین پیشانی از غم بجان آید
شکر شکر بشکر از بیفشان آید
که کنار خوش و شیرین حکام دادند

ایکده بهر شستابی ز پی سعدان
بهر زیندگی قافله خود اچو کمان
می ندانی ز کجا با فتم این شوکت
کیا عجب بنده کی پر مغنا
خاک او کشتیم و چندین در جاتم دادند

سالمادل غمیش کسب زان بود
چون تی زستم خاک بر زبان بود
که چاروت بچا چنجه بر زبان بود
همت قفا و انفس هر خبر زبان بود
که ز بند غم ایام بخت تم دادند

فی الزبانی من مکتب الله علیه الرحمة

ای می کنی تماخر اباست از تو
ای نور دل پر مناجات از تو
بر هر که نظر کنم توئی جلوه نما
ظاهر شده در جمله علامات از تو
فی الحسین من انخواجده الشیرازی علیه السلام

هر که را در سر روی پر کاملی بیدش
در خرابات پیوسته نعل بیدش
جوری چون تو بیدش
باغبان کهنه روزی صحبت کل بیدش
بر جمعی خارج بیدش
غم مخور که عاشقی از غط اندوه
در ثوابت قدم شو چو مهری زوا
خوش بخواه انعمه را بیدش
ای دل بر بندش از پریشانی
مرغ ز کچون بدام افتد تحمل بیدش

دینی

دو شرفیت حد شد در غم مقام
در ایامی سر روی خوش تم شاد کام
ناگهان بلی بر گوشه آمدین پیام
با چنین کس خوشی را نظر باری ام
هر که روی بپایین یا جسد بنیل بیدش

ساقیا چو رو سار عاشق غلبه ساز
می با عرک آمد به موم فصل بهار
خیر که کنج چکایت تمام ز در کردش
رند عالم سوز را با صلحت بینی کل
کار ملک است آنکه تدبیر و تامل بیدش

بخت کفر و دین کن ایجا که خرفان بیدش
جان ای شمش کس کجا بیدش
وقت کل باله روی می بخوردش
یکه بر تقوی او نشو طریقت بیدش
راه هر که در قصد دارد توکل بیدش

شکله ز در که خوش تیرم از سرای می
کرشم در زلفان ارقاب عالم می
هم صد با نغمه مطرب نوای می
ساقیا در گوشه ساغر عقل می
و در چون با عاشقان افتد بیدش

چند پری از بانی چایصال از تو
از آن خسته لوار سر بود و نبود
و هم نرسد آن کوی باغ عزیز
کیست ناموشده بی او از در

عاشق میکنم چندین سخن نیش

و درین کلام فی الرباعی علیه الرحمه

ای باد اگر بوی شیرین کنی
از من بران سر قارش خبری
مکیم بنشین که خوشه و شکفت
بار که در من نیایی اثری
قصیده درج مولانا مولانا الکونین
بعضو الدین امیر المومنین
ابا الحسن و اکبر سیدنا و مشیخنا
اح الرسول و روح البقول و
المسؤل الم المشرق و المنار
سید الغالب کل الغالب
و مطلوب کل الطالب بر السالک
بشر الشاق اعنی حضرت شاه
ولایت تاب علی ابن مطالب
و خا و روح الغالبین اقدس
طرف کاشنده کل کلام کوثر
طرف خوشترک و تر و تاره ویرا کوثر

باغ رضواند و بوی سخن کستانم
دور تا دور همه سرود لارا کوثر
لاد کل رشوبه به سبحان الله
با خاشاک بلبل شیدا کوثر
لوحش الله کوثر و جنت شاد بود
که جمع در د یار می طرا کوثر
انعم الله که بود در کا فعیب ده آ
در شوق و انعام بر ایا کوثر
قصر و دو تعالید و لون خرمای
تحت طوس عجب علی واکوثر
حشمت و شوکت باخ عظیمه خدام
هر بری خسرو فانیله همای کوثر
بوی خنده و یارب نه تکلیف و وفا
که همه طراوب بودند بویا کوثر
چند لایزال زده تو پرانده و شیرین
بی نواخ کوثر که کوثر
کیچ بوخت نشین صل علی نام خدا
تا ج خوشید محمد شده واکوثر
باشکی سال شاه ایمه تکم صلا
کوثری نیکی که کوثر و غم کوثر
با خنده زنده هر که که او من هر خشی
عاشق لایکه خنجر بزرگ کوثر
چشم برون شمشیر خلاص ایشا
که تو عالمه بر لطف خدا کوثر

زار و ناله کنده که در دستان عشق
 دشت پندیده کنه آتش سینا کوز
 کینه و یارکت بود لیسلی آیین
 جبهه او ز عجب شوخ و شنگ کوز
 مهر صدر جهان کوزنی ان بید
 بر چلاق بر کوزنی کوز بر دلی لالا کوز
 کینه و یارکت بود شمع دمی مهرینا
 معدن علم علا کج سرایا کوز
 قد شادانی کوز و کجا و نویدم
 چشم جادو کنی تر کس شنگ کوز
 حقه لعل لبی خرمین قوت عقیق
 دیشون بر بری بر در صفای کوز
 دانه خال سیلانه بر مهر خوسرو
 زلف مرغوبی کوز و خنجر سارا کوز
 بوجردام ملا و و که خلاص اولی یوخ
 ایدل افشون و کوز کیم زلف پند کوز
 یوخ و بود و ده و اکر و دینه چارچی
 ساقی لاله رخ و گردن شایا کوز
 بشکینی بوزاخ کیت سخی ایلنا
 که اوون مرتی بر دام بلا یا کوز
 کج انضای کل بر قع و بلعید کج
 اقل و یوسف و نفا و ده اشا کوز
 غم خنده و انی کثرت عدلین تیج
 علم نصر من الله فتح کوز

نور

منیرم اولدی کنه قلعه صمت کوز
 کینه بوقعه ده بر صخره صفا کوز
 انت منی ندی سلمان بنی عید اولر
 منده اندک کج ان کبی پید کوز
 بزم وحدته مقام الیلیل آری بلور
 کوز کلر انی سی مطهر اسما کوز
 جام جیشیدی عجب بیعت دوم اله
 لوح دل آینه نظم لری سما کوز
 کلن آرزو و ده ایم قافی لاف
 حسن خطره صفای بد صفا کوز
 اچ قصصا فایوسین ای انار صفا
 سنده میراث شهنشاه بلا کوز
 شمشیر کیمی صبی اموات اولر
 ده اونر طوبه کیمی عالم بالا کوز
 طبع مطبوعه ایدرمانی ارش محفل
 ریش کلکات ان سحر حلا لاکوز
 بونر پرواز و ایلکاسیم رخ شنگ
 تحت بلند کنه فوق شایا کوز
 سوزی قبل شکر الی ایلک بالایی
 کج در سحر صورت صدر کوز
 جانی خدیجی لول و اولدم انار سی
 بجهان کوز و عجب دام صحر کوز
 اتن انی ییچوخ ساغوزنی کوز
 عجب کنده بولم و لیا کوز

بر کوهستان و درختی شاد ایلدو کویز
که سن و مهر رخن دفع بلا یا کویز
شط بعد از مهر کویز چشم ترم
یا ش تو کنده دیسین موصو دیا کویز
شاه مرغابان خوش نقش و نگار
مرحبا سوید کورم مودج علی کویز
شوق ایمن کامل این جمله است
سبب حبیبی حسن جمیع کویز
دم کویز و دانی و دوا و نگار
در دکان چاره خون بد و خاک کویز
بسمه و شقایق قمر کویز و زنبار
که جهان بیکر و عجب کویز
پیر کاکل کویز است جمالین ظاهر
حق بیکر کویز در مضر مرعلا کویز
همچو شیرین شاد احوال اولد
قاصد شهر باطن بر پید کویز
حمد و ثناء که قول اولدی علی سحر
اثر کش کش قفسه مولا کویز
خی ایدر عظم سیم نفس شکینی
نطق شیرینی آرا مفر عیسی کویز
بویج ایدر و طوطی سولی خطو
چتر الوان سلیمان سما یا کویز
افزون فال که توفیق کبر کلدی
لیله القدر یا نحر شب یلدا کویز

لونی

سوزی شیرین اوزی چو کویز باطن
تاری و کسکون کویز یا کویز
وله من لاله عطرانده تر سببی الزامی

ساقی در بخانه چرامسود است
بی ناله چنک بی صدای رود است
بر خیز در جنت اعدا کیشا
پایانده که موسم اسود است
قصید من قصید خاتمه شد سره فی منقبت
حضرت شاه علی است
بیار ساقی بویجان عالم کش می پرو
بود چون آیم غم غم و دلم آید
بطاعت کیشا کیشا کیشا کیشا
ز دست گیر کیشا کیشا کیشا
بدور بناله فی نه پیا له ز دست
حصو کیشا کیشا کیشا کیشا
بپوش بفرغاری کیشا کیشا کیشا
فرستونی و فاشعاری کیشا کیشا
بنیبل بنیبل بنیبل بنیبل بنیبل
چو طوفان کیشا کیشا کیشا
نرخ کیشا کیشا کیشا کیشا
بشوی بشوی بشوی بشوی بشوی
کیشا کیشا کیشا کیشا کیشا
چین کیشا کیشا کیشا کیشا کیشا
کیشا کیشا کیشا کیشا کیشا

برسانندنی توانی که بیدارم غمناک
 کجاست که بمانی که شش چاه برنجی طبع
 من نفی تو را که بیدارم غمناک
 خیر و حال زارم ترا که بیدارم غمناک
 نشسته و در میان کج افکار و فدا
 ز کور سینه لغت جودت فکانه دور
 در این انوار ساد
 دلچسپ و در میان خوشی مشهور
 اگر بختی تو را که بیدارم غمناک
 و کجای که دانی برین فی فی فی فی فی
 ایام بختی تو را که بیدارم غمناک
 بنوش و خوشی که شش و شش و شش و شش
 فصل زارم غمناک و در میان خوشی مشهور
 استاست و در میان خوشی مشهور
 برودن بختی تو را که بیدارم غمناک
 اگر زینا تو را که بیدارم غمناک
 شش و شش و شش و شش و شش و شش
 در جو بسیار ز غمناک و در میان خوشی مشهور
 اگر زینا تو را که بیدارم غمناک
 بختی تو را که بیدارم غمناک
 بختی تو را که بیدارم غمناک

نوشی

شوی سلطان بختی که بیدارم غمناک
 نفعی بر من نهاده که بیدارم غمناک
 زنی تو را که بیدارم غمناک
 و لایق تو را که بیدارم غمناک
 ره هزاران تو را که بیدارم غمناک
 و کجای که بیدارم غمناک
 زنده ای که بیدارم غمناک
 از بختی تو را که بیدارم غمناک
 بنشین و در میان خوشی مشهور
 شوی سلطان بختی که بیدارم غمناک
 نفعی بر من نهاده که بیدارم غمناک
 زنی تو را که بیدارم غمناک
 و لایق تو را که بیدارم غمناک
 ره هزاران تو را که بیدارم غمناک
 و کجای که بیدارم غمناک
 زنده ای که بیدارم غمناک
 از بختی تو را که بیدارم غمناک
 بنشین و در میان خوشی مشهور

قدا که در کرباسی که ظاهر بکار می
 یاکه وقت است بایست که بی آن
 اگر داری نمی توانی و در غرضش شک
 چو بوی آن در بایست چو آن
 بیاد و این را سوار خود بر جانم
 بخت چو کس نمی بیند و بخت
 نگارین که غلبه کند بکینه وی چو
 کز او کفایت او را اندک تر نشد
 در نیمی بر آید چو این سر و کلاه
 رده مرا میوید آنچه که کوی بود
 شکی که این قهر است بر آید چو
 از قافله نمی بردن که در کج
 بیاد و این را سوار خود بر جانم
 بخت چو کس نمی بیند و بخت
 نگارین که غلبه کند بکینه وی چو
 کز او کفایت او را اندک تر نشد
 در نیمی بر آید چو این سر و کلاه
 رده مرا میوید آنچه که کوی بود
 شکی که این قهر است بر آید چو
 از قافله نمی بردن که در کج

لعل

شدم غیبت قهر غیبت که چو چاک
 چه حرام زود این نظر کن بود
 بکن نظر بکار زار من نمی زاری
 به خوشدل بخت نشاء اهل کائنات
 زو صفت اهل باطن باطن کشید
 چو چو چو چو چو چو چو چو
 کلاه زه زه زه زه زه زه زه
 لعل غیبت سر برود و در عطر
 ز کردن او شدم بکر و در کمر
 شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 نصیحت و بقاء عطا بکره رفی چو
 اگر تو در بعضی چو لاله بکف ایا
 در کج چو چو چو چو چو چو
 چو چو چو چو چو چو چو چو
 کلاه زه زه زه زه زه زه زه
 لعل غیبت سر برود و در عطر
 ز کردن او شدم بکر و در کمر
 شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 نصیحت و بقاء عطا بکره رفی چو
 اگر تو در بعضی چو لاله بکف ایا

کورنگی چکد چالی سرفه بر قدولی
 لبین بن طریابی سوزنی شکریا را دو
 دینا لاس دینی بجای قی سینی کو کجی
 و صفت کار و خجی لونی افشویا را دو
 مسلمان بر یزدانی تندی بخشی فرود
 غمزه بی باغی جلا و کمر کین خجی را دو
 بر کیمی خالو او بر سره اید بقر
 او بی بر شمع کل پیکر منی سندر را دو
 او کو کیدار اندی انسان قلم از بی ساق
 منی شکریا خان منی قلندر را دو
 اید بد صانع داور بر کیمی بر شاخ
 منی بر دیوانه هتر منی بر سر را دو
 از لادن قان بر چون قومی شین تاقان
 منی دوتی قارون منی بر شمع را دو
 قیلم پلیم یارب و شوم خدن لب
 منی شاه مودب منی بر شمع را دو
 او که برنی الاعلی عالمی اید بی
 منی شاه لاف منی بر شمع را دو
 هر کیمی زود انا بر طرز اید بی
 منی بر صحران منی بر شمع را دو
 کل خساری نیکو کار کل بهیر المیه
 بلبل جوج کورنگی یاز کورنگی را دو
 بنانی چک علی کل کورنگی را دو
 او فی الله علی بی بودله از بر را دو

وله ایضاً فی الرباعی من مقلاتنه

برخانه و غریز من ره دور است
 در باغ نشین که موسم انمور است
 بلبل بفعان و غنچه اندر شادی
 قمری طرب بیچ سان سورا

غزل کی تصنیفیه توراته مرده

ای میوه فاکتور پوخ افغانه کو کلمی
 یازده مویجه آتش هجرانه کو کلمی
 بردم کو تو را و کل کیمی خسار دن نقا
 ای سنگدل تو برده بلیه جانه کو کلمی
 قبل لوح منی برف ناوک جفا
 بر شاخ قبل طارره هجرانه کو کلمی
 بر جرید اتری منی اتمیل کنا
 دهنده ساقی جان بود قار کلمی
 دیراده مست قبل منی سال غم ایاغنه
 دشت جنونه ساله بود دیوانه کو کلمی
 ای لبر شکوه ای یار سنده خوی
 سالد و عجب چاهه زنده کو کلمی
 دور زنده حلقه ورن افتم ختم
 اولد چکن کند الیه زندانه کو کلمی
 رحم الیه بر کور دن افان قانویا شمه
 ایت بر نشان افناوک شرکانه کو کلمی

بومرغ دل که وانه خالین سپردور
 قلمش یوا از لطف پریشان کونکلی
 جلا و کوزرون سوز و بختی فانی
 است که غمزه دن اید ویران کونکلی
 بلیکانه سحر اوحی کوزن
 میخون کی تشنه بیابان کونکلی
 صنعا یا اید بی زلف خن
 نقش غزل اید صنم خانه کونکلی
 حیران لاجنگ کلدن کالم الور
 بیجا پار سیر کستانه کونکلی
 برگذاره عاشق اولوب ساجیم
 پروانه تک بر آتش سوزان کونکلی
 بجز آن خدی سیکه کوزیدن آکل
 تورخوم بودور که غرق اید طاف کونکلی
 این تر اولدی زهد و ریادین بنا
 جام طربدن المیه بیکانه کونکلی
رباعی معالایه شریفه
جه حاضر شدن هر افاض
 درویش مخور تو خونین منیا
 پروود کن این نواله مولارا
 نخر است مگر که سیر بوش شام
 یا خضر نبی بده مرا دمارا
 فی خمس من شعرا خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمة

رختی بچمن سیر و تماشا میکرد
 از سر شور و طرب یاده بهین میکرد
 کاهستانه باین نرمد لب و میکرد
 سالها دل طلب جام جم از میکرد
 آنچه خود داشت ز بیکانه تما میکرد
 دلش از ناله باز و خسته چون کانون
 پیشش از گریه تو کوئی قهر چون
 کف لب ناله بدل و چوبه چون
 کوهی که صد کون کان یرون
 طلب از گمشده کان لب دریا میکرد
 بر نفس طلب آن کهر بی آتما
 بود اشقه تر از موج آب دریا
 کاه فلکش ز بیکانه خیاش سما
 این سجده عقل که میکرد سما
 ساری پیش عصا و یغیث میکرد
 چون غلامان کین حلقه طاق کوش
 غمزه ای جهان لیک از ناله کوش
 لاجرم لایکنان تابد و صد جوش و خروش
 شکل خویش بر پیر بیا برود و ش
 کوتایب نظر علی معین میکرد

ببینان بفران دیده کمی کشند
کو کجای اندیشم طبع غم نخواهد جمع
گلشن تو گرم کاغذ شده گلزار
در لطفی ایدم کوه بر غلطای جمع
غلا خسته کوکل شیشه سحر بار
ریز و ریزه ایلم بسجده جانید جمع
به نصف صبحی طعنه اخوان حسود
ایندیلر خاطر حق محنت زندانید جمع
صبر ایلم جل اولور عهده شکل آید
لذت و دل اولور محبت حیرانید جمع
یاری و خیمه ای او تو سکه درم
مکان اولور بر جان ایکی جانانید جمع
تو شیر راه فنا ایتمه غم خار و خیز
ایدم با دیر عشقه در کانه جمع
بارده ناله و قافیه ای شور و جوی
آه اولدم که بوی گل کران جانانید جمع
چاره قیل و رسا قی سحر جام اما
اولور که اولور جانیده کرایه جمع
مرحله و بلبلان زخوب آید ای کور
کو سیمون رسته ای او یک پیکانید جمع
اکی کل ایله داخی زهد و یادن
کل ثباتی کی اول حلقه زندانید جمع

رباعی
تولنی

خوش باش و لاکر یک دلد آر رسید
بر عاشق زار نامه یا رسید
صد شکر که روزگار بجز این شد
ایام وصال و وقت اختیار

وله ایضاً امر محبت لایه جباراه

اولانان مایدم ذوقله بوجان
کی تو وصل ایدم صحبت جانان
کوچ اولور که کوکل کل خندان
بچشم بلبل ایدر طرف کستان
مرغ دل سکنی اولور لطف لیا اولی
غم خرداخی ایدر حال پریشان
قویضی قاله کوکل غم عشقه دین
عادت و ایدم من دل سوزان
لطف قیل سینه قیل بر بدیر جفا
کوکل آیدر ایدر برناوک پیکان
ویرضا کوکل توک سیل سرشکه کوز
من شیشه ایدم بودر غلطان
غم کوکلین کلکه چمنون کی سرشکه
که ایدر غم کی چاک کریان
تک اولور روی زمین کونی ناره
مرد ایدر شیر کی عرصه میدان
اول کل نازه تقابین نو له یوزدن کو تو
یتیر و ایدر تا شمع شبستان

کوه اول ^{خط} غنی ایورم اوز ^{خط} بلیکم قری ایور سر و خراماند ^{خط}
 و انجی بوندین چوخ یلمیل و صا ^{خط} ایلم سنده نباتی کیمی جی باندین ^{خط}

رباعی من کلامه قدس الله سره

ساقی زخما شرب لم بی تابست ^{خط} این عارضه را دووا شرابست ^{خط}
 شیف قف سحر مدید سر ز خورشید ^{خط} پر ساز قدح کنون چه وقت خوا ^{خط}

غزل من بقیه صفاته طاب ثراه

و ده زیو یکایک یوسف خضر ^{خط} کورنه کتور کافری اقراره ^{خط}
 ایسته عذر ایدر کیمی اول ساعده ^{خط} دین نقش اولونوبنت لخصاره ^{خط}
 ایلمیل قفس قرح دو چلو جی ^{خط} کورنه کتور کافری اقراره ^{خط}
 انداندیری تسین ایلم اول ^{خط} یوخه ورامکانی کلک درشن ^{خط}
 سحر دور بکوره یون خسته کمانی ^{خط} چو خدری ایلم یک من کیمی ^{خط}
 نقطه خال سیاه منی کرد ایالو ^{خط} ناولور دیر بر دم ایله بر چاره ^{خط}

واغ ایله و لایکیمی غمی خوشدوران ^{خط} چوخ قهر کن غنی ایلمیه ^{خط}
 چکدی بخیره منی طره پر چرخ ^{خط} وارامید کیمی لطفیل قوتاره ^{خط}
 ای نباتی نقد روا عیس ^{خط} عاقبت بر کون اولور کیم کله ^{خط}

رباعی من مقالاته طاب ثراه

ای ساقی بزم جم فدای نوشوم ^{خط} قربان سرنلف دوای نوشوم ^{خط}
 یکجرحه بده که ستم از غم عشق ^{خط} حیران رخ عقده کشای نوشوم ^{خط}

وله ایضا فی الغزل

سهرت یازنم رقص کنان ^{خط} آردا کر مرغ بخت صید ^{خط}
 قائم از بار غم همچو کمان ^{خط} از غم دل سیکشم همچو شسته ^{خط}
 نوبت و شب بخت بر شد ^{خط} را و بخت بدو این سپهر ^{خط}
 ناله مطرب کمره بوش ^{خط} مرعبت میدم کوش آواز ^{خط}
 از چوبش حرام باده بدوران ^{خط} یاد بزم کن بکوحیف زدور ^{خط}

ایدل غفلت شتابی این لعل
بچگونگی که گشت عمر کرامی تلف
ناو کلدوز تو قابل بر سینه
تیرنه بر کمان جان مرا کن پند
دست تو را آفرین شصت راجا
چون تو زاید و کرامت را این زینت
کلبه مادرابی که تو شرف کنی
فخر کنم بر بهمان از سر غرور و غش
هر که بخود راه یافت آن خدا را
گفت نصیحتی پادشاه من
چونکه بروی خراسانی مشرف است
در صف زندان نشین داده بخور لا
جان بیا تی شود زنده سر بدختر
جام بگیرد اگر از کف شتاب

وله ایضا من مقاله رحمة الله علیه

تا در که عشق بر رخ من باز است
چتر سر سبزه آن شهاب است
ساقی بخدا بیا که دل رفته است
این ناز چک یا نوای ساز است
قصیده در مدح حضرت شاه ولایت ابوالکرمین و آسمان
امیر مومنان علی ابن ابیطالب صلواته علیه و آله

بیا ساقی از می دماغی کن تر
که بی می ندیدم من از غم خود
قدم نه بیدان بده می بستن
بیا شاد و خندان بده کید و غم
بده می دادم خلاصم کن از غم
مکودیکم از جگر من دم ز سحر
بهار است ساقی بده جام بخت
عجب سیم ساقی درون آید از
تمتای بلبل بشد حاصل از گل
ز دستل خدا را مکش سر
بکن پر بسویم بیاور بسویم
برافروز رویم چه کلمای هم
منعی کجائی بزین یک نوای
مراد و رانی ازین نهی سنگ
رقیب قرر و رود کارین کو
و هم من دولیو بدرویش نظر
از آن نخس گش چو کویم زوش
بقه چون کردش بر رخ چو کر
برقن چو طلس کفین چو بطرس
بخند او نس بخور چون کی خر
دانش چو کوکی سینی چو کوکی
سرس چو کوکی بدندان گل
بینه چو وانی بکینه چو پانی
چنین قلمت بانی که کفتم سر آ

بجهانند این دم بشد بر جنتم
 ندارم و در غم بگویم مکرر
 که ای شاهستان عشق خیزان
 بیارخ فروزان بده جام دگر
 سخن تا کی از کی بده باده می
 نتابم رخ از می چو کشتم قلندر
 برو خوش بصر انظر کن بکلیها
 بنور می نمیشنا شود غصه کمتر
 از آن جام ز کرمش ده خوش
 چه شکو کمرش کجا رفت نور
 قدح پر کن از می بده کوش بر نی
 که شاید بری بی با سر از در
 ایامه منظر بکن می با غر
 چه شد خضر بهر کجا شد کندر
 منعی کنی زن کنی بردنی زن
 ز زندان صفی زن چو صفهای اختر
 تو مطرب برقص آبدین طریزیا
 بر غم زدها چو شعرا حیدر
 بیا و بکشتان چو مرغ خوش الحان
 بکشتان بجان بجان نعت حیدر
 امام مکرم امیر معظم
 همه سر و عالم شده هفت کشور
 امیر منظر شجاع دلاور
 که بگرفت چون ز سر از غر و

علی شاه دانا علی سروبالا
 علی در بیکت علی تاج فیض
 علی شیر یزدان علی بحر عرفان
 علی نور قرآن علی پیروز بهر
 علی شاه خاور علی ماه انور
 علی کان کوهر علی مهر افروز
 علی بحر حکمت علی تاج قدرت
 علی شان غرت علی باب شتر
 علی شمسوری علی تاجداری
 علی شه یاری علی شاه قهر
 علی ذوالجلالی علی باجمالی
 علی خوش جمالی علی کان یو
 علی با سخاوت علی با کرامت
 علی با شجاعت علی شیر داو
 علی نور سبحان علی شمع ایمان
 علی نور وحدت علی شوکرت
 علی پور سلطان علی جهان جهان
 علی شاه مردان علی ماه منظر
 علی باوقاری علی باوقاری
 علی نام داری علی شاه صفا
 علی شاه صفدر دلیسر و غصه
 امام مظهر و صی میبهر

علی باغ رضوان علی شاخ ریحا
 علی وزن نیران علی سیر دیوان
 علی شاه دلدل علی مله کل
 علی بحر دانش علی شمع بنش
 علی ذوالفقاری علی کارزاری
 علی عرش رحمن علی بحر عنان
 علی بافتوت علی بامروت
 شش شهریار من بنیوار
 ایاسا قی جم شوی شاد خوا
 بده باده چون گل بخوان چو گل
 علی کو علی کو علی جو علی جو
 علی کونبانی که یانی بخانی

بای

وله ایضا رباعی تسلیم و رضا کلاسه علیه السلام
 در کوی وفا قرار کردن اولی تسلیم و رضا شعار کردن اولی
 چون باد اجل وجود ما خواهد برد در پای تو جان شاکر کردن اولی
 وله غزل فارسی متعلق لایله بطاراه

ای زدل برده صبر و آرام
 می ندانم که من چه به کردم
 بخورم چون شکر تو هر چه دهی
 نه هر ریزی اگر تو بر جام
 من که سر مست باده عشقم
 چه خبر دارم از سرانجام
 دی و فردا ز خاطر من شده بخو
 غافل از سال و ماه و ایام
 ندانی شد که من بیا دلبش
 در خوابات در دآشام
 فاش بگویم نیست سرم
 عاشق و رند و مست و فدا
 منکه شهباز کلشن قدیم
 ز چه رو تخته بند این ام

روستا به عشق لاله رخا کز تبم زخمس انعام
 مشک کفتم مکر بطه او که زنده تیر مو بر اندام
 کیست در خانه ام که میشد همچو خورشید از در و بام
 به بناتی کش ده شد در عیش با تف غیب دا و پیغام

فی الرابعی من مقاله قدس سره

از راز درون جمله آگاه علی کردش این لبه حوکه است
 جروی نبود لم یلم ولم یولد تغییر کلام قسلی هوایند

ایضا غزل ترکی من کلامه عطر الله تبره

تغایم بهم جامی نمی سرت یار تیش
 سخن را یلم که نظای کی خسرود ارم غنچه بل چین خوش شیرین کار
 نمی علله فاش المله اولی ثانی لیلی نعل اول دل شیرین سخن مجنون یار
 مرقه و امان یار سبب نوبه کی کوکب نعل اول دل شیرین سخن مجنون یار

ک

کوهر ساقی می کلین نمی از اقیل غن بوگون بر لبه بوکلینی دارا لغز یار
 ایدرج بنای بزم عشرت به نر الود می چانه شسته شمشیر شکواریار
 مرینی عشق فانی منم اول خورق نعلی نوزاد عشق اول کافغاریار
 اگر چه غنچه بو لیک مشوقه عاده نعلی اول نرین دلبر عجب غنچه یار
 دوا می دره ران صبر میس ایدم نعلی بنی کشنج تار لعلی سیرت یار
 ایضا فی الرابعی من مقاله قدس سره بر عاشق خام جورا عیار روا
 ناز است و کرشمه کار مشوق مدام بی عشوه و غمزه حسن و لدار کجا
 وله غزل فار من کلامه اناش
 آتش عشق کلنج کرده مرا چو لاله رخ ناکشتم ز سوز دل که بدشت و کبریا
 در غم فراق و محنت استیاق و برداشت نقشان دل من به کجا
 نیجاریا قیاداروی در عشق را از لطف چادر کون درم ایدک یا

رخ بفرود کرم که محاسن است طرا
 بی رخ و اندر تو نور منید چه پشرا
 زاده خود پرست را که دریا میکند
 تا بر روی می باد غنچه رورت از رخ
 آتش شرک و زنده را که کشد بخرشرا
 که ششوی و ششوی نیست بر رخرا
 دلبرش و پیشکش که می کند بفرما
 آتش در غنچه کل لاله منید بید رخ
 دفتر عشق من اگر جلوه کند بکشت
 نافه شکایت یک کس نه بد و کز رخ
 من کیم نیایم سرخ و سفید را
 نافه از زمانه دل یافته از جهان رخ
 فی الکربا
 من قال لا اله الا الله

عید است که وقت می ناست
 بن کام نوا نغمی مضرب رسید
 ساقی بکله بازی و مطرب باکو
 اعرش که وقت عیش اجابت رسید
 منم توانا که حکم که فصل است
 بهیبه بل شیدایی بر رخرا
 کبی که الی غنچه و شوستانه خوا
 کبی که الی غنچه و شوستانه خوا

ایست بلبین و تماشایا ایلیو سبه
 کرب بلبین و تماشایا ایلیو سبه
 امید غنچه و کلوب قمری کیمانه
 یانده بریت یار پیش کلبه دار
 او بی که کل سبیل دانی غنچه تازه
 ملک غنچه و طاعت پیشین غنچه تازه
 بهتصیر اتمیم سلیم چون اول غنچه تازه
 برین چاره فی دایم پریشان رخرا
 خالکون کوریم تور را را بیکر زبوعا
 که بر کیم شوق غنچه فی غنچه تازه
 ملاک باشی آریکون دایم طول اول
 می و از مال ایچره بر کیم رخرا
 بنانی بایم رایت مال صقل تیش
 او زین بابل و دین و پیشین رخرا

غزل

یکبار که دیدن پریم بوسه
 کرد دست به جدم که نفعش است
 یارب تو مرا باین تنابر
 از در که تو مرا همین فیس است
 غزل
 از رخ خویش و در کن سبیل خطربا
 سوده شکسته مکن چهره آفتابا

ایست که عذار من خیر بیا بمیکد
از لعلش مست کن جام زرش برآ
شاد کن بوسه عاشق من برآ
استرست صد قطار بار و برآ
چندنی تو بر جان تر چمن جانست
تشنه خون من کن ز کس دست برآ
گشت سرم زاده کم سوزم زاده
بازنده تو با آن قبح برآ
مطربم را بگو که کس طیار
همدم رقص خود کند صبا و بی برآ
پند چه سود و ما صحرای عشق است
با چمنی نهد لعل و بکده برآ
عده مشکل مرا چه زنده کرد کشتا
یک که در کبر کشم ساغر فتح برآ
و لاله رنگ من می خود را کند
ساکن در میکند زاهد بی کتاب
آینه بند پیش تا مری بروی خویش
تا بزی ز غلظت قاعده نصبا
باز و بنیای رقص کنان بمیکد
تا بزی پیاله پاک کی حبا

در غزل

این دهر دنی که چرخ و ریش تا
و بناله او سرو که بی انجام است

افلاک

در خاک نهان از و هزار اسکندر
دیر است که و مانده صد سبب

در غزل

قاعده و لبری نیست چنین ای صمیم
مروم از عشق تو کشتن یقین ای صمیم
چشمی بگری کرد و در در چاره
سخت عشقت تا جانم از حزن ای صمیم
کفر خم زلف تو تا بدلمش محیط
رفت ببا و فدا نهیب دین ای صمیم
تا که شود همدم جد شب سای تو
خون بگریخورد نافه چین ای صمیم
انه شد بهب تو بر من قیاس
می مذم می بمن از سر کلین ای صمیم
از لب خود جگر بر سر جگر نشاء
تا که شود لعل کون روی من ای صمیم
لا و کل چمن قفس کند شغف
کر تو زین کنی خانه زین ای صمیم
درد و جهانم مکان نیست بجز کوی تو
بی تو چه کار آیدم غلبرین ای صمیم
من که ندیدم شبی روی کمر را بجو
یا فتم از عشق تو در زمین ای صمیم
برس ناخیر من عشق تو شکیمیا
گشت عیان دردم کنج و قین ای صمیم

نیک نمودم نظر بر همه دهران هیچ ندیدم چو تو ماه حسین ای صمیم
توبه چنان بکنید زار بانی منی از پیش پیش عنت کرده گدین ام

فی الزباجی

بر خیزیده شراب ناب ای قی از تش غم شدم کباب ای قی
مگذار روم بخواب مشب تا صبح بر چه من بزن کلاب ای قی

فی انجمن از غزلهای جناب خواجہ حافظ علی

ساغر کشان بنشاهی چون نوا زاری کنان بر پیر معان خوش نشا
این فردا بنغمه چنین آشنایند آنان که خاک را بنظر کیمین

آیا بود که گوشه چشمی با کنند

آمد بیا دبارم عجب تازه طبعی ممکن نه در مقابل او هیچ مصرعی
از بهر وزن شعر و پیش صمعی در دم نهفته بهر طبع بیان مدعی
باشد که از خزانه غیبش دو آکنند

ان

از شرق دل چو سحر را دینید هرگز گلی بنور سعادت نیرید
ساقی چو سدا بنم زده کامی نمید مشوقه چون نقاب ز رخ بزنکشد
هر کس حکایتی بقصورت چرا کنند

کو قاصدی که نابرود سوی یوسف آردش از بن ز سوی یوسف
آتش بجان زجر کل روی یوسف پیراهنی که آید از روی یوسف
رسم برادران بخورش فلک کنند

زان بزم سحرش که درو شمع و شام فرصت شر که مکیم او عیش سرمد
عمرش بهرزه گشت تلف هر چه عابد چون عافیت نه برندی و زاهد

آن به که کار خود بغایت را کنند

عجل شو زنده وصل نوع عشق جان میدد بغاشق بیدل عشق
بادا هزار رحمت حق بر شمع عشق بی معرفت مباش که درین نرید عشق
اہل نظر معالمد با آشنا کنند

ایدل بدر و عشق شوی تا کی صبور
تا چند همچو مور کنی آرزوی دور
بر خیز جد کن که ظلمت سی نور
بگذر کجوی یار که تا زمره حضور

اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند

در سوره زار سبیل فرسین بندید
از بد که طبیعت دد در نمی شود
هرگز کسی بستر حقیقت نبرد
حالی درون پرده پس فتنه بود

تا آن زمان که پرده بر افد چا کنند

ساقی بیار باده که شد فصل نوبت
خرم شد از لطافت گل و خویب
مستانه خیز جام طرب را بگوش
کر سنک ازین حدیث بنالید عجب دار

صاحب دلان حکایت دل خوش آدا کنند

قربان چشم مست تو ای شاکر جان
دایم شوی ز طالع خود شاد و کاران
مگذار تا خبر شود از خیال بد جان
پنهان ز حاسدان طلبم کن که منجان

خیز نهان برای رضای خدا

یا

تا کی کفی ز باده بگر کنست ای قنبر
از بهر سجده بسا جد کنی شتاب
ای خیر بگر نشیندستی این خطاب
میخورد صد کناه را خیال در جفا

بهر ز طاعتی که بروی ریا کنند

دیگر بنایتا چه تو شاعر نمی شود
باند سگر نشتر تو خوشتر نمی شود
اما بنظم خواجیه برابر نمی شود
حافظ دوام وصل تیر نمی شود

شاهان کم التفات بحال که الکنند

رباعی من مقالاته نور الله مرقد

پیکر که مار چرخ دوار از تو
این آید را نقطه پر کار از تو
مجدوبی عارفان حیران از تو
سوز دل عاشقان خوشنوار از تو

غزل سدس من معت لاله اشرفیه در مدح و منقبت
مولانا و مولانا الکونین و امام الشافعی و ابرار المؤمنین و عصیان
و قاید غر المحجلین اباجون و حکیمین حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب

ساقیا دور باد و پیرایه کل کندی
ابر حسیلیدی صحرای باغی لاله زار
ناله چکبلی کی قصه کل دیوار
مست تانویاهی سوله هر دم کشا

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

بالغون ننده پیرایه چن زار
طایقی اولدی کندی کندی چن
ضی اولدی اولارایان نبد جریل
سیوی غمدن اول لایله بود کندی

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

ما کغانی چندی رنج زندان تیار
اولدی رنج جادان بکم پای پاره پا
حدن تدی چونک مخت تپدی بر
یوزد و قوب کاهه تپدی بی ل

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

همز

حضرت یونانی چون اتیدی بلای حق زار
نیشکران ایلدی جان ضعیفین زخم زار
چونک تابی قالدی کیستندی گندین
ناله ذکر اتیدی بوی اولدی غمدن

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

آدی شیطانی باغ ضو اندن
کی تنه و کردان کز روی هر کجا
بر طرف خوافی بر طرف رنج غنا
عاقبت بود کندی تپدی اولدی غمدن

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

ایستکایدن سوانرای تانم و ددن
نخستینه عید تندی رویزه سر کن
ناله دوشه آتیه اولدم او مرد و ددن
استی اینک کانت سوله بی لای چن

شیرزبان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی آلا علی لاسیف آلا ذوالفقار

چونکه ز قلع سنده قلده ای عاجز ^{مصطفی} نامیدار ولد کی حال و لمر اولدی یغیا
کلدی نکه جبریل و کتدی خندان سولیدی بود که کی کلار ای که کلسون

شیرزردان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

حیدر صخره قپاردی چونکه باب خیری قلده بی خان پنهان و فی انظر سروری
ایکی بودی شیر تک اده عمر غنی سولیدی کو که ملک لری ده انسان پیک

شیرزردان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

دشت ارجنه چو اتیدی شیر کیمانی ^{نیل} عاجز و بچا قلده ای تمپی بر دیکه
یوزد و تو بیکه چقه اعلا دی اولمردی ظاهر اولدی نکه شمسو شیر کیم

شیرزردان شاه مردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

چون سال قلعه سنده اولد احمد ییلر نازل اولدی یک یک جرج بریل مار
سولیدی یونجه قداست علی بی قپاردی فتح ایدر بر خطه ده سولیدی بو استی شکار

شاه مردان شیرزردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

چونکه یغیر حیدر زنده قلده بی پنا کو هر دندانی سندی اولد کیمانی چرخ
لشکری لیدی هر میت کیتدی الدن ^{سنگ} ذکر ایدر بو اسم پاک کی کلدی جانندن آه

شاه مردان شیرزردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

روز اول جبریلدن نکه حق اتیدی ^{ال} سن کیمین من کیمیم سولیدی بوم اولد
دیکه سن من من اود و تو یی باندی ^{لال} ملتی اولدی بو اسم نکه رفیع اولدی طلال

شاه مردان شیرزردان حیدر دلدل سوار

لا فقی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

انسانی مریح شاهی اید و ایم آشکار
تا که اولسوز خوار جلد و دل کور کار
چال اولدی تار دغ غافل اولمیز نیا
سویله یول اعلیمی دیم بدم بی اختیار

شاه مردان شیر زوان جیدر دل سوار

لافی الا علی لاسیف الا ذو الفقار

فی الرباعیات من تصنیفاته الوافیة جعل الله له ثوابه
سجده است قیل نایق خطرون عیا
خط اید ایم او فی هر بند کون عیا
کثره و ان اید طالعین چون چرخ
الذقان کیمه ول بی پاوسردن عیا

وله ایضا

ما یم که فلک کین چاکر است
ما یم که هفت بحر در ساغر است
ای اکره ز نرسن نشان سحر
آن سحر عجیب در میان سر است

وله ایضا

ساقی بکار بر سر اغ اول کیدین
یا بر جبر خوار و حاتم طی دن دیر

بودی

سودای جنونه ستم قاتل و عرق
قران سکار پریا اول سیدین

وله ایضا

زاهد بود ناز تر کینی قیلدون قیل
بورم مجاز تر کینی قیلدون قیل
تجلی کینی اورا تمه و اخی اید
بوغشوه و ناز تر کینی قیلدون قیل

وله ایضا

ایام بهار کلدی ساقی می
دور جانی بریت آجلدی کلدی می
رحمت قاپوسی آجلدی زمان اوده
سکرانه دیرن کچدی کیده می می

وله ایضا

ساقی کتول شربتی تو ک کور کور
ینا و آجی دوا پس سار کور کور
زاهد و فی ایچ کور اولور دی یاما
ویر برجه پالک سون بیدار کور کور

وله ایضا

ساقی زخمی معانه درده جامی
بر خیره و بنده کام دل ناکامی

جای نزه از روان تنگ و شیرین دلشاه مکن را بیک و ششنامی

(وله ایضا)

ای والی عرش و کسب خدای ای بابشیر و والد شیری

بی نام تو کی تمام کردد فقر ای نام تو را پیش هر دهری

(وله ایضا)

ای اشرف خلق خالق اکبری وی زوج قبول و خواهر فیری

کونه مکن ز دامن خود دستم ای شاه جهان و ساقی کوری

(وله ایضا)

ای ششدر رخ شده فاوری ای روشنی قرص مه افوری

بی صورت و نیست جلوه روی بتا ای ساز کش طره هر دهری

(وله ایضا)

ای شاه نجف کشنده همیری وی ماه عرب درنده و آرزوی

بر خیز

یکچرخه بده زباده عشق مرا ای بر همه کس دهنده ساغری

رباعی

ای شیر خدا امیر حیدر بی وی روز جزا شفیع محشری

پر ز بحر معرفت جام مرا ای در شکن قلعه خیمه سری

رباعی

ای سرور سروان عالم بی وی صانع جسم و جان آدمی

از روز زل ساقی عشاق قوی ستاره بده جام دما دم بی

رباعی

ای مخزن علم مصطفی زادری وی مالک تخت صاحب آری

تا کی گشتم انتظار دیدار نوت ای بر همه اوصاف خدا بی

رباعی

ای شوره مست قلندر بی وی آتش سینه سمندر بی

دروادی عشق پایم افتاد ز کجا ای را بهر خضر و سکنده می

رباعی

اسیر زلف چو کان تو کردم شهید تیر شرکان تو کردم
الا ای دلبر شکو و مرست بدل دارم که قربان تو کردم

رباعی

ساقی بجنده ایامی از رنج غم بد فغانی
از سهر خزان آله خواهم که دهم ترا سرغانی

رباعی

ای خسر و دل که میر غدار تو شد ثابت من که یار و غیار تو
فرهاد کجا و قصر شیرین کجا انصاف بد سبب کجاست

رباعی

از حالت مرکب آدم صو خواهم که شویم با تو در کور

یا بر

یارب چه شود بودم آشوب در غفلت قبر مار با مور

رباعی

بر خیزد لا چو صبح کربش نفی شاید که چو بهر روی بر
این نکته برای آنکی میگویم باشد برش ز عشق سودای

رباعی

صد شکر که عمر در غم یار گذشت در فکر و خیال بویل دلدار گذشت
رحمت کش ای طبع یقین نظر در چاره من که کارم از کار گذشت

رباعی

در در که خلق بندی مار گذشت از بهر دوانان و دوندگی مارا
که منت روزگار و کثرت خلق ای مرکب بیا که زندگی مارا

رباعی

ای مفلس عشق فیض ارباب یزد یک کینه زرد از خانه خراب یزد

غالی کن و کینه را بریز اندر جیب بر میگرد و رو که دقت دولا بید

رباعی

از رفقت رویت ای صمیم پریدم از جان عزیز خویشین پریدم
خوش نقشی من که که در آغوش چون سپیدم سیر زنجیر پریدم

رباعی

ساقی منم این بار که بدنامی از آب خسته ابات بیار جا
مستانه بگرشم بر آرم هوئی رندی بکنم بدر شوم از قاف

رباعی

در هجر تو ای نگار بیار شدم از غم غریز خویش بزار شدم
زین بیش مرا مسوز در نازق که غم چو هلال خوش این ببار شدم

رباعی

مستانه بیا که این ره کاشانیت از قلم بگذر که منسل تردانیت

مهر

مشو و جبان است معنائین کن در ذوق و صفا چو خط مائین

رباعی

ای خسته می سر و خسته را مان ز تو دی شور به تفری مانان ارتو
بر هر که فطره کنم توئی جلوه منا در غنیت لب چو خندان ارتو

رباعی

ای مایه شادمانی من وی باعث کامرانی من
در پیروی من باش فاضل از فاضل و خط جوانی من

رباعی

از خانه خان چوبانی من عاجز شده کلک ثانی من
خوابی که شوی تو نیز موسی بچند بکن شبانی من

رباعی

ای من بصدای طر خشمیت کی جلوده کند من عذار چویت

برق بکشی و خال بند و بنا تا من زود دیده درفش اتم برست

رباع

آن نخل قد است که سر و چین است لعل لبست با حقیق بین است

چشمیت که بخت می کشد آدم قوت دل من میان درج و سن است

رباع

ای نخل طر و خوابان از تو وی ز نرنگه نغمه بر آید از تو

در کعبه و در است که در بچوینیت موسی همه جا رو به سیاهان از تو

رباع

پیری که جلال او ز کرد و بین است بالا منکر که آینه در پیش است

در وصف قارا و زبان کوتاه است سلطان شش و یک قلندر کیش است

رباع

در حجر تو من زبونی با یک شدم از سر و درون ز ابر با یک شدم

ادبیا

از یک زور و روز و شب تا لیدم مردود جوار ترک و تاجیک شدم

رباع

ای صبح وصال این شب بجران تا و نخیل اسید این بر حرمان تا کی

ای مرهم و اغ سینه افکارم این جان غمین رسد بجایان تا کی

رباع

تا چند عشقت ای در نرفته ماند کل نوبهار من ننگفته

وقت است که از شرده و صلت کل از دل برو و زنگ غم نهفته

رباع

کردون جنایه را غبیاری کس تا بطن

تا اولت محبت خوش کلمه احتلاطن

رباع

طرفه عالی است که من لب تشنه در لب چشمه حیوان بروم

رباع

آن کل که ز کلمه خان عالم طاق پیوسته دلم بسوی او شتاق

عیش کنم و لیک آن شکست با عاشق خود همیشه بدیشاقتی

رباعی

ای ابرشوخ و شکست یغین با نده ز غمت رسیده جانم بر
ناکی شود این شهرم چنان منم یکبوسه بده که شتم از رسم آدم

فرد **فرد** **فرد**
چو زشت صبح باد بیا
زین روی من آید
بهر دادم از عاشقانی بی بار
از این بخت که سپید چون رخ

منم که ز ترک میجویم دو ابر علاج دل و در کبر که بیم فکر کار زین دار

فرد **فرد** **فرد**
تکیده دل شادمانم بخت
ز این بخت که دل شادمانم
افغانی دیدم در این عالم
از آن بخت که دل شادمانم

اگر شین من اگر دل شاد شود مردم که دست ز غصه آزار شود

در کون و مکان میرشد شاد علی رات جلال حسنه الله علی

مقصود دل و جان نبائی بود هم شد شاد و نغمه الله علی

رباعی

بچه الله نرودم تا تو را کیش بکام دل کشیدم و غلبت بر لب نهادم
صبا حال مرا که از تو پرسید یار بهر بود یوانه افت ده در ویرانه دیدم

فرد **فرد** **فرد**
بچه الله نرودم تا تو را کیش بکام دل کشیدم و غلبت بر لب نهادم
صبا حال مرا که از تو پرسید یار بهر بود یوانه افت ده در ویرانه دیدم

بو چو اول شده نیم باشم چو خورشید کله یتمش یار خیر کند یار که قیش کله

فرد

نهاد و در شکایت ایلیوم بو چو خیر و

چهار تدی کوی لبه دن منی زخیره قوس آید

رباعی
لال اندی بر گل بو بلل شید
کوسه دردی کنه مندن نور خورشید

بر ترش کی شیرین چو نخی نقره بود خود که مساوی در ملا بری پس

ساقی قدحی از آن شرابین
درده تو باین نباتی آیین
خواهم که شوم مست بر ارمستی
از بهر دعا تو هم بگو آیین

دوبای

یار بختی آنکه ندارد دماند
که شیر خدا که ایلیا میخوانند
بجزت ولای او نخواهم از تو
کا زرد و جهان مراد من ایشانند
ساقی قدحی از آن می صافست
درده تو باین عاجز بیمار و فقیر
شاید که کند علاج رکنی من
بی غمت این لمبیب بقرطیفر
بیا و یاده بیا و بریز بر جام
که داند اینکه چه خواهد شدن بر جام
زمن بجز می و ساغر نپرس ایسا
که من ندو خط شهرم نه شیخ اسلام

دوبای

ای نباتی بگذر از حسب و اصل نسب
آدب آموز و طلب کت شای ز ادب
بی ادب که بود شاه ندارد خیز
یا دیگر این سخن از قول شهنشاه

دوبای

ای دل بخت طلب ساقی کوثر کوثر
تا بقصد بری از دم حیدر حیدر
چاره درده تو شد صاحب دل دل
نبد کام تو بخر خواجہ قنبر قنبر

دوبای

ای پادشاه عرش سریر و فلک
وی فکر بلند تو جای امیدناس
افسند چرخ هر چه بود تیت بدوش
از فقره رقع ایران سید پلاس
در کتب مدار که ذات نیست
چون طفل السجد ندان و نصر و فخر
جانی که عقل کل بزد پی بدست
چون کودک ضعیف بود خضر و یاس
باز افتاده بر نشئه ملل ملل
که کشم در کل ناله چوبل بلبل
ساقی باده بدما زو تغافل چند
که بهار آمد و شد موسم کل کل کل

دوبای

بر کبر و وطن دلا تو در کوی علی
تاست شوی مکر تو انجوبی علی
با دشمن او کار نداری هرگز
او داند و ذوالفقار و باری علی

اکو رزورد و گشت بروان بهشت آدم مرا بخت بروان این بان

رباع

کیست این باز چنین آمده از درازد که بچل لبش مرده ساعه غر
گفت این نیست مگر قاصد جانان که بر آورده تور نامه اسیر لب

رباع

ای ساقی چه فدای جاست بی نشان جهان همه غلامت ای
چون زلف کج تو بقرارم و بوی تو ای که کشی مرا بد است ای

رباع

ساقی کویم اول روح روانی کل کشته اول راحت جانی بکاو
غم دفعی ای چون شتاب تو دوری قربان اول تپ و گمانی بکاو

رباع

در کوئی همیشه مسکن دارم خون دل رز چو روح در تن دارم

و ن

چون خشت سیم بکج میخانه مقیم نزد تو کل و شوق کلشن دارم

رباع

من روز از لده سوشم بر شانی الله دیر او نکا علی الهی
هر کیم او نکا الله دیت کافودو شکام که و را اول نباتی نک الهی

رباع

خوش آنکه دلاروی تو بر طوفم از نور بنی شوی تو شاد و مفرم
از لوت کناه پاک که دی چون کل کر غل کنی ز آب چاه ز نرم

رباع

صد شکر که شد دعای صبحم بهیل شد دشمن تیره دل شغش معرو
بر خیزد لاکه رقص ستانیم سزانه اینکه گشت عامل معرو

رباع

ای بد ز سیر و شمس انور بی ای کلب درت هزار قصیری

در جنگ احد نصرت بشیر دادم
ای قاتل حدس را کار فرستی

رباع

ای فارس خورشید خنجر خنجر
ای مالک ملک بهشت کشور خنجر
بکش که از کار فریب بدین
ای عقد کشتی کبوتر کافور

رباع

ایساقی شوخ و سیم غیب خنجر
بر خیزده جام لبالب خنجر
این سحر غیر را که بیامد
مگذار رسد غصه بر لب خنجر

رباع

ای ساقی کفدار و هموش خنجر
بر جام بریز باد خوش خوش خنجر
زین پیش کن ناز و نرن تیرم باز
از دست تو من گرفتیم آتش خنجر

رباع

ای ساقی شاه ماه و رقیب خنجر
بر خیز و بده جام بروق خنجر

دختر

از رفقت دوست غرق دریای شمع
از لطف رسان مرا به درق خنجر

محمّدی از اشعار خواجہ حافظ

تا بکی کرد و دلم از جگر رویت چوین
نی آنچون کنم دور از جلال خنجر
چاره در مرا و انتم ندانم جز تو کس
ای صاحب کعبه بی برادر خنجر

بوسه زن بر خاک آن وادی و شکیب کفن

چو خطا و چون چرخ و از گنبد طلا
رو بستان کل نیرین بر کن مشاء
حال من بکعبه مبارک خود توقف کن
نزل کنی از مابین شد و اصداء

پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس

ای سبای محرم راز دل عشق تار
ای دوا می در دهر چاره غی غبار
بر سر کوی نگار چون بنبودی کنار
محل جانان بوسه بکن بر آری غبار

کز فراق سوختم ای مسلمان فیا در

ساقی کو با ده شکیب جام زرنگار
بر بر لایع بنیامینیک ساغر یار

شاید این عابد خدای کرکده
دل بر عبت می پلزد و جان می کشد
کر چه شیاران ندانند اختیار خویش
ای کلان غایت پذیران شایسته
تا که روی رخ رویه چون خوشای
بر ز شوار تاج آن سرودن قبا
کوشای خوردم از دوران که انیم نپس
وصل کل خدای اگر بل کاه عشق
پنج که غافل شوار نامه جانکاه عشق
و ده چو کفایت سخن سخن عشق
عشقی که کن بی ترس گذر راه عشق
شب روان را آشنا میماست با کس
عارفان با شایه باقی جوانی میکنند
عاشقان با عشق جوانی دماغی میکنند
بن صحران نشین نغمه خوانی میکنند
طوایف شکرستان کار میکنند
و در تخیل دست بر سر نیزند کس
شکر نامه بیانی فال احوال نکوت
بی سخن این صلو که هم در وقت

بنده پروردگار بر تو ذات تو دوست
نام حافظ که بر آید بر زبان ملک دوست
از جناب حضرت شایم بر است این ملتمس
وله غزل ترکی مست لانه قدس

اولدی ممکن ایم عالمی جانانه عرض
مور قلم ایستاده سلیمان عرض
تاب اولدی که عاشقه یار اوزین کوکله
شعاع ایدر بر کجه درونی پروا عرض
صورت دیوار تک و لکه کر لال محو
در دین ایدر یارنه عاشق دیوای عرض
با صباصل کاکشنه بیتین خرام
مال پر اینم ایست سبیل و یکا عرض
شعاع عارضن آلدی کوزیدن شمع
قومیدی عالم ایم اول مدنا با عرض
چاه مذمتده بند چین اولوب تمند
حالین اوفون کیم ایدریم دین عرض
کرش چرخ فکله اولسه کامجه کر
در دلم ایلیم شاه ضرب این عرض
مطلع شمع ضعی منظر نور بد
فخر دل رضی منیع عذرا عرض
سببیم تارون اولمه بنانی محو
راز دلن اینکن سوره عمرای عرض

وله ایضا من تصنیفاته طایفه

دردم ایلم در که سلطان عرض کرد و شرفیست ایلم حالی جانان
مجلس شیده یو کیم ویر و میری دزه قسم ایسون مهر در خانه عرض
چاره اولور درد اول بت بمرده ایلم ایسون اگر مور سلیمان عرض
منده عیان ایلم یاره نهان سر شمه اگر دردنی ایلم پروانه عرض
فصل بهار اولدی سبیل شیده درد و غم ایسون غنچه خندان عرض
فاش ایلم کیم اگر درومی سلطان یو خدمت کیم ایدر قاتی و پیمان عرض
لعل لبت سرتی چمنه جانان اگر بیل که باقی ایدر قار سنان عرض

وله ایضا من مصنفاته طایفه

سجده حق اولدی چمن مره ناز عرض سجده آن اولوب جمله امکا عرض
فتی ارمضا هر کیم یار نیش برایش اولدی عافیه خدمت جانان عرض
یو خدمت و اعاشه خیر زدن ایویش از لدن نکاسا غوغیا عرض

نام

سانه اوله دردنی قابل لعل و کمر کوه بر شوار اولوب مهر سلطان عرض
بر کیمه دوشنرایده مدح شده لاف و کثمت تان اولوب لیل شجانه عرض
وامق شیده اگرک تاسید عدل طوفت ایتم اولوب لیل در ساجده عرض
اوله باقی اگر بدم انفا صبح وصفی اولوب بیکان مرغ سلیمان عرض

وله ایضا من کلامه نور الله مرقد

باز از راه وفا شوخ پری قناری زلف بر شوخ نظر و خوش گفتاری
چو کرم بود از آن که مرایا نمود در شب تیره دستا بزم چا پاری
شاعری را که درین عصر نیر زنجوی در حقیقت بخار بیده کوئی کاری
بود آن شه خوبان رسنه مهر عطا دید بر خویش روا داد و با عطای
هر دو با و از نور سلطنت فقر بس است که سلطان بند دست بیکر داری
خسر و از ره پندار باین عهد لیل گفته بودید اگر مطلب دعوا داری
مکن کج طاعت دعوائی تو ارم حاشا که نداند تو درین ملک سپه سالاری

دگر از عجب و کثر ز سرش غنیمت
 گفت بودی که غنیمت ز کبر انباری
 من کجا کبر کجا بسنده بیا تو ام
 ندانی هست که دارم ز غنیمت بیا ری
 ورنه این دزه بقدر آزار آن فلک
 کی تواند که شود دور تو خود بخاری
 بوسه بردست تو دادن بدست
 این منیر نشود تا تو کف پا داری
 یار بر حرم و خلک در سر کین بیکس
 چاره آنکه سردا درین ره باری
 ای ایدین عشق نامه سین است
 وه دو شوب بشکنا عجب سودا
 قویکن باشد تاج بسم الله
 ابتدا قیل سوزی بنام خدا
 که او دور هر کلامه سر مطلع
 که او دور سرور همه اسما
 قادر ذوالجلال والا کرام
 خالق الحجب خالق الاشیا
 صانع عرش فرش و شمس و قمر
 عالمی یو خدن ایلین پیدا
 اول خداوند واجب تعظیم
 حق و قیوم و فردی است

الحی

اسن الخالقین له المستند
 وله الحمد و الشناء
 آدمی او یار ابدی پیرا خدن
 باشنه قویدی تاج کرمنا
 بولدی او ندان اثر دم عیسی
 ناپدی او ندان صفایه بیضا
 او ندان اولدی محمد عربی
 صاحب تاج و تخت او ادنی
 ای قلم ای اسن اهل بیان
 جسد قیل ایلکین سوزی بنا
 کل کتور باده ای کوزم ساقی
 که ویریم پسرده مقاله صفا
 شور و شهن زون کلیم ننگ
 ناله فی ایلیم ملبند آوا
 صوت دلوودی ایلیم ظاهر
 لحن ادریسی ایلیم افشا
 که سر قی کیمی نشا بوری
 که کسینه کیمی زمین خارا
 تا سلم بو جهانده بر غفلت
 باشلیم تازه بر عجبیه نوا
 کله لر و جده عاشق و عارف
 دوشه لر رقصه پادشاه و
 او بدین باشد راک نورونی
 چو لقا سون سپهری صوفی

شاه اسلام روز شب نصرت ایستد همدن همیشه ایلمد و نوا
 چکلکن باشت باده عشقی کسبند چرخ ایلمد پر خوغا
 شاه مصری چنار کنگن پرین عالی ایلمد واده و شیدا
 و کینن یا علی بصوت طی ایلمد هیچ کیمید و ن پروا
 تمت آل پرین مدد همدن و بسدم مو چکوب یولی با
 قونی قدم راه عشقه مروانه
 کیر خدایه مست و مستانه
 ساقیا کلدی نو بهار کینه موسم کشت و لاله زار کینه
 ویر کنگن نرم خنابله شکوه کلدی سنگام و لاله زار کینه
 نر کس مست نوز کنگن ایلمد زلفی ایستدی شکبار کینه
 شاه کل کلدی بر جین اوردن حسنی ایستدی آشکار کینه
 کوه و صحرا فی ابریسف کورنه خوش ایستدی نرغزار کینه

رعد غران چکوب غریو و غروش عالمه سالدی خار خا کینه
 شاخ کل اولدی سکین لیلک لاله فی ایستدی داغدار کینه
 ناره سن ای شکر لب و کلنج ویر کوزم جام خوشکوار کینه
 کل ایچاخ باده کل ایاغنده بر ایداخ شکر کردگار کینه
 کوزد و یارب جهانی روغن لیلک یا چنوب سیره اولنکار کینه
 صحن کلزار ایستدی باغ ارم و لبر شنگ کلفدار کینه
 ساسری سحر فی قلوب طاهر نر کس شوخ و پر خوار کینه
 ساقیا بادی کو کلنجی نکاه اددی آینه می خبار کینه
 دور کتور اول منفرح روحی کس کوراخ براکی انار کینه
 چرخ دورای عقاب نیز نظر ایت کوزم بر کوزل شکار کینه
 ویر کنگن شاه لافچی دن دم دشمنی ایلمد تار و مار کینه
 او خولا سیف ذکر فی برما کور نذر برق ذوالفقار کینه

ای صبا ای برید عاشق زار
کوی جانانه بر چه دار کنه
آنگین شاه باز تک شپه
ایله شیرازه برگذار کنه
ما فطن روح پاکه نیدن
بر تیر عشق بیشمار کنه
بعد الحکم و سوره جهل
کورنر بر او یار غار کنه
من شتاق بو حکایتده
کلدی ناکه نوای تار کنه
دید ای درد و غم کز قای
چوخ داخی ایتده و زار کنه
دو کمن دامن تو کلدن
اشق عشقه اول سوار کنه

قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خرابه مست و مستانه

ساقیا ای مبادی ادب
ای سراج دل اولو الالباب
ای کل کستان مجنونی
ای رخن شمع محفل احباب
تار زلفن کسند کردن جان
عارضن مکثانی کل شاداب

بهرن

بهرن لعل و غنیمت سین
قامن قبله فاشدن محراب
ایده سن بو فیکری کر خوشدل
بوندن آرتوخ نذر ثواب ثواب
کیچمه عارف بو نشانه دن
طرف چو پای کل شب همتا
دور که کیچی شباب عمر غریز
باده ویر که قیل شکست با
سنون اولسون او باده کوش
بنکارا هر بو ساغرمی تا
انار مان و تین و ابلیخ
انت طوبی لهم و حسن با
انت اثواب سندس نصیر
انابه الوشق عن الاثواب
انت جنات تحت الانهار
اناذیل الجبال کار لاقطبا
انت حور قصور مایعین
انامهم بقول کنت تبرا
ساقیا انت واقف الاسرار
کیف حال الرقیق فی الابرار
یا نسیم اصبا عن المجنون
کن برید ایزمرة الاصحاب
جذب ذوق صحبت یاران
دیسن بالدی جاننه قلاب

ساقیای همای زین مال بوند تیریز دور بونه سهر خاب
 بنجا بر جام باده احمر کرم ایت ای کرامی الالقا
 مرده ای عاکفان کعبه شت شاهده عاکتوردی نقاب
 نشاء باشمده می ایاغده زامید نعم نیم غدا
 مطلم حاصل یتدی شاهینا کامی ویردی اول بستیلا
 شکر لکه که کوکب بنغم اولدی خشان چو مهر عتاب
 من قتی خراب باده ایکن یتدی ناکه قولاعه بانک با
 دیدی ای مست ساغر شت دوراویان ایتیه چوخده شکر خوا
 پیرمینه دن کل آل ایت دلیکن یا مفتوح الابواب

قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خراباته مست و ستانه

ساقیا دورمه دور کتور باده کیتدی بیوده عمر نر باده

چون دل شاه یار شوق الیر کونجلی منبر لیت اویشا
 تبیان طبع الین سلیم کتوریم من بونقله ایرا
 مانی برنوجوان عاشق و شل مانی برنزد مست آزاده
 اوله اسرار عشق دن وقت بسله بر کیم نه وار بوخو غدا
 منی یاندردی بر ملک منظر منی الدردی بر پر نراده
 الدی صبر و قرار می الدن منی اشهر کتوردی فیا ده
 دوندی بر یوفادن اویری ما کوز من یاشی شط بغداد
 منی الدردی ای اجل بر دم قوی بر آرزیا الواریم او جلا
 رنج سیر راحت اولمزی اعلای بری کیت قولوق الیه استا
 قورمش دلم حکمش رحمت کیم ویرر شاه باز منیا ده
 ای خرامان کرن چمن لرده کوزتیکن نخل سر و شتا
 چولده یا قوت لعل و مرو بوی اسلام و دیر تر شا

چشمه جوده که کوه را خنجر
یری خواصی کوزله دریا ده
کوزکچ ابدالی اوپ ایخند
جان فدایله قوم اوتاده
قولیم من قلندر ن قولیم
یا علی سن شیش کنن داده
ای در بینا که کچی بیکم کل
کوزنرقا لدی جام صمباده
اولسه هریره جنت اورده
باد صاف و ساقی ساده
مکن اولد قجیش و عشرت قیل
فرستی سالدی روز بیاده
اوز کچی سالدی قید تعلیده
بویکا تا خنده طوق و تسلاده
ایله هرکه الین العنت
ضرب تشینه اولمه آماده
نولدی و اخلرده سیرلیدن
اوره کم یاندی رنج و فزاده
ساقی جان کوزله جند و پانی
حیفند و وریده باده هراده
ناینبین ناسی یوخد و یوخ
اولسه کرباشی عشرت اعلاده
من و ساقی بوکده ناکه
چکدی بر ناله کله دی فریاده

دیوی

دیوی ای بستلای شو جنون
نه باتسن بو نظم افزاده
قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خنده اباته مست و ستانه

ساقی ای انیس جان پرور
من غم ایدی عاجز و مضطر
من کورن ظلی کور مسون ترسا
من پکن دردی چکسن کافر
نه تغافلده بو نانی مینا
نه تعللده بو کتور غر
ویر پانی اوقانه دونشدن
اوره کم یاندی دو شام آذر
در دایدوب و قدیمی چون دل
هجر ایدوب رکن الی صفر
می کلر کنگ ویرکه اول معجون
بلکه امیون بو صفری آفر
لا تحف انه غنیمت کریم
انه ساقی عدا الکوث
غیره فوق منبر من قائل
انسی شافع علی الحشر
ای قلم ای خجسته نطق و مقائل
وه که ایدون سوزی کنشگر

حق بیلور یوخذ و بیلده مشاطه که ویره بین عروست بونلور
 چچ و تاب ائمه ناردن بهیشت سال کنن بحسه عشقه برکنکر
 دوره کل سافیا کو تور جانی بهمت ایت برجه سوله جیدر
 قل علیت علی خفی و حبلی ائده حاضر بخل معتر
 ائکنن جام عشقی مالال ایلد بو نخل خشک بر خضر
 اشر بو یا قبیلده انجیام و افرو یا عشیره لغتر
 شکر صد شکر کچدی شام قی شجر حبه نخچی کتدی تر
 من و من بعد ساقی و می جا من و من بعد دامن دلبر
 شکر ایام وصل قیل ای دل نولدی اول کون که دیر دون یا
 ناردده دور ساقی اول نغینه کو که ایدم بر فضای چرطه سفر
 قیل منی بر خراب جام سیرا سالکنن بر بو بستم و جان شکر
 قصر فردوس بیکد و زاهدای چون من و دیر معان و اهل سقر

ایندی

ایدی ساقی ننگ کفر طلوع دوشدی دریای عشقه موج خط
 بنکا ویر بر او جام کلکونی کو جنبی عقل دونه بر کوستر
 ناردده سن براس ایسم نارد یاردن بو فقیه بر جبر
 ای دل ناتوان و زار و خیزنا کیم منی بیلد ایلوب منتر
 او خواند علینه شام و صبح ایلد بو اسم اعظمی از بر

قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خسته اباته مست و مستانه

ساقی دور کتور می کلکون منی غم ایتدی لاله تودان
 بهر ایدب او دلو سینه می کلکن در دایدوب اغلو باغ می کلکون
 آتش عشقی کور که ایتدی نجه سروکت قد می چو حلقه نون
 ساقیا سن می مروق ویر من سلم یاده بر عجب مضمون
 عقل و عقل و محالده کچه فوخ کل برآزده دو تاخ طریق جنون

یازدراخ رخت و بختی مستانه
 سیراید اخ کو چلرده چون بنون
 که ایداخ رقص کا ه چرخ و اخ
 که چکاخ ناله مست و دیکر ان
 که دیاخ شعر و معرکه به بیان
 که مست شراب و که افیون
 که وحشی لرا میسم جولان
 که دیاخ کز اخ کسی نامون
 که حیرت چولنده سرگردان
 که دیده کریان و خاطری محزون
 که دا غلارده و اله و شیدا
 که خواش و که سخن کتر
 که اصحاب کف غافلون
 که افسانه و که افیون
 که تفتیرده که حکایت عشق
 که اولوبردمه مین که قارون
 که ای اوزی بر کل سوزی کتر
 که دور کتور می که الجنون فزون
 که ای خوش خوش او عاشق غلام
 که اید ه جانی یار نه فزون
 که ایبت العاشقون فدیت
 که انکم معشره و هم یوفون
 که باد و خم نشینی ویر ساقی
 که نه دیر بر کور اخ او افلاطون

کاه چمدست لوطیان شک
 که زرنکی دیباخ کمی بر چون
 که ایچ پاخ باد کاه بک پاخ
 کاه بوقی دواخ کمی معون
 اوشتین ایلوب نمی آتی
 شعری نخی ایلوب نورو
 یری عبری دیر بری عربی
 مایل اولدم زبان تاتیه لون
 عاشتم بر بخار تاتیه من
 که ایدر سحر بخشی حیرون
 منی آلدادی چشم جلادی
 نجه بیچاره آدمی شیطان
 غره سی یاغنی عشوه سی ساق
 کوزلری مست لبلری یکان
 ساقیاخ بر اول شنه آ
 کاتیه سی شابی ایازه عید لون
 دورکنن بوقلندسته
 دیرکنن بر پالاشچون
 که دیم برده الده چمیان
 نغره زن سیل ایی چون
 قوی قدم راه عشقه مروان
 کیر خنده باته ست و ستان

ساقای طیبیست تاقان
 می آلدردی در دبی دران
 لطف قیل الیه در چاره
 ششک و شنگانه ایلد بر دوران
 اما مستقی علی القوت
 انت ساقی انشی عطشان
 باشمی ایستمن اورور خنجر
 جانده شو قن چکر کبر بوجان
 محقر دور کتور شراب شراب
 ایلد بورد محنتی بر بیان
 درو عشقن دواسی می دور
 کلدی سلطان عشقن فغان
 جام کستی نادو بوطالم
 مطبلین هر نه اولسه المیر عیان
 می ایلد سرده فی سیر کبی
 جان بولور ایچیر قالم بجان
 رفیق المجاس ایهالسه
 راقه الروح راج کالریجان
 قم قنصل تعال قنصل
 واسقی من شراب بر فغان
 زاهد ادوغری سوزنم می فغان
 سن اولسون واره صوان
 رجب آفرین دعای سحر
 تا چشم سنده کوزنه کنج روان

چندی آتیم قی صبریدن
 کون کبی اولدی طالع خشان
 لطف حق شامل اولدی حان
 اولد بر بته نخچه خندان
 نخل آتید اولدی بار آور
 اولد و شمن خدک شکشان
 آه دل سوزنجی کلدی ویکه
 چاره ساز اولدی قدر فغان
 کل کل سارنده باوده باشده
 نمر لباغ و خادیم جان
 یا علی ال منمنسون انکون
 سن شین داده یاشه مردان
 نه اولور بر کوریم اوکل اوکل
 دولا نیم بوشکا اولیم قربان
 من درویش بینوا چوخان
 اولشم نازلوا دوخا حیران
 هر کیمین اولسه سن کبی شکان
 ایلر مطلقا خیال حبس
 شعله ورا اولدی آتش عشق
 اورده کم یاندی ثانی اول قلیان
 من دیوانه بو حکایتده
 نغمه ساز اولدی مطرب خزان
 دیدی ای مطرب کاشک عشق
 ایستمر چوخده حجت و برهان

قوی قدم را ده عشقه مروان

کبر خستد باده مست و ستانه

ساقیا حسن نیز او ششم بهار

او ز لوب صبر و حشمتی راند

از لوب فوق و شوق و تابان

دور و نیم باشکاکتور باده

ایله بر جامیلن نمی ست

تا ایمم در نظمی لعل خوشا

سطح افلاک بر چالیم شهنشیر

دور تا دور دور و دنیانی

کتوریم بهیستونه فرمادی

یا نذریم نازر شکله پرویزی

او دالم جانانه بسان چار

کو نذریم

کو نذریم اصفا نه شاپوری

آفرین کلک سحر پر دارم

کو نکرکن بر پوشتری زاده

نقش ارشکی ایلدی باطل

رسکدن اولدی مانی نقاش

ساقیا ویرپالیه پی در پی

زاده ون دینکم لکم ابد

قبلی طاق حاجب المعشوق

یا رخیا تعال العجیل

ایدرم تا حدیث عشقه شروع

ای دل درد منده بیچاره

تو لکنن جامه باده کلنار

سکری یاره ایلم اعینار

باشیو کج نه خوش کوزل منجا

نه شیرین سوزدیر شکر کردا

اولدی تا شاه عشقه نازکار

جسم بی جان و صورت یوا

منی یا نذر دی اول بت خجول

الصلواتی من الکفار

مذبهی کفر زلف مشکین بار

فرقون جانده سالوبه و شرار

لاله تک با غرمی قلم و غلار

نه ایچون قالمسان بلی باچار

تو لکنن جامه باده کلنار

بمستایت کج بولج دینان / اینکین جان و مالی یار دینار
 سنون اوسون جینل لپا / بنکار احمد تمام در بر یار
 یار نیز بر خراب کلخن امیش / صحن بستان و گوشه کلزار
 من و ساقی و بحث زاهد / کلدی ناکه نوایه موسیقار
 دیدی ای مست غمزه جادو / برسوزی چوخده ایلیمه کلزار

قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خسر امانه مست بوستانه

ساقی ای نثار شیرین فن / نازده دور اول دوا ی درون
 تنخ شیرین کوار یعنی می / مرد اولور ایچمه کراونی هرزن
 بوایدی ایتدی شاجشیدی / حتی جاوید چون اولیس قرن
 اقوام ایت که جام جمد و بو / اولمه بدست سنده چون بهمن
 مله آلد قبه کوزله شرط ادب / که او دور درو عشقه چاره ایلن

نانی

نانی اول کرد شیر ز صولت / نولدی اسفند یار و یلین تن
 سنی یاندردی برت برست / وصف حسنی بنی ایدب الکن
 طاق ابرو کمان سام دلیر / تیسر شرکانی خنجر معین
 غنچه آغزی چوپسته خندان / لب لعلی عقیق سرخ نمین
 طرف رخساری روضه الفردوس / سنبل زلفی رشک شکفتن
 خال سر سبزی دام فتنه و شر / چشم سرستی کان سحر فتن
 سوزی شد سکر کوزی شمشلا / جان و دل بندوان چاه و قن
 قیده با خاقی رم میش جیران / کل عارض مثال برکمن
 عشوه سی شوخ غمزه سی قلاب / قان ایچن همچو سیغمه ابر
 تیغ نبی یازلدی لا یصف / جمد مرغولی مرغ جان و طن
 صورت زن خنجرل مه انور / قد و بالا لبان سرو چمن
 قونیز عاشقه نازی تاب تو / ادرر کر چه اولسه اهرمن

ساقی بوشماره ایلدلاج
کونخلی تیره قیلدی کردلا
الله الله کمال و قدر و جلال
بو طلوم جهول انانی
لفظ و کفار کور منطوم
ظاہری نص حسن تقویم
ساقی خیل غم کور دجی
اصی سبک تمندی کورین
قل نه یا غصه فرا دوران
قرسم علی فتوت
کل او پیر معانه یلواره لیم
من و ساقی نشاط کرم طر

لطف قیل برجه کل ترجمه سن
باده ویرایت بو شمع بر روشن
کورکنن بر او قارزدو المن
نجه خلق ایلوب بو حین
طرز و رفتاری جمله سخن
باطنی سر وحدت فخرن
مارده دور اول شراب بردا
دوش ای اغیغیغی قیلین
مات فی بر محنت بیرن
قم تجمل بقعه فردا
نظر اتین مکر او شاه سن
کلدی ناکه نوایه نی برد

دیدنی

دیدنی ای رند مست شاید باز
قوی قدم راه عشق بر دانه
کیر حیرت با تیرست و ستانه
ساقی ای سکندر رحم جام
مصلی روشن ایت کور شمش
کل کور لبیب کور شور
مانی خسرو او شاه کی شمش
مانی واسق نه کلدی عذرا تیر
مانی شیرین او شاه عشق تان
مانی رستم کی بختیندن او سن
مانی سلطان جمله لاله رفان
ساقی ای کل همیشه بیا

نه تغافل و بود و برای کورن
راستش کرم قیل فور بادام
تو کلکن جامه باوه کلغام
ششیده نولدنی کورن ابرام
نولدنی سلما او دیر خوش نام
نولدنی شبنم یار و شکست نام
دستم پیکر دی میشده ندرام
نولدنی یوسف او شاه ماه غلام
مارده سن اولوسن مکر سرام

۴۹

جام زری دور کتور دوره تا ایدیم من کربو نظمی تمام
لا تقم قدمی زمان لعش جاه فصل خریف ذی الاورام
می کتوری که چرخ کجاست چو سیری ایلوب بلیناکام
بانی شیر خدا شه مردان صاحب ذوالفقار خون آشام
بلاتی شان انما شو لافقی معج و شاه عرش مقام
کر که کتب اوله حسینج بکار جمله اشجار اوله اگر اقلام
اوله کاتب تمام خلق جهان یازه لرو صف شانی مادم
عاقبت غرق لجه نخلت مات و مبهوت قاصر الاوام
قل کفی حق دینده بر شاه من نه تعریف ایدیم منم قدام
دور کتور باده ساقیا ویرجا لوح الله کلون ایلانچ ایلیم
چکلان باغ برایغ چکلان دوشناخ کل باغده خوش کلام
و جد ایلانخ منزله ویرانیت روز و شب عیشه ایلانخ اهدا

دنی

نودی ششماه فرشته لقا شهر ز نودی بانی اول صناع
بانی افراسیاب پریر کیم نودی صلصال و کبر و نوا
کوزله خیر الکلام شیوه سینی بوسوزی ایلد شیشه کلام
اول بری جمله علایق ن صدق ایلد باغلا سند بر جا
قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خنده ابانه مست و مستانه

ساقی می بهیمه قیل دعای یسکی دن نظم ویر برادر کلام
بوسوزی ایلد زینت عشاق یتدی منشی عشق دن پیغام
نارده دور ساقی اول دری کلکون راحه الروح قوه الحساب
صاف و پاکیزه چون غدار بتا دافع الخوف مانع الانعام
سری کور پی خزینه کلخن قزدر و ریشده جانی چون کلام
یوسف مصرکت غریز جبت مین زلف او نکا کلین خدام

او نا چاکر حسن را رهبر
 بنده سی من عبید الف غلام
 وصف میدان مرا در ساقی
 زایش ای مبارک الاقدام
 دور کتوری که یازدی شمع
 کون اوزین تیره فیکدی پرده
 دوره کل اید رقص حالتی کرم
 چرخ اور باده ویرکید بنام
 زلف شگینی قیل اوزده فشت
 لیکه اهدری اید بر شنام
 شربت بید مشکه ماه الورد
 دخیل بیت بر عطر اید شام
 بنیر مغشی و مطرب استمخ
 بر غزل باشد خواه بدن ریجا
 کنج خلوت بانی که کس کنه
 از ده تک جانجی بوسین سلام
 شکر دن فخل اوله اید رویش
 صبر قیل که قادر علام
 ایسون جلد مشاکلی حل
 اوله سان میر اعظم اعظام
 بنک وافیونه اوله آلوده
 اوله بد نام میسته و ارام
 خردن استر ارقیل اوله
 فقه مشور سنده چون خیم

بنارن

تا پاسان تا مقام زهد و ورع
 خدمت اولیا یه قیل اقدام
 دو تکدن داسن شریعتدن
 اید خط را تب اسلام
 ذکر و تبیحه و ایم اول شمول
 کیچه کوز عبادت اید امل
 ساقی کیمه و بود از نفس
 که منی زاره کستدی بوجام
 تا بی یوخ منتشایه بو کو کمون
 بارده فالش سنم او کر عیصا
 دور کنن سال بویشکی اینکه
 ایلدیل کیم که کستدی باصبا
 من بار صحبت نماز بار
 منی آرزودی بو مصاحب نام
 دفر عشق و باب صوم و صلوة
 بحث خال و خط رکوع قیام
 ای علم دار شاه تشنه جگر
 سنکا قربان سنم نام نام
 بره برشای میوشن لکن
 سنی میوشن باقی بد نام
 که ابا الفضل و کاه یا غیاث
 دیرم ایدم سوزی امتام
 ساقی و جام و شاید و کل و مل
 بوایدی و اسلام و اکرام

کل کوزم دوت نظره اولش
مختصر ایلد ایتیه چوخ ابرام

قوی قدم راه عشقه مردانه

کیر خدایه مست و ستانه

ساقیا دورایه ستانه
کله دی سلطان کل کلتانه

قاطر و آت و مال و مالکی
جمله سین ایلد خیر میخانه

باده ویر قیل کنن منی سر کرم
که دیم بر غریبه افشانه

ایلیم مصره یونسی سلطان
آپاریم شرده پیله کنگانه

شاد ایدیم بر نفس زنجینی
کتوریم رخس عشقی جولانه

طور سلیمانی ایلیم زنده
کتوریم جسم مرده نی جانانه

ساقیا قی دو نیم باشکا
کیستدی الدن بورند دیوانه

دور کتور دور کتور شراب شراب
منی بوجیه کتورمه افشانه

کو یکیلن کشورین کلال و طال
ایسترایتون خراب ویرانه

م

کلت میدان باده کلر کلک
باغده کز غراب بیکانه

ای دل مستمند خون آشام
یوز چور بر جشاه شامانه

بیریشرب خدیو کل امم
شیریزدان علی عمه

شاه مشکل کشای دور علی
که دیر و نظسم چرخ کردانه

ایسته اوندن مراد و مطلبی
هرنه دور قور خمه مرد مردانه

که او دور منبج سخاو کرم
او ویرب تاج خان و خاقانه

او ویرب آفتابه نور درخش
او ویرب رنگ لعل خشانه

نکته سبجان و شاه عارف
کته یلرخش طبعی سیدانه

هره بر شاه او لدیلر نواح
من کین بنده شاه ایرانه

شاه رستم سوار دار افشانه
که دو شوب صیت عدلی دورانه

شاه غازی امیر دریا دل
میر باذل ولی سبحانه

شاه بن شاه منفر قاجا
که سالوب دیو طغی زندانه

شمه شمه کند رشان اتفاقات این آسب حیوان
 برینکایوز چور سه فتح ظفر قویه بر باش او کج فندان
 خادم بارگاه یوز جمشید طعن ایدر جای مین سلیمان
 بخش ایدر سوره ملک دینا در تو کر کج لطفی حسین
 دوستی سلین که غم نه امش دشمنی آقینون قنل فانا
 سن باقی دعانی اید تمام نه ایشون وار ایشدی شاهان
 شکر صد شکر تاپدی سوزنکجا در دین یحیی سیدی در مان
 کام دل حاصل اولدی شکل کلدی ساقی الله همیان
 من سیکنه ویردی بر نجه جا کیستدی هوشم کلاسه سیرانه
 کلدی ناکه خروشه ناله و ف بوسوزی سولیدی صحر جان
 دیدی ای ست جام باده بنا دور داخی بد و ترک ترکان
 قوی قدم راه عشقه زن کیر خنده ابا به مست و ستان

بانی

ولد ایضاً فی الرباعیات من مقالات الوافی قد کس تره
 بسج اولدی کتور شراب باقی ایتدی بنی غم یحیی کباب باقی
 مستانه کو قور جام جمی ویر باده ساز اولش عجیب کتور باب باقی

ولد ایضاً فی الرباعی

صد شکر که قیش کیستدی نیا اولدی صحر اوزی جمله لاله زار اولدی
 ویر باده اپچاخ جوش قلیح سیت بیلخ دیر که عشقه جارا اولدی

ولد ایضاً رباعی

ساقی کوزم اول شراب باقی نکاو غم دغینه اول تیر شهابی نکاو
 دلدارون آیری خوابه سرت و کونم الله باخ اول دوا بی خوابی نکاو

ولد ایضاً رباعی

کرفکر کنی که اللهی سیبیه اول تبو جان الکی سیبیه
 هرول زکجا و جای انشاء کجا می خور که دل رفقی سیبیه

هنگام بهار و فصل گلزار اولی
رندان خرابات بکون جارا اولی
میخانه قاپوسین آید یار ساقی
کل با ده ایچاخ که تختیار اولی

رباع

خورشید رخ محمدی رصلوت
آن والی ملک سرمدی رصلوت
پیوسته بگو بنایت از دل و جان
گلزار جمال احمدی رصلوت

رباع

در غلیمت دل خضر میباید
معموری ملک راشی میباید
بانور ستاره راه رفیق نون
کروردی تور امی میباید

رباع

انوار جمال مصطفی رصلوت
آن گلبن باغ اصفی رصلوت
شاهنشاهی نبی رسول ثقلین
آن سایه عرش کبریا رصلوت

رباع

رنگ

شاهنشاهی جدا و لیسار رصلوت
آن صاحب تاج انمار رصلوت
داماد نبی زوج قبول خدا
میرد و سدا شیر خدا رصلوت
آن نادر علی سنجی راصلوت
آن شیر خدا شاه ولی رصلوت
بفرست اگر شیعه فاضل هستی
پیوسته ز جان و دل علی رصلوت

رباع

پیغمبر آخر الزمان رصلوت
آن سرور یاض جودان رصلوت
بشمار عدد جن شجر
آن شیر جمل انس و جان رصلوت

رباع

شاهنشاهی لامکان مکان رصلوت
آن جهان جهان جان را رصلوت
زیبنده زنده کنی جاوید علی
آن مفسد حق مستعان رصلوت

رباع

خورشید طریقه بدی راصلوت
آن جلوه نور کبریا رصلوت

فرزند علی حسن امام ثانی مظلوم و شهید نجیبی صلوات

رباعی

سلطان غریب کربلا را صلوات مظلوم و شهید فی نوار صلوات
آن زینت عرش کبریا را صلوات آن تشنه شیر جبار صلوات

رباعی

آن شمس ضعی بدر جوار صلوات آن نور دو چشم مصطفی صلوات
سلطان خراسان امام ششم نور دل رقصی رضا را صلوات

رباعی

از جان و دل عباس علی صلوات آن نورسین پنجه را صلوات
سقا و علمدار حسین مظلوم آن قوت بازوی علی را صلوات

رباعی

عثمان و ابوبکر و عمر لعنت آن نخس پلید بسیر لعنت

ان

آن بدرک کپش و لعین برته آن هیندم کلخن ستر لعنت

وله ایضاً رباعی ترکی

میخانه ده می عجب به تاپدی کنه برزند که ابوکون نواتا پدی کنه
اکینه دل که رنگ غم و تنش ای بر جاسید که رنج صف تاپدی کنه

وله رباعی

صد شکر که قنبر صف تاپدی کنه ساقی الی جام بی ریا تاپدی کنه
بر خسته که مرگدی اونن درانی بر جاسید که رنج صف تاپدی کنه

وله ایضاً

ایندون بو کجه عجب ثواب ایستق ویرودون کنه زندانه شراب ایستق
ویرماده که آنسرت کوئی ایستق اندسنی اهل عذاب ایستق

وله ایضاً

ساقی زایش بو غم دنیای فی دورماده کتور مست المید بو برهنی

فوت ایلده قضی کو تور حاجی کورخ
هر حادثه دن ساغسون اللهی

رباع

ای باد صبادی خسرو پرویز
شیرین سولیدی که بر جگر کلبون
کرکله حق بیلوردی شاهنشاه
نقصان کتور نعل زرشیدیز

رباع

میخا ز لری همیشه آباد بسته
سن املین انون سرومک آزاد بسته
مسجد ره کیمه واعظ کین قیل
نه رجعه ویر قولاغ نه معیاد بسته

رباع

ساقی مزه نیر باده ایچین یوده میش
دور جانیه چیر که برشتن تا میش
بوسوزده ایم که کله بی بر سین قی
چوخ یخشی کوزل حیف بر از ساده میش

رباع

ای باد صبا که دار قیل تبریزه
عالمده قلوب امید نر بریزه

اول

اول سرو قدن کونیه دوشکدن
بونامنی ویرا وزلف غنبریزه

رباع

ای باد صبا نهاره قیل بر جگر
محمود بکین جانیه قیل بر جگر
احوال تش سور شکن ساقا
کل و شبتینه کتور بو سیکینه خبر

رباع

برنجش آچوب شکوفه پر بار اولدی
بلبل کل ایچون چمنده سیتار اولدی
ساقی کتور اول باده حمرانی کورلخ
اسباب نشاط نیشی پر کار اولدی

رباع

تا مرغ دل آشفته اول نوا اولدی
قری کیمی کار و باری کوکوا اولدی
بسکه کیم کونوز دیدی بی بی یونو
یا هو کیمی محسوسه بی بی نوا اولدی

رباع

ساقی بحق عنی اعلا اعلا
اول شاه جهان ولی والا

بر جاسید سرست ایله بونجی تا مست یاریم بو شعری حاله

ولیه

ساقی بشیر نامه واقعان اولد زلفن کیمی عالمز پریشان اولد
قیدیون یره جامی برون اوردوید بر بوسه دیدوخ ویرنیرهن قان اولد

ولیه

ساقی دورال ات اواره کلمه بر جام تیور بوسرخ خوش آنکه
تا طرف کاستانه اچوم بر پو ل بو کینج هتس منی کتوردی تنکه

ولیه

اسرار دلم خلقه نمایان اولد هر دله ایستدم باجیم قان اولد
بود هر دنی ده بکه محنت کیم قدم بو کو کوشال چو کال اولد

ولیه

ساقی کتور اول شراب شکیلین توک ساغره تا معطر امینون کینی

مستور

مقصود و مراد جام میدن بود و کیم سرست اولاخ چکاخ مکر بونجی

ولیه

تا مرغ دل آشفته آن موشده است در مجرغم چو شک خوشبو شده است
از عشق خم زلف کاستان حش شب تا بحر چو مرغ یا موشده است

ولیه

ای دست شراب تر کینی قیدون بونچک و رباب تر کینی قیدون
چون سنج و عذابیش میون کجا بونچ و عذاب تر کینی قیدون

ولیه

ای یار وصال تر کینی قیدون بو قال وصال تر کینی قیدون
حاصل بونجیش وصالین ملا بو خرن و مال کینی قیدون

ولیه

ای شنج خال کینی قیدون بو کمنه جوال کینی قیدون

کینه دخی قاپی لره هوانیمه بوبانک شغال ترکینی قیلدون قیل

رُباعی

ای خوابه جلال ترکینی قیلدون قیل بومال وصال ترکینی قیلدون قیل
چون آخرا و لو بیلال بر خوابه جلال بو خواب و خیال ترکینی قیلدون قیل

رُباعی

ساقی بو کجه نیمی کشت اندون بر دور ایلدون دوری حیران ایتون
اندیشی خطا میسون بکوزدن دایم که منم دردسه درمان ایتون

رُباعی

ای جان حزن بونالدون ^{حک} قوشی کی یه پیالهدون ^{حک} بران
سندرقلمی و اشن آغیزن بهیرا بومانی یالان معالهدون ^{حک} بران

رُباعی

ساقی بیلکه کیم آرا ده دوران ^{حک} چوخ عاشق بیچاره فی حیان ^{حک} ایل

بویلا

برجاسیکه کشت دایده بوسکینی اند بیلور که نخچی احسان ایلر

رُباعی

ساقی بوتدر خیالدهن ^{حک} بوبرنج غم و ملالدهن ^{حک} حال
دور باده کتور کردسه برجاسیت بوبهیده قیل و قالدهن ^{حک} حال

رُباعی

ایام بهار و فصل کل کله کی کنه هر لاله انده جام مل کله کی کنه
لا تعهد خد کاسا و ساقی قم قم ما قال قواب و قتل کل کله کی کنه

رُباعی

ساقی عطش کبابه آب ایلر علا ^{حک} مدوقه یقین شراب آب ایلر علا ^{حک}
آینه دل ننگ کدورت دتو قیل تجربه کیم قند و کلاب ایلر علا ^{حک}

رُباعی

از حسرت لعل اول بت سین ^{حک} کردیده چونا فو قوت من ^{حک} چوین

القصه كتورا و نذل يا بوندا
يا برستم شوق خوش اوستا

فی الزامی

شانه جلد اولیب دور حیدر سلطان سدریا نمد دور حیدر
مخدوم جهان مطاع کل عالم سرخیل جمیع از بنیاد دور حیدر

فی الزامی

ساقی کتورا اول شرب بی نوشی اول نشایه مکر سونخ نوشی
ویر فاش بوار دسلیدور خام لیمو خوب شهر دور اوز وکیل دور کیشی

فی الزامی

از روز بی علی ذکر سن است پیوسته شای قمر سن است
اون نکته که در ضمیر کسی نیاید از محبت شاه گفته بکر سن است

فی الزامی

ایمیرغ بود از تیرکینی قیلدوان مستانه بولانه تیرکینی قیلدوان

نق

عقاکیمی دوت قاف قاعده مقام
خوشتر زانه ترسینی قیلدوان

وله ایضاً فی الزامی من عبد کلایه علی

دست پا چندنی قهرش ای یکباری خوشتر زانه کمن اوه بیرون بی
کر سیر تماشی بیابان داری بکن از جوف قفس جانب صحرانظری
غم روزی چه خوری دانه و آب حاکم گفت خواشون احوال لونه خیری
کشت کلزار کجا گوشه دیوار کجا چه بگویم که سخن بر تو نماید شری
قله که کج خانه تاریک کج بشنوا این نکته ز من چه کوه صبا
میشوم پس چو نباتی بجهان کوشین بود که از باغ وصالش کلف آرمی

وله فی لغز لیلیه من الفصح ثلاثه

که شوریده کوکلم عاشق بر کلفندار او اید شوق خون دیوار ترک غدار او
او بونجون کی سرست جام باده او دوشوب صحرالرحشی لاله بقطار او
دوشوب اشک کیمی مردم کوندن سم عریان غریبه لکون زردیندی کون خوار او

دو تو بخت غل و دل سکن و صیقلی
 ایشم با کیمی ایم فغان واه و زار ایش
 شجاعت یکی بسا لاری و حضرت خبا
 منم شاه بوسیدان را اول شسوار ایش
 کسرو و غرض و دانی غنی شکار کنیم
 منم تیغ زبانه کو بیار زوال فقار ایش
 نسی اول نال بند و در بدین غریب
 اید قان غنچه تک با غم او عمل ایش
 اید عین عشقی بجان کو قاین کدر
 بو کون اول چشم سرتین عجب کرم شکار ایش
 تو که کوزدن بهر کم دسم اول چشم دور
 پریشان المین عالم اور لست شکبار ایش
 پیو به کل سره عرق با قتل و دور
 بو کون اول لاله خسار عجب نوب و نار ایش
 خرابات و مناجات کز سیر المیم هر
 بو کفر و دین اراده و عفا پرده دار ایش
 منی و سبیل ساقی لاله کو کز غی
 شرابین یونخ کتور قی قولا غنی کاه ایش
 مجتبی سحرین سود و سیرتین جان
 فنا دور یا شهادت غم و جانی سار ایش
 کتور ساقی جانی بو برمی المیر و
 ایشق دنیا کوزده باده سیر باند کتار ایش
 منی جرم سیر لاله و بری با غمی قات
 دورای کا و کتور ساعده که با غم جوار ایش

منی اولد و دمی آیم شرری تیدی افکار
 یا تب و در ناسی کوچه بلبلم اولن برار ایش
 همیشه باده کلگون حیات تازه دور و
 خصما نیندی کیم وقت کل فصلین ایش
 چشم غبار چهره سندن ای کمان ابرو
 ایشم چاه اموصقا کم کو حوت ایش
 کسی شیر و پلنگ که کوزن کوره بولدا
 بیتا که جیل دشت که بر کنج غار ایش
 کورب بغیر یاقی اولوب حیران و
 دیر بر دکل سی سانی که عالم یونخ ایش
 کتور اول حاج کانی تو که اول جام فشان
 کسور آتش عشقم که پنج شعله بار ایش
 بر سر آتش چنبدن میان نیران هجران
 کورب سیمک آذر او کجا بر لاله زار ایش
 دانهی افن و کفر هر کیمی چالسه قرین
 بو افن نین علایجی تر که حجاب ایش
 دوش بدشته بر نازنین شور و سودا
 کیدر بلدان قاری محو اولوب ایش
 خوش اول عاشق کیم اولش حدیلا
 دو تو بکنج خفا بخلق عالمین ایش
 بحدلند قین کو کب نجی اولوب دارن
 اندر طرانی دو نوب ساری ایش
 دو تو بکست کسان کونین ایدان
 سیم قمار دین سی تار و مار ایش

محبوبیک قراغی ز بلبل نو خاوری
کمر بلبل و لاغی بخت کل کل دیار
اگر مجنون بایل بن پند غافل
بویو کیم خاک قدس بر بس افکار
نیزم شعر و غیره نیتن بر تنوع
که هر بقعه سی بس شعر شایق شعرا
ز جمل شعر بار تقدیر ایند غیره
جنال و فکری سودا دن مانع عیار
اوزن کج خیال سالجیا قصه جان
رفیق اولد مجانی نه بری کامکار
حدقل ال خولیا دن ایشیا
اگر کورسن منی جرت دوستر حال
که ارباب بنونه شعروش علق قرا
نری ایل تجریم غلام حیل تفهیم
کیشی ووه سیجا دور که جی پایدار
من عاجز که دروشم قلندر وارنی
نه تادیم اربابینی نه اولدم اکتفا
بیله چاره ملاک نه آدم نه حمار
پوزدن اوزر کل کور کور کور
بیتین کیم نباتی کمال ان سینا
بو طرزالیکه اونیجه نروده سیکار
از لیس

از لیس

ز دستش چیده دوش شعر نوای جی جوقه
ایران زون دیل برده شوهار و لوده
ز دستش چیده دوش شعر نوای جی جوقه
ایران زون دیل برده شوهار و لوده

فی الرباعی من کلامه عطر الله تربة

یخشی سالدون بنیاتی نظردن یالی
ایچدون بلیدم یقین بوچم ترن علی
عهد و پیمان ایلیم کور کج بنی خدان یوم
کل دولا نیم بهشکار بول بودردن علی

در مجلس از کلام خواجه حافظ شیرازی

ای سگ که دست تحت ز فولا داد
دیدم از عشق تو سر آینه بخت داد
بخی آنکه لقب سید سجاده داد
در نماز خم ابروی تو بر یاد داد

حالی رفت که محراب بنبی داد

ساقیا خیر یا ساخری را کعبه
شد چمن پر نسمن از اثر باد بهار
می بده سر بطلب سر جام تنویر
از من اکنون طمع صبر و دل شکر

کان تحتل که تو دیدی همه بر باد داد

باززدان بدریکده پا بست شد
چون تباد به پای خم می پست شد
جام در دست این نغمه پیوست شد
باده صافی شد و مرغان چمن گشت شد

موسم عاشقی و کار به بنیاد آمد

باز آواز پر روح روان شنیدم
وصف خسار تو از لب جان شنیدم
چند پوشیده بگویم که عیان شنیدم
بوی بهیوده را و ضاع جهان شنیدم

شادی آورد کل و باد صبا شد آمد

روز و شب از غم بجزان تو نالدا
تا یکی از شر عشق تو سوزد چو سپند
کوش کن از من بجزان مرغ ازین
بر زینخاستم ای یوسف مصری سپند

ز آنکه از عشق بر و این همه بیدار آمد

از زمین نبرد کل قص کنان گشتند
می پستان غم آفت دوران گشتند
نوع کویان بجهان که چو فراوان گشتند
دلفریان نباتی همه زیور گشتند

دلبر است که با حسن خدا داد آمد

باین

ساقیانیر بد باده بصوت می دنا
بردهش از سر من غفلت این یک در
محل گشت که شد با چنین نافه گشت
ای عروس هنر زنجشک شایسته گشت

محمد حسن بیارای که داماد آمد

این حرص جان مور صفت در کار
بهر راحت همه در رحمت و در آزار
مرفعی ای سران که ز سر نیز آید
زیر بار بند درختان که تعلق آید

ای خوش سر و که از بار غم آزاد آمد

ای برخ لاله لب خنجر بعد سرور
از غم بجز تو شد قاست من بجز محن
ای نباتی تو در لب لب جام گشت
مطرب از گفته حافظ خونی نغمه بجزان

تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد

وله الیضا فی الرباعی کلان

ساقی قدحی از آن می دیند
بر جاده ویر بو کافر بی دیند
فوت ایله عیش و عشرتی فصلی
بر غلفه سال کوبنده کلیند

وله ایضاً من تصنیف خاتمه غزل

کتور ساقی فی کلکون بزمی بر بشارتیه
او جام لعنم امیر بوجامی بر بشارتیه
ارم باغین قاشا ایدم دیرینان بچه
او دارا العیسی سن یارب بیهیله لارایا
ورع و قوی کل زاهد سچی قوی الدن
کتور سجاد دهنی ویری خوشه برقرارایه
لب سیکون ساقی دور ساغ حلقه
بوجمعن بچه یارب سن بنی بر کسارایه
غور و روزه شکستش بنی نایب غایب
بجهنده کوزن وار کورده جنت آینه
قدم قوی بر بشارتیه سحر دن بر بشارایه
بنای عظم من بر نرینده کی جا
بلی بانه بوجومن امیر خدیجه جان بشارایه

فی الباعی

سالم ای ناباستنی نظردن علی
کیم بیدایم خدا خون جگر دن علی
فکر دکر م بوخ سنوا اسم عظیمه
دوشب یون وت خبر باد سحر دن علی

وله ایضاً من بیانه

لین

ساقی دور و لایم شب کل دور
جام نرینی کور بزمی دولان ساقی
تاز زلفون کیمی ظالم بنی حیان ایلدن
کتور اول بوخ بر بشارتیه بنی بر بشارتیه
کوزسون او کوزلار سن و محسنون
ساقی کلکون بنی سحر بنی زنده
عشق دن کورنجی نفعه چشمه دهن
مقل عسل کین ایدنی بنی دهن
دور حایران واقع شریندن ایل
عظم دین اسم عید و با
کتور بچاره سناس کیمی بر بشارتیه
اتیر اوزر بنای بوسوز نه زاده دن
کلکون ایضاً من تصنیف خاتمه غزل

وله ایضاً من تصنیف خاتمه غزل

ساقی چاک قیلن چاک کیر بانه
باغی باره قیلن خنجر شکر کانه
چشم مستنده بنی کوه و بیانه سالک
واغ ایلدن سیمی اول غمزه قانه
در دهرانه و اوخه و کله باده تا
ایچ بوجان اولمش کیم بنی بر بشارتیه
چاره بوخ عاشق لار دن بیلر سن
کسین باشین لک قوی کیمی بر بشارتیه

قال دی اکسمه للند آرزون دنیا ده دنیا ده

فی الرباعی

بویغچه کوریم همیشه آباد اولسون
بنیاد قیلن کیشی بونی شاد اولسون
بی شبهه یقین که قصر شیرین دوز
معماری بون کرک که فرهاد اولسون

مخمس

ساقیا جام تو در دورا خاں خواهد بود
بزم رندان چو کلبستان خاں خواهد بود
بسر که جهان جمله از آن خواهد بود
تاز سینه و می نام و نشان خواهد بود

سرما خاک ره سپیر مغان خواهد بود

ای خوش آن ندکه در سیکده میویش
از غم عشق بی چون غم می در جوش

نه که امروزه را بنیخ جاموش
حلقه پر مغانم ز ازل در کوش

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

ای که در خرن فی طعنه بخورشید و بکا
ماه کنگان شده در نظر حضرت شاه

لک

کرتو خواهی که شوی صاحبش سر و کلاه
بر سر تربت چون کندی بهمت خوا

که زیارت که رندان جهان خواهد بود

خسروا خنک فلک سریرضای تو بود
پادشاهان جهان جمله فدای تو بود

بجراشته بود هر که کدای تو بود
در زین که نشان کف پای تو بود

سالما سجده صاحب نظران خواهد بود

می ندانم حکیم ای صنم حور شراد
چرخ کج و بر غم باد در سینه کشاد

ای بناتی ز غم عشق الهی فریاد
بخت ضایع کرا زین گونه مدد خواهد بود

زلف معشوقه بدست دیگران خواهد بود

وله ایضاً فی الرباعی

کلدی که فصل نو بهارای ساقی
پس رده قلوب و کفزارای ساقی

میخانی که کیت کسور او فی سنا
ویریه بنجا بوجده انتظارای ساقی

وله ایضاً فی الغزل

نخشب و غم بزم خراب که در شش
کل و شبتی تفرج قیل و خست باغی رشتی
قوی سیدم که کند چکیده و ریش
بنای قیوم ایراندین رشتی زرد
تالیب سیدوم و بقدره قالیب و پند
ایدم تهرستان و دولایدم رشتی
آلایدم و ملک و ایدم برین قوی
بنای قیوم رده آرام تاپی روبر
ساقی جوش افروز و رشتی کور کشتی

رباعی

ساقی قدحی از آن شرابین
درده تو باین بنای بی آیین
خواهم که شوم مست برافتمی
از بهر دعا تو هم بگوئی آیین

رباعی

ای شاد رخسار سما بجز سخا در کنی
دی مهر لعل کان عطا در کنی
جز تو غمخوار ندارم من بجز شها
وقت ماطف است ای شیشه خدا در کنی
سنگا قربان که تو ساقی بر جیای پالید
قالو بی دند و قمت بنگا بونالد نو

لی

کل آله تو کلالت از نره تو کلایت
حافظه بر تعالی است کور بکونافانله
میخانه از بادا و لوسون کون و لاشا لوسون
مسجی کوریم بر بادا و لوسون لدی قالیلم
کل قی و شایرین تاجی لکن ایلدن خراجی
یاد ایلدیش بهراجی ولایتی آله آله
بنای عدل و کلبر کز آن تک کلبر
دی سلاکت و کلبر کز آن تک کلبر

فی الزامی

ایچون از ده که این باغچون کلشن
کاه چیم بر خ کین ف که سوسن بود
خاطر هم هیچ غم از نختن آیم شد
دل از عشق کل به چو سر روشن بود

و نغزل

انکه صدر تبریزی تو تصویر کشید
عاقبت کشت خجل دست زحریر کشید
دست نقاش بریزد که این قند تو را
کویا چون الف از قدرت تصدیر کشید
ساخت بهر جهان محسنی ما بدارا
مگر این نقش تو آن مانی بی پر کشید
کر من شده از وصف تو لایم چید
هر که دید این رخ زیبای تو کبر کشید

زهره اش آب نشد عجز من نقش
انده بچه دل صورت این شیر کشید
ملک است و یقین نیست افراد بشر
اگر با تو کم صورت این شیر کشید
سحر کرده است بی ملک کما عجز است
یارب این موی میان را بچید شیر کشید
کل رخسار تو را داد مستور چون یک
آتش فتنه از و منعه تسویر کشید
خواست تا چشم ترا کشد نقاش
شورش کرد که در هر شره صد شیر کشید
طاق ابروی تو را خواست مصور چون
کوشه بکند در و سبیل تر کشید
بکشد آشفته شد از چرخ کف
از دل خون شده یک کشید
ساقیا باده بده باز دل اسیر
از قواداغ را جانب کشید
از جهالت شده مستغرق برانی
زان سبب خال کل موی تو کشید
بهر خط سیر لغین تو نقاش کشید
شیر و شش بجز ز و شیر کشید
ساقیا باده بسلسل من آوری
از چه رود و تو این با چنین کشید
مطلع صبح ازل ساخت بنا کوس
بکر این را بسفیداب و تبا کشید

دید چون غنچه خندان تو را نقاش
محو کردیده یکی آه کلو کشید
در سپاه زنجاران تو شد بن انگ
گفت اینجا نتوان تیر بچید
بهر پایند دل عاشق دیوانه است
در خم زلف تو صد حلقه ز کشید
بعل لهای تو را نوش دهد تا قفا
بستد رنگ گل شدن را بچید
کردن و صدر و بر و شش را اسراف
صاف کرد زده را بشکوه کشید
زادار و تو بخور طر و خل و نان شیر
کار ما بر می صاف کشید
یا علی نقش ترا کرد چون نقاش تمام
از غل کشت خجل آه ز کشید
خواست ظاهر کند شکل عدوی تو
رفت تا شک بکشد صورت کشید
تا بر روی نخس و خس قیب اندازد
شست روی را که سیر تغییر کشید
زادار و خیر برنج و صف زندان کشید
پیر با با و فونی و بر زده کشید
باز در مع توای پادشاه کون کشید
چون سکه در ستم تیغ جهانگیر کشید
کشت مطرب خجل از زان مستان کشید
رفت از پرده برون خانه کشید

بجز از خسرت دیدار خوشت مایه
کافراست آنکه بدل حسرت کشید
خاطر من بود غراب از غم ویرانی دل
لله الحمد که لطف تو تغییر کشید
از آزل تا به وقت سرتو نشد
که چهل جلد کسی زحمت کشید
پرزگو هر شده از رنج کلک عالم
کاین عهد کو هر منظوم کشید
رؤی تو نامه عاشق برسد بر عشق
در پس نامه که صورت قشید
این علم باز می کشد مرا باری
رستم است پای مرا بر کارین کشید

فی ترسد در کار طغیان خلق عولم

تا باقی به این سحر تحمیر کشید

آباد و کوه و بارش کنج میخانی
کیم تیشدی نده در دم کنی در اندر
شکل و لیس و اندیشه المیدی در دنیا
غریبی پیغان نمی حسد چنان
دور ساقی المان می در کوه و کوه
کینه شوم دوستی ای شاه در اندر
آنی دلدا علی قهر و خیز را بایست
کون آودی و یزید و چرخ کو در اندر

بنی

بنای نیکو و نیکوین بستنک اولسن

نیکو کند دنگ اولسن و دوی دیوانه دیوان

ساقی قدحی از آن می صاف میخیزد
در ده تو باین عابض و بیار فیه
شاید که کند علاج رگت رخسار
بی منت این طیب بقرطی

فی المحدث من معارفه علیهم السلام

ساقی وقت طرب کردن باز آمد
شد چنین گل و لبیل بنوا باز آمد
یار باین قاصد جان کجا باز آمد
شده ایدل که در کربا و صبا باز آمد

به بد خوش خبر از طرف سباز آمد

لبیل آمد بفرغان باز بصد ز و نواز
شد عیان از رخ گل کشته خضار آمد

ساقی با ده باز بصد عشوه فنا
بر کش ایرغ سحر خنده داودی با آمد

که سیلان گل از طرف هوا باز آمد

باز بر جسته سوی ما چون دل دل
از رخسار و فکری کشته جان غفل آمد

زین سخن بگشاید شاکه نیکو کل
لله بوی می دوشین بشنید از لیل

داغ دل بود بایستد و ابار آمد

دایما دیر معائن است ارجای وطن

بازرقم ز سرشوق تحقیق سخن

تا پرسد که چو رفت و چرا باز آمد

گشت عاف ز سئوالم همه را بخت

عاقبت از مد و تمت پیران کن

کان بت سنگدل ز بهر خدا باز آمد

هر که فیض از لاده توفیق چنان

بعثت گل لیلی سوی مخون کشاند

تا بکوشد لم آواز در ابار آمد

هر که کردید چون مرئی ارجام است

چشم پوشید ازین عالم و هر چه است

نظر

لطف حق بر تو بقای در نعم است

کر چه حافظ در بخشش و پیمان است

لطف او بین که بصلح از در ابار آمد

وله من بخت لاله نور تند سر قد

جانیا بیکده جامی بیکش

معشوق را بیکده بت را بیکده

اگر کند زحمت وطن تا که مر تورا

پایند جیفه چند شو چون غواب

دانه که لطف حق را با تو یار است

غالبی بی بختن و چون باقی نظر

از دام این عجزه غذا می سپهر

عافل مشو و گزید بر و با بیکش

واقت شوی ز سر بقای تو هم مگر

کنجی کبیر و دامن ازین خیر و نیکش

سود کم کوز لرن آلدی عابنی یا غی غمر لرن قاسنه تو کر
 دوشسه بر کیم داخی خیم تو بزن کوریم بوزلف دور یا شک تر
 باشنه اورتدور تر نه آبی فاشدری باشلیوب ناز و عجبی
 امان ساقی کتور اول می نابی بو جلا دن فسیچدن اکلدر
 خجل ایستی اوزن کل امری اوده یا خدی زلفن شک و غیری
 شرنده ایلدی لعل و کوهی کوریم بو غنچه دور یا تنگ سکر
 بو غنچه کس دور بو غنچه کوز دور بو غنچه لاله دور بو غنچه اوز دور
 بو غنچه شکر دور بو غنچه سوز دور نرسیده لعل اولور بیک کور
 بناتی کل کلدی اچلدی لاله چکلن لیل کت کاشنده لاله

سنا قربان ساقی دور ویر پاله

ساکلن جاننه سبدن بر شر

امان آفا سنکاهانی لاله لادن سنکاهانی سیم بو غنچه قوما بوزدن سن

کیم کیم کوه طور بیل قنیم ناز و نوره کتوبنی بزم شوره کم کلرس شجره سن
 پریده اولور بوطاعت ملک اولور کوریت ایدیم کونسلت نوز سن قهر دن سن
 دردی تیز یاده منی کتور سه فسیاده بر رحم ایلد بور فاده کل بو کوه کور سن
 لعل لیل غنچه ای اکلدر دی بوز وندی مرن بزم مال قندی چوخ شیرین کس سن
 کلدی فی بو طرا و کونده فانی بو صیبتا درده یونخار بو طرا نین کس سن
 غم ایلدیان چوبانی تا پلدی دردن سن یاد ایلد شاه مردانی بر علی چک کور سن
 سن سن سن شمشام شوکت و غنچه فیکه ایدیم شمشام سن سن سن سن سن سن سن
 بناتی ایلد فغان تا پلدی درد کادریا قنیر کیمی چک هر زمان علی چک کور سن

رباع

صبح اولدی کوی یکلر کلر کتوبدی اوزده یار زلفی سن سن سن

یا هو کیمی بزده باشلدوخ یا هو هو

هم ناله چکوب چمنه بیللر کت

ساقی کتور اول شراب کورای
دور بر اول او جام فغفور کورای
مطرب و آتام باشد بر اول شبنامی
بر شو قیل چال و تار و طنبوری کورای

رباع

ساقی قدحی از آن می دیرین
درو ده که رود غم کهن از سینه
خوایم که از آن می صوفی سوز
هر کرم کنی درین شبنامی

رباع

ساقی بنکار جام او میدن میوه
بر طرب خرا و نرم کی دن و یرویه
مطرب دورایا خدر قص قیل شتا
داود ملی نوای فی دن و یرویه

رباع

ساقی کتور اول جام فشا کورای
سال کرد شراب و روح بکای کورای
اسکندره سولیکه کیمسون طلسم است
کوستر او نکا بر او آب حسیونی کورای

الغاز

در حالت غم شراب اب او لیتر
آواز فی و چنگ و رباب و لیتر

رقاص غزل سدرای ماهید صا

در صحن چمن کس را آب او لیتر

ساقی منه بر پیاله شراب کتور
یاندی بکرم بر یکد کتور
آشکده فی قومه قالا فستوه
دور حج ایشیکه بر بچه خطاب کتور

ای سرور و رویان کل بکجه ستا
آمر زنت پرتو سالون کل و بجا

آن کس جان ویت سالدی نبی صحرآ
ابروی بکازارت ایتدی نبی نوآ

ساقی بکرم جامی لطف لایله من زاده
بر دور سرت کردم بر دورایله ستا

بر خیر فرمان کن اول قامت دلیونی
ای عاشق مجنون ویر بر دلی پیمانی

بکدر سیر لیلی بودین بوند سبد
خاکه زندان شو اول خادم منجا

دوش از غم و اکیدم بر داغ کداز تپنا
افا و هم ناکه بر طرف سبایا

قربان برستی بلخ برین مجنونه
 باند تم بچسل دوندی اور کیم قاف
 خال شبی کنت اندی کونی قاره
 آن بکشت بر همه کوریا نه
 ای بکشت کدی کیش فیضی
 بنخیزن چه کل شور الیه فغان
 شیرین کربکی دیشقاری چلو
 تا غلغل اندازد بکشد کرد
 درختین خونم بچیل الیه چو نه
 تا کیش و خوریک لایق مید و سلطان
 ای کاشنکین بر پرده کور او ز
 تا طغیز خشت خورشید در
 رفتن ز کویت برادره چو شکل
 حاشا که جد انشع هرگز اوله پروانه
 از تارخم زلفت سال بو نیمه برنج
 در کوشه ابروت سالدی بی زندا
 آن سوغورین ساقی بکاویرین
 تا نیکه زخم پانی بو ملک سلیمان
 سنانه بیاد بر کرم الیه عشق
 کیم کین است بو جسم پریشان
 بر خیزنی
 بر جامه کیش
 آنجا هاشک
 بو مرغ خوش الحان

ساقی

ساقی فتی آب طربناک بیا
 رقصی بن و چت و چاک بیا
 کر شیشی زمی شتی شد چه غمت
 تا دل نطپد ز غمت تریاک بیا
 عید آمد و شد بهار در ماه حب
 شد موسم عیش و نوش و بکام
 زیرا که علی شیر خد او نه عظیم
 در جای بنی نشسته با غرواد
 صد که خوش گذشت درین تان
 در موسم که بود بر شد ز جان
 چیدم بکام دل کل ازین شکر جان
 خوشنود کرد از در خود با جان
 هر طور شد جهان کدر دینک بدو
 یار خجیل ساز تو از بهیمان
 ساقی بیا که خسر کل ز دنیا خست
 جامی بده بنما طریقه معان
 دست را بکیر و کیش نوی یکشان
 بس خوشان یکده کن بکشان
 ای عشق من غلام توام تا که بوده ام
 من فروش چنین کج در ایگان

از کوی یار کو که نبانی کبرود جانی میشود به ازین در جهان را

فی الحاشیه من طبقات کلامه جاثرا

کلدی بهار فصل تا شاعری عجیب ایتدی جانی کورنیز با عجب

خرم اولوبد و امر حراج عجب قری ایدوبد و سروده ماه عجب

مست طرید و بلبل شیدا عجب

سوس کونز اکت ز کس اولوبد سبیل تو کید و کورنیز خوش لطف شکبا

ساقی نه دورن آل جام بخار صحرا و باغی با و صبا ایتدی

خندان اولوبد و ده کل حراج عجب

مطرب کتور خانی و چیکه کونما کرم المیزبانی سندای و غلامی چالی

کلر چینه بدان ایامه کنیش آل قویز کو کله ساقی دوران کون

کلدی آرای ساقی و صبا عجب

ووه اولوبد و باغ ارم کونما شمع کل او تنه غنچه اولوبد و جاده



1844

1845

1846

1847

1848

1849

1850

1851

1852

1853

1854

1855

